

اشراق دهم

دهمین نیّر برج امامت و اختر فروزان ولایت

صاحب مقام ولایت کلیه مطلقه شمسیّه

حضرت امام علی النقی الهادی

صلوات الله و سلامه علیه

فهرست مطالب

| | |
|---|----|
| خطبه عرشیه عرفانیّه در نعت حضرت امام علی النقی الهادی علیه السّلام..... | ۴ |
| اشعار دربار حکیم ربّانی مرحوم علامه کمپانی در مدح حضرت هادی علیه السّلام..... | ۴ |
| اشارهای به شئون دهمین نیر برج ولایت امام هادی علیه الصّلوّه و السّلام..... | ۶ |
| ولادت حضرت امام هادی علیه السلام و نام پدر و مادر و اسم شریف و کنیه و القابشان..... | ۹ |
| امام هادی علیه السّلام واجد تمام علامات امامت است..... | ۱۰ |
| مفتاح معرفت خاندان عصمت علیهم السّلام به مقام نورانیت زیارت جامعه کبیره است..... | ۱۲ |
| زیارت جامعه کبیره از لسان معجز بیان حضرت امام هادی علیه السّلام صادر شده است..... | ۱۳ |
| بیان زیارت جامعه و شرح برخی از جملات آن..... | ۱۳ |
| السلام علیکم یا اهل بیت النبوه..... | ۱۵ |
| بیان فرق ولی و نبی و رسول و اولوالعزم و خاتم..... | ۱۷ |
| موضع الرساله و مختلف الملائکه..... | ۱۸ |
| و مهبط الوحی..... | ۱۹ |
| بیان مطلب..... | ۱۹ |
| و معدن الرحمه..... | ۲۲ |
| و خزّان العلم..... | ۲۵ |
| توضیح..... | ۲۹ |
| تحقیق عرشى..... | ۳۵ |
| ذِکْرُکُمْ فِی الذّٰکِرِیْنَ وَ اَسْمَاؤُکُمْ فِی الْاَسْمَاءِ..... | ۴۴ |

- ۴۶ وَأَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَ أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَ أَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ
- ۵۵ مدح و ستایش سلطان صفا حضرت امام علی النقی الهادی علیه الصلوٰة و السلام
- ۵۹ سئوالات ابن سکیت از حضرت امام هادی علیه السلام و پاسخ او
- ۶۲ سئوالات یحیی بن اکثم ار حضرت امام هادی علیه السلام و پاسخ تمام سئوالات او
- ۷۴ حضرت امام هادی علیه الصلوٰة و السلام از نظر اعجاز و کرامات
- ۷۶ کلام حضرت امام هادی علیه السلام در ذمّ صوفیه
- ۷۸ بیان فرق صوفی و عارف که بسیار قابل اهمیّت است
- ۸۰ بیان حضرت امام هادی علیه السلام در بطلان جبر و تفویض به نقل از تحف العقول
- ۸۶ بیان شمه‌های از گفتار دُرربار حکمت حضرت امام هادی علیه الصلوٰة و السلام
- ۹۳ اصحاب حضرت امام هادی علیه السلام
- ۹۴ بیان عرضه داشتن جناب عبدالعظیم عقیده دینی خود را در محضر امام دهم علیه السلام
- ۹۸ بیان دوران وفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام و اهمیّت فضیلت و ثواب زیارت ایشان
- ۱۰۰ اسامی اولاد حضرت امام هادی علیه السلام
- ۱۰۱ اعتذار مؤلّف
- ۱۰۱ شهادت حضرت امام هادی علیه السلام

خطبه عرشية عرفانيه در نعت حضرت امام علي النقي الهادي عليه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي بِنُورِ جَمَالِهِ عَلَي الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ، الْمُخْتَجِبِ فِي عِزِّ جَلَالِهِ بِشَعَثَةِ اللَّاهُوتِ، وَ الصَّلَوةِ وَالسَّلَامِ عَلَي الْمَجَلِّي الْأَتَمِّ وَ نَبِيِّهِ الْأَعْظَمِّ وَ رَسُولِهِ الْخَاتَمِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْمَعْصُومِينَ وَ عِتْرَتِهِ الْقَدِيسِينَ، سَيِّمًا عَلَي الدَّاعِي إِلَى الْحَقِّ، أَمِينِ اللَّهِ عَلَي الْخَلْقِ، لِسَانِ الصِّدْقِ وَ بَابِ السَّلْمِ، أَصْلِ الْمَعَارِفِ وَ عَيْنِ مَنْبَتِ الْعِلْمِ، مُنْجِي أَرْبَابِ الْمُعَادَاتِ، مُنْقِذِ أَصْحَابِ الضَّلَالَاتِ وَ الْبِدَعَاتِ، عَيْنِ الْإِبْدَاعِ، أُنْمُوذَجِ أَصْلِ الْإِخْتِرَاعِ، مُهْجَةِ الْكَوْنَيْنِ وَ مُحَبَّةِ الثَّقَلَيْنِ، مِفْتَاحِ خَزَائِنِ الْوُجُوبِ، حَافِظِ مَكَامِنِ الْغُيُوبِ، طَيَّارِ جَوِّ الْأَزَلِّ وَ الْأَبَدِ، عَلَي بَنِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِ اللَّهِ وَ سَلَامِهِ عَلَيْهِ.

اشعار درر بار حكيم ربّاني مرحوم علامه كمپاني در مدح حضرت هادي عليه السلام

لقد تجلّي مبدأ الایجاد

في غاية الوجود باسم الهادي

احسن خلق كل شيء فهدى

و باسمه الهادي اهتدى من اهتدى

فبان وجه الحق ذاتاً و صفة

بنيّر العلم و نور المعرفة

بل وجهه عنوان حسن الذات

ديباجة الاسماء و الصفات

بل هي بيضاء سماء المعرفة

بها اضاء كل اسم و صفة

منه حيات الروح بالهداية

بل مطلق الحيات بالعناية

بل هو فى العقول و الارواح
 كالزّوح فى الاجساد و الاشباح
 نورالهدى و الرشيد فى جبينه
 بحر الندى و الجود فى يمينه
 انفاسه جواهر النَّاسوت
 و صدره خزانة الالاهوت
 و هو له ولاية الهداية
 فى منتهى مراتب الولاية
 و هو يمثّل النَّبى الهادى
 فى بثّ روح العلم و الارشاد
 فاتّه لكلّ قوم هاد
 كجذّه المنذر للعباد
 بل سرّه الخفى فى هدايته
 موصل كل ممكن لغايته
 فهو له فى مسند التمكين
 هداية التّشريع و التكوين
 هو النّقى لم يزل نقيًا
 و كان عند ربه مرضيًا
 و سرّه بكل معناه نقى
 فانه سرّ الوجود المطلق
 فهو نقى السرّ و السّريره
 و سرّ جذّه بحكم السّيره

و كيف لا و هو ابن من تدلى
 فى قربه من العلى الاعلى
 ما كذب الفواد ما رآه
 مذ بلغ الشهود منتهاه
 مرآته نقيه من الكدر
 فما طغى قط و ما زاغ البصر
 حاز من الجلال و الجمال
 ما جاوز الحد من الكمال
 كماله ليس له نهاية
 فاتّه غاية كل غاية
 و فى محيط كل اسم و صفة
 هو المدار عند اهل المعرفة
 و هو منى و فيه غاية المنى
 و كيف لا و هو مقام من دنى
 له من النّعوت و الشّئون
 ما جلّ ان يخطر فى الظنون

اشاره‌ای به شئون دهمین نیر برج ولایت امام هادی علیه الصلوٰة و السلام

امام عاشر و بدر باهر ابوالحسن الثالث مولانا الهادی که اسم مبارکش علی است و لقب مشهور آن حضرت (هادی) است.

هادی از اسماء الله است زیرا خدا هادی خلق است و هدایت حق تعالی و مبدء اعلى خلق خود را دو قسم است یکی عبارت است از هدایت تکوینیّه و دیگری عبارت است از هدایت تشریحیّه، اما هدایت تکوینیّه حق شامل

است کلیه مخلوقات و موجودات را و عبارت است از رهنمائی مجموعه خلائق اعم از مبدعات و منشآت و مخترعات و مکونات علی الاطلاق کما اشار الیه نصّ الكتاب الالهی: **اعطى کل شیء خلقه ثم هدی**^۱.

و اما هدایت تشریحیه مربوط به انسان است چنانکه قرآن تصریح به آن نموده است لقله تعالی: **انّا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمعیا بصیرا انّا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا**^۲.

ذات اقدس حق تعالی و مبدء اعلی فرموده ما که خالق کل اشیاء هستیم انسان را از نطفه مختلط خلق کردیم و او را دارای قوای ادراکی گردانیدیم، ما به حقیقت راه حق و باطل را به او نشان دادیم و در نظام تشریح وسیله سفراء خود که انبیاء و رسل هستند نیز اتمام حجت نمودیم با این هدایت تشریحیه، انسان می خواهد به حسن اختیار خود راه هدایت بپذیرد و شاکر این نعمت باشد یا خواهد بسوء اختیار خود کفران نعمت کند سعادتش و شقاوتش در اختیار خودش می باشد، پس هرکس طالب راه سعادت است بایست از طریق و سبیل هدایت این راه را طی نماید تا به مقصد خود نائل و به هدف خود واصل آید و این وصول فقط از پیمودن صراط مستقیم برای انسان راه رو حاصل شود، نه از طرق و سبل دیگر، چه آنها انسان را از مقصد و هدف منحرف و از صراط مستقیم که راه راست هدایت است دور می سازد و موجب گمراهی و ضلالت آدمی می گردد.

صراط مستقیم منحصرأ صراط الله است لقله تعالی: **و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله**^۳.

هادی و رهنما بسوی صراط مستقیم که صراط الله است حضرت خاتم انبیاء محمّد مصطفی (ص) است و بهمین جهت است که خدا خطاب به آن حضرت فرموده: **و انک لتهدی الی صراط مستقیم**^۴.

و ما امت اسلامیة پیروان قرآن و خاتم پیغمبران باید بسیار سپاسگزار و شاکر باشیم که خدای منان رهبر ما را به صراط مستقیم خود در تمام شئون کمالیه از ایمانیّه و اعتقادیّه از اخلاقیّه و افعالیّه در نظام تشریح حضرت

۱ - آیه ۵۰، سوره طه
 ۲ - آیه ۲ و ۳، سوره انسان
 ۳ - آیه ۱۵۳، سوره انعام
 ۴ - آیه ۵۲، سوره شوری

ختمی مرتبت محمد و عترت طاهره آن حضرت قرار داده است و این مایه افتخار و مباهات ماست.

صد شکر که ایزدمان بنواخت به فضل خویش

تا رهبر ما فرمود احمد شه بطحارا

گفتیم هادی از اسماء آلهی است، هادی مطلق ذات اقدس خدای یکتا است و مظهر اسم هادی حضرت خاتم انبیاء است و بعد از حضرت ختمی مرتبت محمد (ص) اوصیاء و خلفای آن حضرت به وراثت شئون ولایت از آن حضرت همه هداة مهذبین و همه رهنمای خلق به صراط مستقیم می‌باشند.

حال نظر باینکه این اشراق محور شئون کمالیه دهمین نیر برج ولایت حضرت امام هادی علیه السلام باختصار بیان می‌شود لازم است تکیه کلام ما بنام این امام که (هادی) است باشد و از نام مبارک این حضرت مدد بگیریم لذا می‌گوئیم همانطوریکه هادی نام آن بزرگوار است و از القاب مشهور اوست درواقع آن حضرت مظهر اسم هادی است که از اسماء الهی است پس این امام هم‌ام علیه السلام بعنوان مظهریت اسم خدا که هادی است و خدای متعال هدایت کننده خلق است هم در نظام تکوین و هم در نظام تشریح مظهر او نیز هادی است تکویناً و تشریحاً اما تکویناً از نظر اینکه واسطه فیض الهی است نسبت به خلق خدا و اما تشریحاً چون از حیث مقام ولایتی که دارد امام و پیشوا و هادی ما است در نظام تشریح و لنعلم ما قال العلامة الربانی الشیخ محمدحسین الغروی الاصفهانی المشتهر بالکمپانی قدس سره:

لقد تجلی مبدء الایجاد

فی غایة الوجود باسم الهادی

احسن خلق کل شی فهدی

و باسمه الهادی اهتدی من اهتدی

الی ان قال فی وصف الولی الهادی

و هو له ولایة الهدایة

فی منتهی مراتب الولاية

و هو يمثل النّبي الهادي
 في بثّ روح العلم و الارشاد
 فاته لكل قوم هاد
 كجده المنذر للعباد
 بل سرّه الخفي في هدايته
 موصل كل ممكن لغايته
 فهو له في مسند التمكين
 هداية التشريع و التكوين

ولادت حضرت امام هادی علیه السلام و نام پدر و مادر و اسم شریف و کنیه و القابشان

بمستفاد از تواریخ معتبره ولادت با سعادت حضرت امام هادی دهمین نیر برج امامت و ولایت علیه الصلوة و السلام در نیمه ماه ذی‌الحجه سال ۲۱۲ هجری قمری بوده است و خورشید جمال آن اختر فروزان امامت در مدینه منوره متجلّی و طالع گردید و به عبارت دیگر متولد شده است و این تولد از جنبه میلاد ناسوتی آن حضرت است و گرنه تجلی جبروتی آن بزرگوار در عالم جبروت نخستین جلوه ربّانی و صادر نخستین از صقع رب العالمین بوده است چه وجود ذی جود آن حضرت با حقیقت محمدیه از یک نورند و نور اول که از مشرق ازل تابش نموده نور او بوده است و خلقت آن حضرت از حیث مقام نورانیت قبل از آدم ابوالبشر و قبل از ایجاد عالم بوده است و قیل عن لسانه علیه السلام:

و من مطلع النور البسيط كلمعة
 و من مشرعى البحر المحيط كقطرة
 و انى و ان كنت بن آدم صورة
 فلى فيه شاهد بابوتى

گر بصورت من ز آدم زاده‌ام

هم به معنی جدّ جدّ افتاده‌ام

پدر بزرگوار حضرت امام هادی حضرت جواد الائمه است که مظهر جواد مطلق است و مادر محترمه و معظمه آن بزرگوار علیا مکرمه (سمانه مغربیه) بوده که دارای کمالات صوری و معنوی بوده و قابلیت همسری با امام را واجد و در مقام تقوی و پارسائی و عقّت بانوی نمونه عصر و زمان خود بوده است.

اسم شریف آن حضرت علی و کنیه‌اش ابوالحسن و مشهورترین القاب آن بزرگوار هادی و نقی بوده است و از حیث جمال مظهر جمیل مطلق بوده است و از حیث شئون کمالیه واجد تمام اوصاف و علامات امامت و از حیث منطق درنهایت فصاحت و بلاغت بوده است و از حیث علم اعلم الناس و از حیث حلم احلم الناس و از حیث زهد ازهد الناس و از حیث عبادت اعبد الناس و از حیث تقوی اتقی الناس و از حیث سخاوت اسخی الناس و از حیث شجاعت اشجع الناس در عصر و دوران خود بوده است.

امام هادی علیه السلام واجد تمام علامات امامت است

در کتاب مناقب تألیف ابن شهر آشوب سرروی مازندرانی مجلد دوم چاپ قدیم در وصف این امام عظیم الشأن و المقام حضرت هادی علیه السلام آمده است:

كَانَ اطِيبَ النَّاسِ مَهْجَةً وَ اَصْدَقَهُمْ لَهْجَةً وَ اَمْلَحَهُمْ مِنْ قَرِيبٍ وَ اَكْمَلَهُمْ مِنْ بَعِيدٍ اِذَا صَمِتَ عَلَتْهُ هَيْبَةُ الْوَقَارِ وَ اِذَا تَكَلَّمَ سَمَاءُ الْبَهَاءِ وَ هُوَ مِنْ بَيْتِ الرَّسَالَةِ وَ الْاِمَامَةِ وَ مَعَرَّ الْوَصِيَّةِ وَ الْاِخْلَافَةِ شُعْبَةً مِنْ دَوْحَةِ النَّبُوَّةِ مُنْتَضَاةً مِنْ شَجَرَةِ مُرْتَضَاةٍ وَ ثَمْرَةً مِنْ شَجَرَةِ الرَّسَالَةِ مُجْتَنَاةً مُجْتَبَاةً.

یعنی امام دهم حضرت هادی علیه السلام از حیث نهاد پاکترین نفوس بشری در عصر خود بود و از حیث لهجه صادقتین مردم در گفتار بود و از حیث صورت و زیبایی ملیح ترین و زیباترین از دور و نزدیک بود.

ابروی طاقش هرکس که دیدی

حسن آفرین را کرد آفرینی

گاه سکوت مجسمه هیبت و صولت و سطوت و وقار و گاه سخن گفتن بهاء و روشنی و نور از گفتار دُرربارش
 آشکار می‌گردید آن بزرگوار از خاندان رسالت و ولایت و امامت و مقررّ وصیت و خلافت الهیّه بود او میوه درخت
 نبوّت و پرورش یافته آغوش عصمت و طهارت و پاک و منزّه و برگزیده و میوه درخت رسالت بود.

با خردمندی و خوبی پارسا و نیک خوست

صورتی هرگز ندیدم کاین همه معنی در اوست

گر خیال یار اندیشند باری چون تو یار

ور هوای دوستی ورزند باری چون تو دوست

تا بخود بازآیم آنکه وصف دیدارش کنم

از که می‌پرسی در این میدان که سرگردان چوگو است

عیب پیراهن دریدن می‌کنندم دوستان

بی‌وفا یارم که پیراهن همی درم نه پوست

خاک سبزا رنگ و باد گلفشان و آب جوش

ابر مروارید باران و هوای مشکبوست

تیر باران بر سر و عارف گرفتار نظر

مدّعی در گفتگو و عاشق اندر جستجوست

چشم اگر با دوست داری گوش با دشمن مکن

عاشقی و نیک نامی سعیدیا سنگ و سبوست

توصیف شئون کمالیه و محاسن صوری و معنوی حضرت امام هادی از حیظه احصاء و شمار بیرون است، مگر
 از عهده کسی ساخته است که وصف مقام ولایت و شئون امامت را بنماید؟ هرگز نمی‌تواند، اینکه در قرآن خدای
 متعال فرموده است: **لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتِ رَبِّي** ° که الف در این آیه

مبارکه الف استغراقی است و تمام دریاها را شامل است و در آیه دیگر فرموده: **و لو انّ ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمدّه من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله** ۶.

در کتاب احتجاج طبرسی و کتاب تحف العقول آمده که یحیی بن اکثم سؤال کرد از حضرت ابوالحسن العسگری امام هادی علیه السلام که مراد از این کلمات چیست حضرت فرمود مائیم آن کلمات تامات وجودیه که فضائل ما ادراک نشود و اگر تمام اشجار روی زمین در کف نویسندگان قلم شود و آب دریاها مرکب گردد برای استقصاء و احصاء فضائل ما کفایت نکند.

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

و خود این خاندان فرموده‌اند:

نزلونا عن الربوبیة و قولوا فینا ما شئتم فان البحر لاینزف و سرّ الغیب لایعرف و کلمة الله لاتوصف
واقعا چنین است در بیان ننگجد کتاب فضائل ایشان اگر مداد شود ابحر و قلم اشجار.

مفتاح معرفت خاندان عصمت علیهم السّلام به مقام نورانیّت زیارت جامعه کبیره است

توصیف این کلمات تامّات و مظاهر تامّه اسماء حسنی و مجالی صفات علیای الوهیّه را ما بایست از کلام معجز نظام امام همام حضرت امام هادی مولانا علی النقی دهمین نیّر برج امامت و دریای بی کران عرفان و حکمت و کلمات نورانیّه‌اش در مقام تعلیم از بیان خود آن بزرگوار در زیارت جامعه کبیره مورد استفاده و استتضائه و استناره و اشتراق قراردهیم، چه مقصد اساسی و منظور نهائی این نگارنده مؤلف کتاب (جلوات ربّانی) جز این نیست که ما این خاندان جلیل را به مقام نورانیّت بشناسیم و برای این منظور یعنی معرفت و شناسائی ایشان معرفتی نامه کامل و جامع همانا زیارت جامعه و ادراک مضامین کلمات عالیات زیارت جامعه است که مفتاح معرفت به مقام ولایت کلیّه مطلقه الهیّه این خاندان با شرافت و با عظمت است، حال بر عشاق مقام ولایت و سر سپردگان به اهل عصمت و معادن حکمت علیهم السّلام لازم و ضروری است که به گفتار دُرربار آن حضرت در مقام شناختن

۶ - آیه ۲۷، سوره لقمان

ایشان آشنا شوند و حتّی الامکان زیارت جامعه را حفظ کرده و اگر استادی حکیم و عارف برای تدریس آن پیدا نمایند که بتواند از عهده تفسیر و تحقیق محور این کلمات نورانیه مندرجه در این زیارت‌نامه برآید حتماً به آن استاد شایسته مراجعه نمایند و با نهایت اشتیاق به تدریس آن استاد گوش فرا دارند، باشد که به توفیق و تائید خداوند متعال معرفت به مقام نورانیت ولی ذوالجلال و اولیاء الله حاصل نمایند و عاقبت جوینده یابنده بُوَد.

گر در سرت خیال وصال است حافظاً

باید که خاک درگه اهل بصر شوی

زیارت جامعه کبیره از لسان معجز بیان حضرت امام هادی علیه السّلام صادر شده

است

زیارت جامعه کبیره که از لسان معجز بیان مقام عصمت و معدن عرفان و حکمت و دهمین نیر برج امامت و ولایت حضرت امام علی النقی الهادی علیه الصّلوّة و السّلام صادر شده است درحقیقت برای معرفت و شناختن حضرت ختمی مرتبت محمّد و دوازده نفر اوصیاء قدیسیں آن حضرت به ضمیمه دختر والاگهر پیغمبر حضرت فاطمه زهراى اطهر کوثر اعطائی الهی به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم مافوق ندارد، یعنی برای شناسائی و معرفت مقام ولایت کلّیه مطلقه که اختصاص به این چهارده نفر معصوم علیه‌السّلام دارد بیانی و کلامی در معرفت ایشان به مقام نورانیت عالی تر و شریفتر و پرمحتواتر و نورانی تر بعد از کلام خداوند متعال متصوّر نمی‌باشد.

بیان زیارت جامعه و شرح برخی از جملات آن

زیارت معرفت لازم دارد و باید عارف باشی به حق ایشان، این زیارت جامعه کبیره شریفه را که سراسرش حکمت و عرفان است و تماشش در مقام بیان شئون و کمالات و فضائل و خصال مختصّه مقام ولایت کلّیه مطلقه است از نظر سند بسیار محکم و معتبر است. زیارت جامعه را رئیس المحدثین شیخ صدوق روایت کرده از موسی بن عبدالله نخعی که گفت عرض کردم محضر انور حضرت امام علی النقی الهادی علیه الصّلوّة و السّلام که یابن

رسول الله مرا تعلیم فرما زیارتی با بلاغت که کامل باشد، تا هرگاه خواستم زیارت کنم یکی از شما را آنرا بخوانم، آنگاه حضرت فرمود که چون به درگاه رسیدی بایست و بگو شهادتین را و با حال غسل باشی و چون داخل حرم شوی و قبر را ببینی بایست و سی مرتبه **الله اکبر** بگو، پس اندکی راه برو به آرام دل و آرام تن و گامها را نزدیک یکدیگر گذار، پس بایست و سی مرتبه **الله اکبر** بگو، پس نزدیک قبر مطهر رو و چهل مرتبه **الله اکبر** بگو تا صد تکبیر تمام شود پس از اتمام گفتن صد تکبیر، بگو:

السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و موضع الرسالة و مختلف الملائكة و مهبط الوحي و معدن الرحمة و خزان العلم و منتهی الحلم و اصول الكرم و قادة الامم و اولیاء النعم و عناصر الابرار و دعائم الاخيار و ساسة العباد و اركان البلاد و ابواب الايمان و امناء الرحمن و سلالة النبیین و صفوة المرسلین و عترة خیرة رب العالمین و رحمة الله و برکاته.

سلام بر شما ای اهل بیت نبوت، و موضع ودایع رسالت، و محل نزول ملائک، و هبوط انوار وحی الوهی، و معدن رحمت حق.

مراد از اهل بیت نبوت خاندان عصمت و طهارت، عترت حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیهم اجمعین می‌باشند، چه اهل در این مقام ائمه اثنی عشر و فاطمه زهرا (ع) هستند و لاغیر، و بیت ایشان نه این بیت صوری و ظاهری است که در این دار غرور و نشأه فنا واقع است، زیرا شأن ایشان اجل است که عالم اسفل و دار دنیا بیت واقعی آنان باشد، بلکه مراد از آن بیت معنوی و مسکن حقیقی آن صدرنشینان عالم اعلی یعنی عالم ملکوت و نشأه جبروت و سدره المنتهی عندها جنة المأوی می‌باشد.

مضافاً به اینکه نشأه ضیق دنیا حکم قفسی دارد و برای تجلی کامل و بسط وجودی ایشان آن وسعت و سعه را ندارد، پس این بیت دنیوی مسکن حقیقی ایشان نیست و عرصه دنیا مجال جلوه جمال محمدی و عزت او نیست، بلکه مرکز و مأوی واقعی آنان سدره المنتهای حضرت جبروت و افق اعلاهی حضرت لاهوت است.

مرغ دلم طایری است قدسی عرش آشیان

از قفس تن ملول سیر شده از جهان

از در این خاکدان چون بپرد مرغ ما
 باز نشیمن کند بر سر آن آشیان
 چون بپرد زین جهان سدره بود جاي او
 تکیه‌گه باز ما کنگره عرش دان
 سایه دولت فتد بر سر عالم بسی
 گر بزند مرغ ما بال و پری در جهان
 در دو جهانش مکان نیست بجز فوق چرخ
 کان وی آن معدن است جاي وی از لامکان
 عالم علوی بود جلوه‌گه مرغ ما
 آب خور او بود گلشن باغ جنان
 چون دم وحدت زنی حافظ شوریده‌دل
 خامه توحید کش بر ورق انس و جان

حضرت نبی اکرم و رسول خاتم محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: **ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی**^۷، و بهمین جهت است که نساء و زنان حضرت ختمی مرتبت (ص) را با همه شأن و مرتبه‌ای که دارند از این بیت فوق‌الذکر مستثنی و جدا باید دانست، چه این بیت شامل آنان نیست. بنابراین بیت واقعی آن حضرت صقع ربوبی عند ملیک مقتدر است.

بی خود از شعشعه پرتو ذاتم کردند

باده از جام تجلی صفاتم دادند

السلام علیکم یا اهل بیت النبوة

ترجمه تحت اللفظی این کلمات نورانیه این است: سلام بر شما ای خاندان جلیل نبوت، مراد از نبوت اینجا

۷ - بحارالانوار، طبع جدید، ج ۱۶، ص ۴۰۳

نبوت ختمیه محمدیه علیه و آله افضل الثناء و التحیّه است.

باید دانست که مقام نبوت منصب الهی است و آنرا مراتب و درجاتی است بحکم: **تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض**^۸، و عالیترین مرتبه و بالاترین درجه نبوت و رسالت و سفارت الهیه مقام و مرتبه خاتمیت است که این مقام و مرتبه اعلی و ارفع را ذات اقدس پروردگار اختصاص به حبیب خود حضرت محمد مصطفی انسان کامل و مکمل که مختار و برگزیده اوست از کل مخلوقات مخصوص گردانیده و به آن حضرت عطا فرموده است و این از فضل عظیم و عنایت حضرت احدیت جلّت عظمته نسبت به حضرت ختمی مرتبت است. لقله تعالی: **و كان فضل الله عليك عظيماً**^۹ و شک و شبهه نیست که هر ماده‌ای قابل این مقام و مرتبه نیست، آیا نمی‌بینی که جهان آفرین که بر کلک او بیکران آفرین از بسیاری جماد اندکی را نبات، و از بسیاری نبات اندکی را حیوان، و از بسیاری حیوان اندکی را انسان، و از بسیاری اناسی اندکی را عاقل، و از بسیاری عقلا اندکی را مسلم، و از بسیاری مسلمین اندکی را مؤمن، و از مؤمنین اندکی را عابد، و از عابدین اندکی را زاهد، و از زاهدین اندکی را عالم، و از عالمین اندکی را عارف، و از عرفا اندکی را ولی، و از اولیاء اندکی را نبی، و از انبیاء اندکی را رسول، و از رسول اندکی را اولوالعزم، و از اولوالعزم یکی را خاتم آفرید؟ پس در نظام کل افضل موجودات و اشرف مخلوقات حضرت خاتم انبیاء و سرور اصفیاء محمد مصطفی علیه و آله آلاف التحیّه و الثناء است.

اي كائنات را به وجود تو افتخار

اي بیش از آفرینش و کم ز آفریدگار

تو فاتح وجود و تو هم خاتم وجود

ختم کمال در تو نموده است کردگار

عالم ز فیض هستی تو پدیدار آمده

پس کائنات را به وجود تو افتخار

۸ - آیه ۲۵۳، سوره بقره
۹ - آیه ۱۱۳، سوره نساء

بیان فرق ولی و نبی و رسول و اولوالعزم و خاتم

ولی آن است که قرب تخلقی و تحقّقی به حق تعالی و مبدء اعلی داشته و مطلع بر حقایق الهیّه و عارف به ذات و صفات و افعال الوهی به نحو شهود بوده و در عین حال موّید به الهام ربّانی باشد.

نبی آنست که با حفظ مقام ولایت به نحو مذکور نیز مؤّید به وحی خاص مقام نبوّت و معجزه بوده و مأمور به تبلیغ احکام و تأدیب آداب و اخلاق جمیله و قیام به سیاست رحمانیّه باشد بنابراین هر نبی ولی است و لایعکس.

رسول آنست که با حفظ شئون ولایت و نبوّت به نحو مرقوم نیز دارای کتاب آسمانی باشد.

اولوالعزم آنست که با حفظ مقام و شئون ولایت و نبوّت و رسالت نیز شریعت او ناسخ شریعت سابقه باشد و مطابق مستفاد از روایات معتبره در اصول کافی اولوالعزم از رسل پنج نفرند اول آنها حضرت نوح علیه السّلام و دوّم آنها حضرت ابراهیم علیه السّلام و سوم آنها حضرت موسی علیه السّلام و چهارم آنها حضرت عیسی علیه السّلام و پنجم آنها حضرت محمّد مصطفی علیه الصلوة و السّلام است.

خاتم آنست که با حفظ تمام مقامات و شئون مذکوره به نحو اعلی و اتم و اکمل جمیع مراتب کمالات به او ختم و مرتبه نهائی هر کمالی را به نحو اعلا و اتم واجد و خلاصه خاتم کل کمال انسانی و جامع کل جمال و جلال ربّانی و دارای خلافت مطلقه سبحانی و اشرف از کلّ ماسوا باشد و مافوق مرتبه و مقام او مرتبه و مقامی نباشد مگر مرتبه احدیّت محضه جلت عظمته، و مصداق خاتم منحصرأ حضرت محمّد مصطفی علیه آلاف التّحیة و الثّناء می‌باشد.

لمؤلفه

پس محمّد خاتم آمد در مقام

نیست کس مافوق او اندر نظام

از عنایات خدای ذوالجلال

ختم گردیده به آن حضرت کمال

زان شرایع نسخ شد با دین او
 که نباشد بهتر از آئین او
 شرع او ثابت الی یوم القیام
 حکمش ایضاً در حلال و در حرام
 بشنو از برهان و قرآن این کلام
 شد به او ختم نبوت و السلام
 جان (ربانی) ثناگو تا ابد
 بر محمد مظهر ذات صمد

موضع الرسالة و مختلف الملائكة

سلام بر شما که شمائید موضع ودایع رسالت و محل نزول ملائک. ملائک جمع ملک است و شامل است
 جمیع ملائکه را از ملائکه مقربین و ملائکه مدبرین و ملائکه صافین و ملائکه کروبین، الی ما شاء الله. اصناف
 ملائکه و قوای الهیه از حیطه احصاء و شمار خارج است که جز ذات اقدس پروردگار هیچ کس احاطه علمی بر آن
 قوا و سپاه و جنود ربانی ندارد، و ما یعلم جنود ربّک الا هو^{۱۰}.

لمؤلفه:

کأیه این قوای بیحد
 بیرون ز شمار و خارج از عدّ
 دائم به بقای ذات سرمد
 هستند مصّی محمد
 بشناس تو رتبه و مقامش
 بفرست درود بر روانش

۱۰ - آیه ۳۱، سوره مدثر

و مهبط الوحي

شما محل هبوط وحی می‌باشید و وحی الهی بر شما نازل می‌شود.

در این مقام لازم است به چند نکته مهم اشاره نمائیم. اولاً بدانیم که ماهیت و حقیقت وحی و الهام چیست؟ ثانیاً بدانیم وحی و الهام از چه موطنی متجلی و اشراق می‌شود؟ ثالثاً بدانیم منبع و خزانه وحی کجاست؟ رابعاً بدانیم مراتب وحی چیست؟ خامساً بدانیم شرط اخذ وحی و الهام از مبادیه عالیّه چیست؟ سادساً بدانیم فرق وحی و الهام چیست؟

بیان مطلب

اولاً ماهیت وحی و حقیقت آن عبارت است از تجلی و اشراق الهی و افاضه و القاء حقایق از صقع ربوبی بر قلوب صافیّه و نفوس قابله، و به عبارت روشن‌تر وحی و الهام تجلی کلامی الهی است بطور مرموز، چه همانطوریکه حق تعالی و مبدء اعلی را تجلی ذاتی و تجلی صفاتی و تجلی افعالی و تجلی آثاری است نیز تجلی کلامی می‌باشد چنانچه در کلام معجز نظام کاشف حقایق امام صادق علیه السلام آمده است: **لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِعِبَادِهِ فِي كَلَامِهِ وَلَكِنْ لَا يَبْصُرُونَ**، پس وحی و الهام عبارت است از تجلی و اشراق کلامی الهی بطور محرمانه و سری.

ثانیاً منبع وحی و الهام و مخزن آن همانا خزانه علوم صمدی الوهی و مبادی عالیّه است، اما برحسب مراتب و درجات که از آن موطن اعلی و اشمخ حقایق متنزل می‌شود به عوالم امکانی تا می‌رسد به این عالم سفلی، و باید دانست که مبدء این تجلی و اشراق الهی سماء احدیت غیبیه مطلقه است که متجلی و نازل می‌شود از سماء احدیت در سماء واحدیت و حضرت لاهوت که آنرا عالم اسماء و صفات و مقام تجلی اسمائی و صفاتی و مقام علم عنائی و نظام ربّانی نامند.

و برحسب ترتب مبادی عالیّه از سماء علم عنائی نازل و متجلی می‌شود در قلم اعلی و مقام عقل کلی، و از آن مقام متجلی و نازل می‌شود در لوح محفوظ و مقام نفس کل، و از مقام نفس کل متجلی و نازل می‌شود به الواح

قدریه و نفوس جزئیّه، و از آن مقام متجلی و نازل می‌شود در سجل کون و عالم جسم و جسمانیات و نشأه طبیعت به حکم: **و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم**^{۱۱}.

پس معلوم شد منبع و مخزن تمام تجلیات و اشراقات مبادی عالیّه و سماوات عوالم غیبیه و جویبیه و خزائن صمدیه الوهیّه است که وحی و الهام از آن عوالم عالیّه نازل می‌شود در عوالم امکانیه از جبروتیه و ملکوتیه و ناسوتیه و بعبارت ساده دستگاه فرستنده وحی و الهام آسمان الوهی است برحسب مراتب در تجلی و اشراق و نزول، چنانکه اشاره گردید لقله تعالی: **ذالک من انباء الغیب نوحیه الیک**^{۱۲} و نیز فرمود: **انک لتلقی القرآن من لدن حکیم علیم**^{۱۳}.

ضمناً با این بیان مطلب سوم و چهارم تقریر گردید، مطلب پنجم که شرط اخذ و گرفتن وحی و الهام چیست؟

باید دانست که شرط اخذ وحی و الهام و استفاده و استضاءه و استشراق از تجلیات و اشراقات کلامیه مرموزه الهیه و تلقی و گرفتن افاضات و القانات ربانیّه همانا استعداد ذاتی و تهیّاء فطری نفوس قدسیّه و ارواح ملکوتیه نورانیّه و اتصال تامّ معنوی و ارتباط روحی موحی الیه و ملهّم الیه به مبادی عالیّه است. کسانی می‌توانند مورد تجلی و اشراق وحی و الهام قرارگیرند که دارای قلوب صافیه و صیقلی و نورانی و مستضیّ به نور الله و اشدّ اتّصالاً بروح الله بوده و محاذات معنوی با سماوات عوالم عالیّه غیبیه الهیه داشته باشند بنابراین:

قبول مادّه شرط است در افاضه فیض

و گرنه بخل نباشد ز مبدء فیاض

در آن صورت است که برحسب قابلیت خواهند توانست از مبادی عالیّه استشراق و استضاءه و استناره از نور وحی و الهام نموده کلام حق را بلاواسطه ملک یا مع الواسطه بشنوند و می‌توانند فرشته حامل وحی را شهود

۱۱ - آیه ۲۱، سوره حجر
۱۲ - آیه ۴۴، سوره آل عمران
۱۳ - در آیه ۶، سوره نمل

نمایند و یا او را نبینند اما کلام و سخن او را بشنوند و این قلوب صافیه و این گوش و قوه سامعه ملکوتیه را خداوند متعال به تمام انبیاء و رسل و سفراء خود و همچنین به اولیاء و مقربان خود بر حسب مراتب و درجات آنان عطاء و مرحمت نموده است ولی سایر مردم که واجد قلوب صافیه و سمع ملکوتی نیستند بلکه عوائق و غواسق مادیّه جرمانیه آنان را محبوب و محروم از شنیدن وحی و الهام ربّانی نموده از ادراک آن بی بهره‌اند و قابلیت شنیدن آنرا ندارند.

گوش رسولان بشنود وحی خدا را

هر سامعی شایسته این خوش نوا نیست

مطلب ششم فرق وحی و الهام است. وحی را مراتب و درجاتی است، وحی عام، وحی خاص، وحی خاص الخاص، وحی اخص خاص الخاص که بیان هر یک از این مراتب در رساله (وحی ربّانی) که رساله مستقله‌ایست گردیده است.

اینک در این مقام فرق بین وحی و الهام بیان می‌گردد:

وحی خاص مختص مقام نبوت است و مخصوص انبیاء است اما الهام خاص مختص مقام ولایت و مخصوص اولیاء است.

وحی حلیه و زینت انبیاء است و الهام حلیه و زینت اولیاء است.

وحی تصریح امر غیبی است و الهام تعریض آن است.

وحی کشف قوی است و الهام کشف ضعیف است.

وحی حاصل می‌شود از حق تعالی بی واسطه و یا به واسطه ملک، ولی الهام حاصل می‌شود از حق تعالی بدون واسطه ملک.

وحی کشف شهودی متضمن کشف معنوی است، و الهام فقط کشف معنوی است.

وحی مشروط به تبلیغ است، ولی الهام مشروط به تبلیغ نیست.

وحی به معنی الاعم بر الهام اطلاق می‌شود، ولی وحی به معنی الاخص در قبال الهام است.

حال که ماهیت وحی و الهام را دانستیم باید بدانیم که حضرت نبی خاتم و فاطمه زهرا و ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم همه مصداق مهبط وحی و الهامند، چه فرودگاه وحی و الهام حق تعالی قلوب صافیه آنان و بیت نبوت می باشد.

و معدن الرحمة

شمائید معدن رحمت حق تعالی.

باید دانست که حق تعالی و مبدء اعلى فاعل بالتجلی است، البته در این تجلی علم حق و قدرت حق و اراده حق و مشیت حق با تمام شئون الهیت حکومت دارد.

و این نظریه در فاعلیت حق که فاعل بالتجلی است براساس قرآن و برهان و عرفان استوار است و منطق وحی و احادیث و خطب و اخبار و اذکار و ادعیه صادره از لسان مقام عصمت و معادن حکمت و رحمت علیهم السلام نیز مؤید و مثبت این نظریه است.

و در کلام معجز نظام معلم الملك و الملكوت سلطان العارفين و امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه آمده است **الحمد لله المتجلی لخالقه بخلقه**؛^۱

از نظر تحقیق مبدء ظهور اسماء الهیه چه در نظام علمی و چه در نظام عینی و کیانی همانا تجلی رحمت حق است، ذات اقدس خداوند منان ایجاد عالم امکان و نظام خلقت و آفرینش خود را با همه آلاء و نعم نامتناهی آن مستند به رحمت خود می نماید و اسم مبارک (رحمان) را مبدء تجلی و ظهور خود معرفی می فرماید کما اشارالیه نص الكتاب الالهی: **بسم الله الرحمن الرحيم، الرحمن، علم القرآن، خلق الانسان، علمه البيان** الی آخر سورهی الرحمن.

بنابراین کشور هستی ملک وجود از غیب و شهود از برکت رحمت اوست، چه قوس نزول در تحت تجلی و حکومت اسم رحمان است چنانکه قوس صعود در تحت تجلی و حکومت اسم رحیم است، و در دعا می خوانیم (یا

۱۴ - نهج البلاغه، خطبه ۱۰۷

رحمان الدنيا و يا رحيم الآخره).

از رحمت آمدند و به رحمت روند خلق

من رحمة بدا و الى رحمة ياؤل

لمؤلفه:

دولت رحمتش زده پرچم

جلوه اوست جمله عالم

همه اشياء برحمتش موجود

ورنه رحمت، ظهور هيچ نبود

پس ز رحمت پديد گشت جهان

شاهد ماست سوره رحمان

جمله عالم كه ظل رباني است

جلوه‌گاه ظهور رحماني است

كل عالم ظهور رحمان است

پرتوي از فروغ سبحان است

عقل و نقل و شواهد و برهان

شاهد و بينه است بر تو عيان

اول و آخر است رحمت او

همه عالم شروق رحمت او

پس كلید حقایق دو جهان

اسم الله رحيم و رحمان دان

يا الهي رحيم و رحماني

لطف خود كن نصيب (رباني)

رحمت حق منقسم است به رحمت ذاتیه و رحمت صفاتیه و رحمت افعالیه، و نیز در تقسیم دیگر به رحمت

رحمانیّه و رحمت رحیمیّه، و در تمام اقسام مظهر و مجلی و مرآت تمام نما حضرت محمد مصطفی خاتم النبیین است که وجودش رحمه للعالمین است به حکم نص قرآن مبین لقوله تعالی: **و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین**^{۱۵}.

خاتم انبیا را حق تعالی و مبدء اعلی وجودش را رحمت برای تمام عالمیان و جمیع عوالم خوانده است زیرا عالمین جمع عالم است که تمام عوالم امکانی را شامل است و سرّ شمول این رحمت جمیع عوالم را این است که حقیقت محمدیّه مظهر رحمت واسعه الهیّه است و خداوند در قرآن فرموده است: **و رحمتی وسعت کل شیء**^{۱۶} پس به حکم این مظهریت حقیقت محمدیه که صادر نخستین و اوّلین جلوه رب العالمین است رحمتش کلی و انبساطی و کلیه عوالم بلکه ماسوی الله را زیر پرّ واسعه وجودیّه نورانیه خود دارد و محیط بر جمیع عوالم امکانی می باشد.

لمؤلفه:

رحمة للعالمینش خوانده حق

رحمتش با من سبق با من لحق

صادر اول وی است اندر نظام

جمله عالم بدو دارد قوام

مظهر رحمت شده اندر جهان

عالم و آدم طفیل او بدان

شد وجودش رحمة للعالمین

خاتم پیغمبران و مرسلین

حق مر او را برگزید از این و آن

رحمة للعالمینش کرد از آن

جان (ربّانی) ثناگو تا ابد

۱۵ - آیه ۱۰۷، سوره انبیاء
۱۶ - آیه ۱۵۶، سوره اعراف

بر محمّد مظهر ذات صمد

و نظر به اینکه وجود فاطمه زهراى اطهر و ائمه معصومین اثنی عشر که اولشان ولی الله اعظم حضرت علی مرتضی و آخر ایشان حضرت بقیة الله مهدی خاتم الاوصیاء علیهم آلاف التحية و الثناء همه با حقیقت محمدیه (ص) نور واحدند به حکم: **اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد و کلنا محمد**، پس در مظهریت رحمت واسعة الهیه و تمام اقسام رحمت ربانیه جمله‌شان یکی هستند و همه **معدن الرحمة** محسوب می‌شوند و هو المطلوب (متّحد بودیم و یک گوهر همه) کلّهم نور واحد، و بدین لحاظ بر کلّ ایشان و یا فرد فرد ایشان اطلاق **معدن الرحمة** می‌گردد.

و خزّان العلم

چه درواقع و حقیقت ایشان مصداق خزائن و گنجینه‌های علم ربّانی می‌باشند، باید دانست که علم بطور کلی دو قسم است که یکی از آن دو علم لدّنی و موهبتی الهی است که این علم را خدا بهرکس که بخواهد اعطاء و افاضه می‌فرماید و معلم و آموزنده این علم ذات اقدس الوهی است و این علم لدّنی و موهبتی الهی بدون واسطه از دانشگاه لاهوتی **علمه شدید القوی**^{۱۷} یعنی به‌وسیله الله و بدون مدرس و مکتب **علمک ما لم تکن تعلم**^{۱۸} افاضه می‌شود.

و قسم دیگر علم اکتسابی و آموختنی در مکتب بشری و خلقی است مانند علوم حوزوی و دانشگاههای رسمی انسانی.

و شک و شبهه‌ای نیست که علمی که خدای متعال به انبیاء و رسل و اوصیاء آنان افاضه فرموده از قسم اوّل است که علم لدّنی است کما اشاره الیه نصّ کتاب الالهی: **و علمناه من لدنا علما**^{۱۹} و مانند آیه مبارکه: **علمه شدید القوی**^{۲۰}، که معلّم بدون واسطه خود خداست نه جبرئیل و اگر مفسّرتین **علمه شدید القوی**^{۲۱} را به

۱۷ - آیه ۵، سوره نجم
 ۱۸ - آیه ۱۱۳، سوره نساء
 ۱۹ - آیه ۶۵، سوره کهف
 ۲۰ - آیه ۵، سوره النجم
 ۲۱ - همان

جبرئیل تفسیر نموده‌اند اشتباه کرده‌اند و ما اشتباه آنها را در رساله (معراج ربّانی) ضمن تفسیر علمه شدید القوی گرفته و هر مفسّری که چنین گفته یعنی علمه شدید القوی را به جبرئیل تفسیر نموده است بُرهاناً محکوم نموده‌ایم که این مقام را وسعت بسط آن گفتار نیست.

این سخن را ترجمه پهنآوری

گفته آید در مقام دیگری

باری، اعلی مرتبه علم لدّنی و موهبتی الهی مخصوص خاتم انبیاء حضرت محمد مصطفی و اوصیای قدّیسین آن حضرت است و این علم لدّنی شامل حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها نیز می‌باشد و در واجد بودن این علم لدّنی موهبتی خاندان عصمت و طهارت و معادن علم و حکمت از صغیر و کبیرشان تردیدی نیست چنانکه در روایت معتبر در کتاب احتجاج طبرسی خواندید که حضرت جواد الائمه با این که در سن نه سالگی بود در مقام مناظره خرطوم یحیی بن اکثم قاضی القضاة بغداد را به خاک مالید بطوریکه بیچاره یحیی بن اکثم در سؤال خود وامانده و لسانش به تلجلج افتاد و این حاکی است که هیچکس را توانائی مباحثه و مناظره در قبال ولی ذوالجلال که دارای علم لدنی خدادادی است قدرت نبرد نیست و هرکس به میدان نبرد علمی آنان آید محکوم و مغلوب می‌گردد، چه در این مکتب روح القدس حکم طفل آبجودی دبستانی را دارد چنانکه در مقاله دستخط مبارک حضرت امام حسن عسگری یازدهمین نیر برج امامت و ولایت آمده است: **روح القدس فی جنان الصاغوره ذاق من حدائقنا الباکوره**^{۲۲} مراجعه شود به اشراق یازدهم که این روایت نورانی با تحقیق نیر عرشی آنجا تشریح و بیان شده است و لنعلم ما قیل عن لسانهم صلوات الله علیهم:

اختران پرتو مشکوه دل انور ما

دل ما مظهر کل کل همگی مظهر ما

نه همین اهل زمین را همه باب الهمیم

نه فلک در دورانند به دور سر ما

۲۲ - بحار الانوار، علامه مجلسی

بر ما پیر خرد ظل دبیرستان نیست

فلسفی مقتبسی از دل دانشور ما

چشمه خضر بُود تشنه شراب ما

آتش طور شراری بود از مجمر ما

ماه گر نور و ضیاء کسب نمود از خورشید

خور بُود مکتسب از شعشعه اختر ما

خُسر و مُلکِ ولایت به حقیقت مانیم

كُلّه از فقر تبارك ز فنا افسر ما

ایشانند مصداق عالم ربّانی حقیقی در تقسیم ثلاثه معلّم الملک و الملکوت علی علیه السلام در نهج البلاغه که مردم را به سه قسم تقسیم فرموده: النَّاسُ ثَلَاثَةٌ، عَالَمٌ رَبَّانِيٌّ، وَ مَتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَ هَمَّجٌ رِعَاغٌ اتِّبَاعِ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجِئُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ.

مراد از عالم ربّانی درواقع خودشان هستند که علمشان لدنی و موهبتی ربّانی است و مراد از متعلّم تمام علماء و دانشمندانی هستند که علم آنان اکتسابی است از مکتب بشری حال می خواهد فقیه باشد یا حکیم باشد یا عارف باشد یا صوفی یا آیت الله اینها همه شان متعلّم می باشند که چه خوب گفت حکیم سعدی شیرازی علیه الرحمه.

عالم و عابد و صوف همه طفلان رهند

مرد اگر هست بجز عالم ربّانی نیست

و مصداق دسته سوم کسانی هستند که نه عالمند و نه طالب علم و این صنف از مردم خرمگسانی دنی و پست فطرتند که با هر بادی که بوزرد میل می کنند و منحرف می شوند از دین، زیرا روشنائی پیدا نکرده اند بنور علم و دانشی، و پناه نبرده اند به رکن محکم از دین که اعتقادات یقینیه و متقنه برهانیّه باشد. این دسته از مردم در تاریکی جهل باقی هستند ولی دل مرده اند.

دل جاهلان را تو مرده شناس

نباشد دل جاهلان حق شناس

دلت را به علم و ادب زنده کن

وگرنه تو باشی خر ناشناس

باری علم حقیقی نوری است که یقذفه الله فی قلب من یشاء، و این علم تعلیمی و اکتسابی از مکتب خلقی

نیست بلکه خدادادی است لذا در حدیث آمده: **لیس العلم بالتعلم.**

و لنعلم ما قال

علمی که حقیقت است درسی نبُود

درسی نبُود هر آنچه در سینه بُود

صد خانه پر از کتاب سودی ندهد

الا که کتابخانه در سینه بود

مصدق خُزّان العلم کسانی هستند که حق به اسم علیم مطلق بر آنان تجلی کرده و آنان را خُزّان و

گنجینه‌های علم خود قرار داده است و بدون شک آنها سلسله جلیله خاندان عصمت و معادن علم و حکمت

علیهم السلام می‌باشند و هو المطلوب.

السّلام علیکم یا خُزّان العلم و منتهی الحلم و اصول الكرم و قادة الامم و اولیاء النعم و عناصر الابرار

و دعائم الاخیار و ساسة العباد و ارکان البلاد و ابواب الايمان و أمناء الرحمان و سلالة النبیین و صفوة

المرسلین و عترة خیرة رب العالمین و رحمة الله و برکاته.

سلام بر شما ای خاندان عصمت که شما گنجینه‌های علم آلهی و صاحبان منتهای مقام حلم ربوبی و اصول

صفات کریمه ربانیّه و مفاتیح کرم نامتناهی الهی و پیشوای امم و مالک و متصرف جمیع نعم بی‌نهایت الهیّه و

صاحب مقام ولایت کلیّه مطلقه و ارکان نظام هستی و استوانه‌های محکم بلاد و شهرهای علم و حکمت و معرفت

و ابواب و درهای معنوی ایمان و ایقان و امناء اسرار پروردگار رحمان و سلاله و نژاد پاک پیغمبران عظام و

برگزیدگان از انبیاء و مرسلین و عترت حضرت خاتم النبیین که برگزیده ربّ العالمین از میان خلق اولین و آخرین است می‌باشید و بر شما باد رحمت بی‌نهایت و برکات ذات احدیت جلّت عظمته.

توضیح

نظر به اینکه به سبک و روشی که عادت این نگارنده است اگر در بیان تفسیر و تحقیق این کلمات نورانیّه در زیارت جامعه جلو برویم موجب تطویل کلام می‌گردد لذا عنان قلم را از بسط به قبض و از تفصیل به اجمال برگردانیده به ترجمه تحت اللفظی به نحو اختصار اکتفا می‌نمائیم.

السلام علی ائمة الهدی و مصابیح الدجی و اعلام التقی و ذوی النهی و اولی الحجی و کھف الوری و ورثة الانبیاء و المثل الاعلی و الدعوة الحسنی و حجج الله علی اهل الدنیا و الآخرة و الاولی و رحمة الله و برکاته.

سلام بر شما ای امامان خلق جهان و ای رهنمایان طریق ارشاد و هدایت و ای چراغهای نورافکن در تاریکیهای امت و ای پرچم داران علم و تقوی و ای خردمندان بزرگ در نظام عالم امکان و صاحبان عقل کامل و ملجا و پناه خلق عالم و وارثان شئون کمالیه پیغمبران و مثل اعلای کبریائی آوهی و صاحب دعوت به بهترین کمال عالی و نیکوترین اعمال متعالی و حجّت‌های بالغه الهی بر تمام اهل دنیا و آخرت و نظام ملک و ملکوت، سلام و رحمت و درود نامتناهی و برکات بی‌نهایت الهی بر شما باد.

السلام علی محال معرفة الله و مساکن برکة الله و معادن حکمت الله و حفظة سرّ الله و حملة کتاب الله و اوصیاء نبی الله و ذریة رسول الله صلی الله علیه و آله و رحمة الله و برکاته.

سلام بر شما که دلهایتان محل معرفت ذات کل الکمال آوهی است و موطن برکت حق و معدن حکمت ربّانی است سلام بر شما که حافظان اسرار آوهی و حاملان علم کتاب الله می‌باشید سلام بر شما که اوصیاء نبی الله و ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله هستید درود بی‌نهایت و رحمت نامتناهی و برکات الهی بر آن حضرت و بر آل اطهار آن بزرگوار باد.

السلام علی الدعاة الی الله و الادلاء علی مرضات الله و المستقرّین فی امر الله و التّامین فی محبة الله و

المخلصين في توحيد الله والمظهرين لامر الله ونهيه و عباده المكرمين الذين لايسبقونه بالقول و هم بامرهم يعملون و رحمة الله و بركاته.

سلام بر شما که داعیان بسوی حق تعالی و راهنمایان طریق رضا و خوشنودی حضرت احدیت و ثابت قدمان در فرمان الله تعالی و تامّ و تمام و کامل در محبت و عشق خالص به خدا و دارای مقام اخلاص در توحید ألوهی و آشکار کننده اوامر و نواهی الهی هستید سلام بر شما که بندگان گرامی و مقرب الهی (به قرب تخلقی و تحققی) او هستید و شمائید که هرگز بر حکم و سخن او سبقت و پیشی نگرفته و کاملاً بر طبق فرمان حق عمل می‌نمائید، و درود بی‌نهایت و رحمت نامتناهی ذات ألوهی و برکات الهی بر شما باد.

السّلام على الانمة الدّعاة و القادة الهداة و السّادة الولاية و الذّادة الحماة و اهل الذّکر و اولی الامر و بقية الله و خيرته و حزبه و عيبة علمه و حجّته و صراطه و نوره و برهانه و رحمة الله و بركاته.

سلام بر شما که پیشوایان خلق و داعیان بسوی حق و رهنما و رهبر خلائق و بزرگان و والیان و حامیان دین خدا می‌باشید و شمائید که اهل ذکر و واقف اسرار قرآن و اولی الامر از جانب الهی و آیات باقیه و برگزیدگان خاص ربوبی و سپاه و نیروی الهی و مخزن علم ربّانی و حجّت بالغه الوهی و طریق روشن حضرت حق و نور خدا و برهان او هستید، درود بی‌نهایت و رحمت نامتناهی و برکات الهی بر شما باد.

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له، كما شهد الله لنفسه، و شهدت له ملائكته و اولو العلم من خلقه، لا اله الا هو العزيز الحكيم، و اشهد انّ محمداً عبده المنتجب و رسول المرتضى ارسله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدّين كلّه و لو كره المشركون و اشهد انكم الانمة الرّاشدون المهديون المعصومون المكرّمون المقربون المتقون الصّادقون المصطفون المطيعون لله القوامون بامرهم العاملون بارادته الفائزون بكرامته اصطفاكم بعلمه و ارتضاكم لغيبه و اختاركم لسرّه، اجتباكم بقدرته و اعزكم بهداه و خصمكم ببرهانه.

گاهی می‌دهم که جز خدای یکتا خدائی نیست و شریکی ندارد، چنانکه خدا به یکتائی خود شهادت داده و فرشتگان و دانشمندان از خلق او به یکتائی او شهادت دادند که جز خدای مقتدر حکیم خدائی نیست، و نیز شهادت می‌دهم که حضرت محمد بنده خاص برگزیده و رسول پسندیده اوست که برای هدایت خلق به دین و

آئین ثابت حق فرستاد تا اینکه دین حق را غالب بر تمام ادیان سازد هرچند مشرکان را آئین توحید و یکتاپرستی ناگوار باشد.

و شهادت می‌دهم که محققاً شما پیشوایان و امامان راهنمای خلق و رهروان به صراط مستقیم حق می‌باشید و شما دارای مقام عصمت و نزد خدا گرامی و مقرب هستید و شما اهل تقوی و صدق و صداقت و حقیقت هستید و شما برگزیدگان از خلق خدا و مطیعان خدا می‌باشید و شما نیکوکاران و عاملان به فرمان حق و کارکنان به اراده و فیروزمندان به کرامت و لطف او، شما را خدا به علم ازلی برای کشف عالم غیب خود برگزید و برای حفظ اسرار غیبی خویش انتخاب کرد و به توانائی و قدرت کامله مخصوص گردانید و به هدایت خود عزّت بخشید و به برهان و اشراق نور خود تخصیص داد.

و انتجبکم بنوره و ایدکم بروحه و رضیکم خلفاء فی ارضه و حججاً علی بریتّه و انصاراً لدینه و حفظة لسرّه و خزنة لعلمه و مستودعاً لحکمه و تراجمه لوحیه و ارکاناً لتوحیده و شهداء علی خلقه و اعلاماً لعباده و مناراً فی بلاده و ادلاء علی صراطه عصمکم الله من الزلزل و آمنکم من الفتن و طهرکم من الدنس و اذهب عنکم الرجس و طهرکم تطهیراً.

خداوند با تجلی خود شما را به نور خود تخصیص داد و به روح کلی الهی و نفس کلیه الهیه خود مؤید فرمود و شما را به خلافت الهیه در زمین اختیار نمود و شما را حجج ربّانیه و انصار و یاوران دین و حافظان سیر و گنج علم خود و محلّ ودایع حکمت و مفسّران وحی و ارکان توحید خود قرار داد و شما را شهداء بر خلق و نماینده خود برای بندگان تعیین و مقرر فرمود و شما را علائم روشن و نورانی در بلاد جهان هستی و کشور خود قرار داد و شما را ادلاء و راهنمایان بندگان به صراط مستقیم خود معین فرمود و شما را دارای مقام عصمت قرار داد و شما را ایمن از لغزش و فتن گردانید و از تمام ادناس و ناپاکیها و ارجاس مطهر و پاک و پاکیزه قرار داد.

فَعظَمْتُمْ جلاله و اکبرتم شأنه و مجدتم کرمه و ادمتم ذکره و وکدتم میثاقه و احکمتم عقد طاعته و نصحتم له فی السرّ و العلانیه و دعوتم الی سبيله بالحکمة و الموعدة الحسنة و بذلتم انفسکم فی مرضاته و صبرتم علی ما اصابکم فی جنبه و اقمتم الصلوة و آتیتم الزکاة و امرتم بالمعروف و نهیتم عن المنکر و جاهدتم فی الله حقّ جهاده حتّی اعلنتم دعوته و بینتم فرائضه و اقمتم حدوده و نشرتم شرایع احکامه و

سننتم سنّته و صرتم فی ذالک منه الی الرضا و سلّمتم له القضاء و صدّقتم من رسله من مضی.

تا آنکه شما به عظمت و جلال خدای متعال را یاد کردید و شأن او را به کبریائی و لطف و کرمش را به مجد و بزرگی ستودید و ذکر خدا را بر دوام، و عهد و میثاقش را برقرار داشتید و عقد و پیمان طاعتش را محکم نمودید و بطور سرّ و علانیه و پنهان و آشکارا خلق را پند و اندرز داده و نصیحت نمودید و آنان را به راه حق با برهان و حکمت و پند و موعظت نیکو دعوت کردید و در راه رضای خدا از جان گذشتید و بر هر مصائبی که از امت به شما رسید در راه حبّ و عشق به خدا بر آن مصائب صبر نمودید و شمائید که نماز که ستون دین است بپا داشتید و زکات را ادا نمودید و شمائید که امر به معروف و نهی از منکر فرمودید و شمائید که حق جهاد را در دین خدا بجا آوردید تا اینکه دعوت دین را آشکار ساخته و فرائض و احکام آنرا مبین و حدود آنرا مقرر و شرایع و احکام دین را منتشر و سنن سنّیه الهی را ثابت و استوار قرار دادید تا آنکه در اقامه دین و آئین الهی خدا را از خود راضی و خوشنود ساختید و تسلیم مطلق به قضاء الهی شدید و هر حکمی از رسولان الهی در گذشت همه را تصدیق کردید.

فالرّاعب عنکم مارق و الّلازم لکم لاحق و المقصّر فی حقّکم زاهق و الحقّ معکم و فیکم و منکم و الیکم و انتم اهله و معدنه و میراث النبوة عندکم و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم و فصل الخطاب عندکم و آیات الله لدیکم و عزائمه فیکم و نوره و برهانه عندکم و امره الیکم.

پس هرکس از طریق شما برگشت از دین خارج شد و هرکس ملازم امر شما بود مسلماً به شما خاصان حق ملحق گشت و هرکس در حق شما مقصر شد محو و باطل گردید، چه در واقع حق با شما و در خاندان شماست، حق مبدئش از شماست و مرجعش هم بسوی شماست و اهل حق و معدن حق و حقیقت شما می‌باشید و شمائید که میراث نبوت که علوم آسمانی و اسرار وحی ربّانی است نزد شماست، و بازگشت خلق عالم به سوی شماست، و حساب خلائق بر شماست و فیصل حق از باطل نزد شما خواهد بود و آیات عظمت جمال و جلال و کمال الهی نزد شماست و عزائم اسرار نبوت در خاندان جلیل شماست و نور خدا و برهان او نزد شماست و امر خدای متعال مربوط به امر شماست.

من والاکم فقد والی الله و من عاداکم فقد عاد الله و من احبکم فقد احبّ الله و من ابعضکم فقد ابغض الله و من اعتصم بکم فقد اعتصم بالله انتم الصراط الاقوم و شهداء دارالفنا و شفعاء دارالبقاء و الرحمة الموصولة و الایة المخزونة و الامانة المحفوظة و الباب المبتلى به الناس من اتیکم نجی و من لم یأتکم هلک الی الله تدعون و علیه تدلون و به تؤمنون و له تسلّمون و بامرہ تعلمون و الی سبیلہ ترشدون و بقوله تحکمون.

هرکس شما را مولای خود شناخت خدا را مولای خویش دانسته و هرکس شما را دشمن داشت خدا را دشمن داشته و هر کس شما را دوست داشت خدا را دوست داشته و هر کس با شما کینه و خشم ورزید با خدا خشم و کینه ورزیده و هر که چنگ به دامان شما زد بذیل عنایت خدا چنگ زده است (سرّش این است که اینها به تمام شئون فانی فی الله هستند لذا حب آنان حب خداست و دشمنی با آنان دشمنی با خدا است) و لنعلم ما قیل.

از وجود خود چو گشتم من تهی

نیست از غیر خدایم آگهی

گفت نوح ای سرکشان من من نیم

من ز جان مُردم به جانان باقیم

چون که من من نیستم ایندم ز هوست

پیش ایندم هر که دم زد کافر اوست

شمائید صراط مستقیم و راه راست خدا، و شمائید گواهان در دار آخرت و شمائید شفیعان خلق در نشأه قیامت و شمائید رحمت سرمدیه الهیه و شمائید آیت و نشان مستور در مخزن علم ازلی الهی و شمائید امانت و ودیعه لوح محفوظ ربّانی و شمائید باب الله و درگاه امتحان و آزمایش برای خلق خدا، هر کس رو بسوی شما آورد نجات ابد یافت و هرکس از این درگاه رو بر تافت و دور شد به هلاکت رسید، شمائید که خلق را بسوی خدا دعوت می‌کنید و بر طریق مستقیم حق دلالت و رهنمائی می‌کنید، و شمائید که ایمان و ایقان به ذات صمدی الوهی دارید (به اعلی مرتبه علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین و بردالیقین)، و شمائید که تسلیم مطلق به امر الهی و مطیع فرمان اوئید و به راه خدا خلق او را ارشاد و هدایت کرده، و به قول و کلام خدا در میان خلق او

حکومت می کنید.

سعد من والاکم و هلک من عاداکم و خاب من جحدکم و ضلّ من فارقکم و فاز من تمسک بکم و آمن من لجاہ الیکم و سلم من صدقکم و هدی من اعتصم بکم من اتبعکم فالجنّة ماویہ و من خالفکم فالنار مثویہ و من جحدکم کافر و من حاربکم مشرک و من ردّ علیکم فی اسفل درک من الجحیم.

هرکس به ولایت شما گروید به سعادت رسید، و هر کس به شما عداوت ورزید هلاک ابدی گردید، زیان و خسران دیده آنکس که انکار شما کرده، و گمراه شده آنکه از شما دوری گرفته، فائز و رستگار شده آنکس که تمسک به شما جسته، و ایمن از عذاب گردیده آنکس که به شما پناه آورده، و به سلامت مانده آنکه تصدیق مقام و رتبه شما را نموده، و هدایت یافته هر که شما را پیروی کرده، پیرو شما را منزل نهائی بهشت است، و مخالف شما را جایگاه نهائی و مسکن دوزخ است، هرکس منکر شما باشد کافر است، و هر کس به جنگ با شما برخاست مشرک است، و هرکس ردّ حکم شما کند در پست ترین درکات جهنم است.

اشهد أنّ هذا سابق لكم فيما مضى و جار لكم فيما بقى و أنّ ارواحكم و نوركم و طینتکم واحده، طابت و طهرت بعضها من بعض، خلقکم الله انواراً فجعلکم بعرضه محققین حتّى منّ علینا بکم، فجعلکم فی بیوت اذن الله ان ترفع و يذكر فیها اسمه و جعل صلواتنا علیکم و ماخصنا به من ولايتکم طیباً لخلقنا و طهارة لانفسا و تزکیة لنا و کفارة لذنوبنا فکنّا عنده مسلمین بفضلکم و معروفین بتصدیقنا ایاکم فبلغ الله بکم اشرف محلّ المکرّمین و اعلى منازل المقربین و ارفع درجات المرسلین حیث لا یلحقه لاحق و لا یفوقه فائق و لا یسبقه سابق و لا یطمع فی ادراکه طامع حتّى لا یبقى ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا صدیق و لا شهید و لا عالم و لا جاهل و لادنی و لا فاضل و لا مؤمن صالح و لا فاجر طالح و لا جبار عنید و لا شیطان مرید و لا خلق فیما بین ذالک شهید الا عرفهم جلاله امرکم و عظم خطرکم و کبرشأنکم و تمام نورکم و صدق مقاعدکم و ثبات مقامکم و شرف محلّکم و منزلتکم عنده و کرامتکم علیه و خاصتکم لیدیه و قرب منزلتکم منه بابی انتم و امی و اهلی و مالی و اسرتی.

و گواهی می دهم که این مقام اعلی و ارفع برای شما در ازل بوده و تا ابد هم باقی و برقرار خواهد بود و سرمداً برای همیشه در سابق و لاحق این رفعت شان و مرتبه عالیّه شامخه ثابت و جاوید است. و نیز گواهی می دهم بر

اینکه ارواح عالیه و نفوس کلیه الهیه شما و مقام نورانیت و طینت پاک شما ائمه طاهرین در عالم ارواح و حضرت جبروت اعلیٰ یک حقیقت و یک گوهر لاهوتی و یک جوهر بسیطه بوده و ذوات طیبه و طاهره شما عین یکدیگرند (خدای متعال پیش از تمام ارواح و اجسام و پیش از خلقت عرش و فرش و ملائکه و عقول و پیش از آفرینش نظام خلقت و جمیع ماسوا اولاً شما را آفرید و محیط بر عرش وجود و نظام کل گردانید، چه صادر نخستین و اولین جلوه ربّ العالمین نور شما بوده است و نور شما و نور خاتم انبیاء حضرت محمد مصطفی (ص) برگزیده خدا از کل ماسوی نور واحد است بحکم «اول ما خلق الله نوری» متحد بودید و یک گوهر همه، و آنچه اول از صقع الوهی متجلی شده عقلاً و نقلاً نور شما است) اینجا محتاج به بیان و توضیح است و هرچند قرار ما بر بسط کلام در ترجمه این کلمات نوریه مندرج در زیارت جامعه نیست.

تحقیق عرشی

عقلاً و نقلاً ثابت و مبرهن و مسلّم و محقق است که حقیقت محمدیه (ص) صادر نخستین است، سلاطین اقلیم معرفت و کرسی نشینان عرش علم و حکمت صادر اول را حقیقت محمدیه می‌شناسند و اگر در تعبیرات خود به فیض منبسط، و یا فیض مقدّس، و یا رحمت واسعه، و یا تجلی فعلی، و یا نور وجه، و یا وجه الله، و یا ظل الله الممدود، و یا ماء حیات، و یا قلم اعلیٰ، و یا عقل اول، و یا روح اول، یا جلوه اول، و یا مثل اعلا، و یا مظهر بسیط الحقیقه و مانند آن از صادر نخستین تعبیر نموده‌اند، مصداق تمام این عناوین همه یکی است و آن حقیقت محمدیه علیه آلاف الثناء و التحیه است.

عباراتنا شتی و حسنک واحد

و كل الی ذاک الجمال یشیر

چنانکه در اخبار و احادیث صادره از مقام عصمت و معادن حکمت نیز به تعبیرات گوناگون تصریحاتی به این واقعیت که حقیقت محمدیه صادر اول و مخلوق اول است گردیده است. قال رسول الله (ص): اول ما خلق الله نوری، و قال (ص): اول ما خلق الله روحی، و قال (ص): اول ما خلق الله القلم، و قال (ص): اول ما خلق الله اللّوح، و قال (ص): اول ما خلق الله دُرَّةً بیضاء، و قال (ص): اول ما خلق الله العقل، که مصداق این عبارات و کلمات

نورانیّه همه نیز یکی است و آن حقیقت محمدیّه علیه آلاف الثناء و التحیّه است.

پس باید دانست که از آن جهت که نور وجود حضرتش منبسط بر کلّ اشیاء است به فیض منبسط تعبیر شده، و از آن جهت که مقدّس از کلّ شوائب است به فیض مقدّس تعبیر گردیده است، و از آن جهت که مظهر رحمت واسعۀ اطلاقیه وجودیه الهیّه است تعبیر به رحمت واسعۀ گردیده است، و از آن جهت که حقیقت محمدیّه کلمه تامّه کُن وجودی و اضافه اشراقیه و تجلّی فعلی ایجادی الوهی است تعبیر از او به تجلّی فعلی شده است، و از آن جهت که حقیقت محمدیّه مظهر الله نور است و سنا برق نور آن وجه الله الباقی بر همه اشیاء تافته است تعبیر از او به نور وجه الله شده است و در دعای کمیل آمده است: **و بنور وجهک الذی اضاء له کلّ شیء**، و از آن جهت که حقیقت محمدیّه ظلّ شمس حقیقت الوجود است و عالم هستی به نور او موجود است تعبیر از او به ظلّ الله الممدود گردیده است، **الم تر الی ربک کیف مدّ الظلّ**^{۲۳}، و از آن جهت که حقیقت محمدیّه ماء حیات ساری در کلّ دراری و ذراری است و حیات بخش معنوی است باذن الله به کلّ اشیاء تعبیر از او به ماء حیات گردیده است، **و جعلنا من الماء کلّ شیء حی**^{۲۴}، و از آن جهت که حقیقت محمدیّه وسیله نگارش دفتر هستی است مانند کلک تحریر در ید دبیر با تدبیر تعبیر از او به قلم گردیده است، قلم اعم است از روحانی و جسمانی، قادر ازلی و کاتب لم یزلی که نگارنده کتاب آفرینش است، چه تمام عالم کتاب خداست.

به نزد آنکه جانّش در تجلّی است

همه عالم حق تعالی است

خدای جهان آفرین کتاب هستی را وسیله قلم نوری و روحانی وجودی محمدی (ص) نگاشته و نقوش آنرا ترسیم نموده است، پس بدین لحاظ حقیقت محمدیّه قلم اعلاست که در ید قدرت مطلقه خدا است. و از آن جهت که حقیقت محمدیّه رابط بین واجب و ممکن و درواقع فاعل ما به الوجد است، چه حق تعالی و مبدء اعلی خود فاعل ما منه الوجود است، و عقل از عقال است، درحقیقت قوس وجوب و امکان وسیله حقیقت

۲۳ - آیه ۴۵، سوره مبارکه فرقان
۲۴ - آیه ۳۰، سوره مبارکه انبیاء

محمّدیّه که رابط بین واجب الوجود و ممکن الوجود است عقل گردیده و بهم پیوسته و مرتبط شده، لذا تعبیر از او به عقل گردیده است.

دو سر خط حلقه هستی

به حقیقت بهم تو پیوستی

و در حدیث نورانی منقول از معلم الملك و الملكوت ولی الله اعظم علی علیه السلام در تعریف عقل اول آمده است: **العقل جوهر درّاک محیط بالاشیاء من جمیع جهاتها عارف بالشیء قبل کونه فهو علة للموجودات و نهاية المطالب.**

این حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه حقیقت محمّدیّه که عقل اول است علت فاعلی است برای اشیاء از نظر اینکه فاعل مابه الوجود است، و علت غائی است از جهت آنکه مقصود و غرض نهائی از آفرینش است و آفرینش را جز او مقصود نیست.

و از آن جهت که حقیقت محمّدیّه نفس کلیّه الهیه است و درواقع جان عالم و جان جان جهانیان است و زندگی بخش است به کلیّه عوالم امکانی باذن الله تعالی تعبیر از او به روح اول گردیده، و از آن جهت که حقیقت محمّدیّه نخستین نوری است که از صبح ازل اشراق و از سماء مشیت بدرخشیده است تعبیر از او به جلوه اول شده است.

آفتاب وجود کرد اشراق

نور او سر بسر گرفت آفاق

آنچه اول شد پدید از جیب غیب

بود نور پاک او بی هیچ ریب

بعد از آن نور مطلق زد علم

گشت عرش و کرسی و لوح و قلم

یک علم از نور پاکش عالم است

يك علم ذرّيت است و آدم است

و از آن جهت که حقیقت محمدیّه مظهر و مجلای حق تعالی و آئینه تمام نمای اسماء حسنی و صفات علیای الوهی است به حکم: **و من رآنی فقد رأى الحق** از او تعبیر به مثل اعلی گردیده است.

کسی کاو بیند آن زیبا شمائل

به دیدار خدا گردیده نائل

نه من گویم، که آن میر مصدق

بگفتا من رآنی قد رأى الحق

یعنی مرآت و آئینه جمال و کمال ذات ذوالجلال منم. و از آن جهت که حقیقت محمدیّه آدم لاهوتی جبروتی است و تقدّم و سبق سرمدی و رتبه‌ای و شرفی دارد بر آدم ناسوتی که ابوالبشر است تعبیر از او به آدم اوّل شده است. و قیل عن لسانه (ص)

و من مطلعى النور البسيط كلمعة

و من مشرعى البحر المحيط كقطرة

و انى و ان كنت بن آدم صورتاً

فلى فيه معنى شاهد بابوتى

گفتا به صورت ار چه ز اولاد آدمم

از وی به مرتبه ز همه حال برترم

بحر محیط رشحه‌ای از نور فائضم

نور بسیط لمعه‌ای از نور ازهرم

خورشید آسمان ظهورم عجب مدار

ذرات کائنات اگر گشت مظهرم

ارواح قدس چیست نمودار معنی ام

اشباح انس چیست نگهدار پیکرم

از عرش تا به فرش همه ذره‌ای بود

از نور آفتاب ضمیر منورم

و از آن جهت که حقیقت محمدیّه مظهر بسیط الحقیقه کلّ الاشیاء علی نحو البساطه می‌باشد و مجموعه نظام جُملی و عالم کبیر و جمیع حقایق وجودیّه بنحو بساطت در وجود او منطوی است، و وحدت او وحدت حقّه ظلّیه است که ظل وحدت حقّه حقیقیه الهیّه است، و درواقع چنین واحدی در بدو ایجاد و تجلّی فعلی الهی از صقع ربوبی شرف صدور بخشیده است به حکم قاعده برهانیه: **الواحد لا یصدر عنه الا الواحد**، نه واحد عددی، فی المثال اگر واحدی از خدای واحد صادر شود که آن دریا باشد جمیع قطرات در او منطوی است. **و ما امرنا الا واحده**^{۲۵}.

این همه عکس می و نقش مخالف که نمود

یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد

بالجمله حقیقت محمدیّه و ائمه اطهار و فاطمه زهرا علیهم صلوات الله همه نور واحدند. آنگاه می‌فرماید خداوند منّان نعمت وجود شما را بر ما منّت گذاشت، پس شما را در خاندانی قرار داد که امر به رفعتش فرمود، و به ذکر نام خود در آن خاندان فرمان داد، و درود فرستادن و صلوات ما را بر شما دستور داد، و آنچه را که مخصوص ما کرد از نعمت ولایت شما به لحاظ نیکوئی فطرت و خلقت و پاکی نفوس ما بود تا در آفرینش طاهر و مطهر و پاک و منزّه گردیم، و این پاکی نفس و تزکیه روح ما بسته به دوستی و ولایت شما خاندان است، و کفّاره گناهان ما می‌باشد، پس ما نزد خدا (و در علم ازلی حق تعالی و مبدء اعلی) به فضیلت و برتری و رفعت مقام شما بر کافه خلق او از این پیش معترف و تسلیم و به تصدیق مقام شما معروف بودیم، که خدا شما را به اشرف مقام کرامت و عالیترین منزلت مقربان و رفیعترین درجات پیغمبران خود نازل فرمود، همان

۲۵ - آیه ۵۰، سوره قمر

مقام رفیعی که از ازل تا ابد از سابقین و لاحقین کسی بدان رفعت مرتبه و بلندی آن مقام ارفع اشمخ نخواهد رسید و فوق آن مرتبه و مقام احدی راه نیابد، و ابدأ طمع نیل به آن مقام رفیع را هم کسی نکند (چه قابلیت این مقام را خدا به فیض اقدس خود منحصرأ به شما عطا فرموده است و هر که را هر چه قابلیت داده است خدا داده است) (القابل من فیضه الاقدس)، شما را خداوند رفعت مقامی کرامت نموده است که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل و هیچ صدیق و شهید و عالم و جاهل و پست و بلند و مؤمن صالح و فاجر طالح و جبار سرکشی و هیچ دیو گمراه و خلقی بین آنها نیست جز آنکه خدا همه آنها را به جلالت قدر، و عظمت شأن، و بزرگواری و مقام رفیع شما شناسا گردانید، و نور تامّ و تمام، و منزلتهای نیکو، و ثابت بودن مقام، و شرافت رتبه و منزلت شما را نزد خدا، و کرامت مجد شما نزد خدا، و اختصاص و تقرّب شما به حضرت احدیت همه را بر تمام روشن ساخت، پدر و مادرم و اهل و مال و خویشانم به فدای شما باد.

اشهد الله و اشهدکم انی مؤمن بکم و بما امنتم به کافر بعدوکم و بما کفرتم به مستبصر بشأنکم و بضلالة من خالفکم موال لکم و لاولیانکم مبغض لاعدائکم و معاد لهم سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم محقق لما حققتم مبطل لما ابطلتم مطیع لکم عارف بحقکم مقرّ بفضلکم محتمل لعلمکم محتجب بذمتکم معترف بکم مؤمن بایابکم مصدق برجعتمک منتظر لامرکم مرتقب لدولتکم آخذ بقولکم عامل بامرکم مستجیر بکم زائر لکم لانذ عانذ بقبورکم مستشفع الی الله عزوجلّ بکم و متقرّب بکم الیه و مقدّمکم امام طلبتی و حوائجی و ارادتی فی کلّ احوالی و اموری.

خدای متعال را شاهد و گواه می گیرم و شما را نیز، که من به ولایت کلیّه مطلقه الهیّه شما و به هر چه شما ایمان دارید من هم ایمان دارم، و به دشمنان شما و به هر چه شما کافر به آن و منکر هستید من هم کافر و منکر آن هستم، و من به جلالت و عظمت شأن شما بصیر و معتقدم چنانکه به گمراهی مخالفان شما آگاه و بینایم، من به حقیقت دوستدار شمایم و دوستدار دوستان شمایم، من دشمنان شما را دشمن داشته و نسبت به آنها مبغض هستم و با آنها عداوت می کنم.

با دوستانت یکدل و یک رنگم

با دشمنانت دشمن و غضبانم

من تسلیم آنکسم که او تسلیم امر شما است، و نیز با هرکس که با شما بجنگد با او در جنگم، من هرچه را شما حق دانید حق میدانم و آنچه را باطل گردانید ابطال می‌کنم، من مطیع و فرمان بردار شمایم و عارفم به حقّ شما، من مقر و اقرار کننده‌ام به فضیلت و شئون کمالیه و برتری شما، و متحمّل و معتقدم به مقام علم لدنی و موهبتی خدا به شما که مظهر علیم مطلق هستید، من معترف به حقانیت شمایم و تصدیق و ایمان به رجعت و بازگشت و سلطنت کلی شما دارم و پیوسته منتظر امر و فرمان شما و چشم براه دولت حقّه شما در روی زمین هستم.

مؤلف گوید رجعت ائمه طاهرین و معصومین و تشکیل دولت حقّه آنان در روی زمین و سرتاسر وجه الارض از معتقدات و ضروریات دین ما و مذهب شیعه امامیه اثنی عشریه است^{۲۶}.

در بیت منسوب به حضرت امام صادق علیه السلام آمده است:

لَكُلِّ اناسٍ دَوْلَةٌ يَرْقُبُونَهَا

و دولتنا فی آخر الدهر يظهر

این بیت ناظر به همین دولت حقّه آنان در رجعت ایشان است که این رجعت در تعقیب دولت و ظهور حضرت مهدی ولی عصر (ع) و تکمیل آن تحقق یابد و منتهی می‌شود به افق آخرت^{۲۷}.

لذا ما بایست مصدّق رجعت ایشان باشیم چنانکه در زیارت جامعه تصریح به آن شده است لقوله علیه السلام:

مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ مُرْتَقِبٌ لِذَوْلَتِكُمْ أَخَذُ بِقَوْلِكُمْ، الخ.

من قول و سخن شما را اخذ کرده و امر شما را بکار می‌بندم و بگفتار دُرربار شما عمل کننده‌ام و به درگاه شما پناه آورده و به زیارت شما شتافته و به قبور و مرقد مطهر شما پناه آورده و بدان توسّل به حق می‌جویم و

۲۶ - نگارنده این رساله در اثبات رجعت از نظر قرآن و برهان و عرفان رساله مستقلة‌ایست و بخواست خدای عزوجل قریباً این کتاب در دسترس چاپ قرار می‌گیرد.

۲۷ - صدر المتألهین فیلسوف عظیم الشأن گفته مسئله رجعت از ضروریات دین اسلام است.

شما را شفیع خود در درگاه خداوند قرار می‌دهم و بواسطه شما به خدا تقرب می‌جویم و در تمام احوال و جمیع امور حوائج و درخواستی که دارم شما را مقدم داشته و بوسیله شما از خدای خود هر حاجت و مراد خویش را می‌طلبم (حاجتم برآورده می‌شود از باب وجهه‌ای که شما عند الله دارید).

مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَ عَلَانِيَتِكُمْ وَ شَاهِدِكُمْ وَ غَائِبِكُمْ وَ أَوْلَكُمْ وَ آخِرِكُمْ وَ مَفْوُضٌ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَيْكُمْ وَ مُسَلَّمٌ فِيهِ مَعَكُمْ، وَ قَلْبِي لَكُمْ مُسَلَّمٌ وَ رَأْيِي لَكُمْ تَبَعٌ وَ نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يُحْيِيَ اللَّهُ تَعَالَى دِينَهُ بِكُمْ وَ يَرُدَّكُمْ فِي أَيَّامِهِ وَ يُظْهِرَكُمْ لِعَدْلِهِ وَ يُمَكِّنَكُمْ فِي أَرْضِهِ فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ غَيْرِكُمْ أَمَنْتُ بِكُمْ وَ تَوَلَّيْتُ آخِرَكُمْ بِمَا تَوَلَّيْتُ بِهِ أَوْلَكُمْ وَ بَرَنْتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ أَعْدَانِكُمْ وَ مِنَ الْجَبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ الشَّيَاطِينِ وَ حَزْبِهِمُ الظَّالِمِينَ لَكُمْ الْجَاهِدِينَ لِحَقِّكُمْ وَ الْمَارِقِينَ مِنْ وِلَايَتِكُمْ وَ الْعَاصِيِينَ لِأَرْثِكُمْ الشَّاكِينَ فِيكُمْ الْمُنْحَرِفِينَ عَنْكُمْ وَ مِنْ كُلِّ وَ لِيَجَةَ دُونَكُمْ وَ كُلِّ مُطَاعٍ سِوَاكُمْ وَ مِنَ الْأَنْمَةِ الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ فَتَبَّتَنِي اللَّهُ أَبَدًا مَا حَبِثْتُ عَلَى مُوَالَاتِكُمْ وَ مَحَبَّتِكُمْ وَ دِينِكُمْ وَ وَفَّقَنِي لِطَاعَتِكُمْ وَ رَزَقَنِي شَفَاعَتَكُمْ، وَ جَعَلَنِي مِنْ خِيَارِ مُوَالِيكُمْ التَّابِعِينَ لِمَا دَعَوْتُمْ إِلَيْهِ وَ جَعَلَنِي مِمَّنْ يَفْتَضُّ أَتَارِكُمْ وَ يَسْأَلُكَ سَبِيلَكُمْ وَ يَهْتَدِي بِهَذَاكُمْ وَ يُحْشَرُ فِي زُمْرَتِكُمْ وَ يَكْرُ فِي رَجْعَتِكُمْ وَ يَمْلِكُ فِي دَوْلَتِكُمْ وَ يُشْرَفُ فِي عَافِيَتِكُمْ وَ يُمَكِّنُ فِي أَيَّامِكُمْ وَ تَقَرُّ عَيْنُهُ عَادَا بِرُؤْيِيكُمْ بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمَّي وَ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي.

من به ظاهر و باطن شما و به حاضر و غایب و اول و آخر شما ایمان دارم و در تمام امور مذکور تفویض و تسلیم مطلق فرمان و اراده شما، و قلب و دلم تسلیم شما، و رأیم تابع رأی شما، و نصرتم به تمام قوای اختیاری مهیا و آماده نصرت شما است علی الدوام و برای همیشه تا وقتی که خدای متعال به ظهور ولی ذوالجلال دین خود را به ولایت و حکومت حقّه شما زنده گرداند و در آن ایام الله شما را به عالم بازگرداند و به شما برای اجرای حکومت عدل خود قدرت و تمکن و اقتدار در همه روی زمین بخشد پس من همه هنگام با شما بوده و خواهم بود نه با غیر شما آنها که دشمن شما، و به شما ایمان دارم به آن دلیل که اول شما ولی الله اعظم علی علیه السلام را دوست می‌دارم و به همان برهان و دلیل که آخر شما بقیه الله ولی عصر حضرت مهدی علیه السلام را دوست می‌دارم، و بسوی خدای عزوجل از اعداء و دشمنان شما برائت می‌جویم و از بت جبت و طاغوت و شیاطین و حزب آنها که به شما ظلم کرده و حق شما را انکار کردند و کسانی که سرکشی از عهد ولایت شما

کردند و غاصب حقّ ظاهری و باطنی شما گردیدند و در مقام شما شاکت بودند و منحرف از طریقه شما گردیدند از همه آنها بیزارم و از هر وسیله و پیشوائی غیر شما و از پیشوایانی که خلق را به آتش دوزخ مجسمه قهر و غضب خدا می‌خوانند از آنان تبری و بیزاری می‌جویم، پس خدا مادامی که در قید حیات هستم و زنده‌ام مرا بر ولای شما و بر ولایت و دوستی شما ثابت و استوار بدارد و مرا موقّق به اطاعت و تبعیت از شما بدارد و بهره‌مند از شفاعت شما گرداند و از خوبان دوستداران شما که به هرچه دعوت کردید پیروی و اطاعت شما را نمودند قرار دهد، و مرا قرار دهد از اتباع شما که در پی آثار شما رفتند و سالک طریق شما بودند و به رهبری شما هدایت یافتند و به قیامت کبری و حشر اکبر در زمره شما محشور شدند و در رجعت شما به جهان بازگشتند و در دولت و سلطنت شما به حکومت و ملک رسیدند و به شرف عافیت و حسن عاقبت و سعادت نظام ملکی و ملکوتی بواسطه شما نائل شدند و در ایام پادشاهی شما تمکن و اقتدار یافتند و فردای قیامت هم چشمشان به جمال شما روشن و منور است خدا مرا از زمره آنان قرار دهد، پدر و مادرم و جان و اهل و مالم همه به فدای شما باد.

مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِدَأْ بِكُمْ وَمَنْ وَحَدَهُ قَبْلَ عُنْكُمْ وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ مَوَالِيَّ لَا أَحْصِي ثَنَاءَكُمْ وَلَا أَبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ وَمِنَ الْوَصْفِ قَدْرَكُمْ وَأَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَهُدَاةُ الْأَبْرَارِ وَحُجَجُ الْجَبَّارِ بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ اللَّهُ وَبِكُمْ يُنَزَّلُ الْغَيْثُ، وَبِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَبِكُمْ يُنْفَسُ الْأَهَمُّ وَيَكْشِفُ الضَّرَّ وَ عِنْدَكُمْ مَا نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ وَ هَبَّتْ بِهِ مَلَائِكَتُهُ وَ إِلَى جَدِّكُمْ (و اگر زیارت امیر مؤمنان علی علیه السلام باشد، به جای «وإلی جدکم» بگو: وَ إِلَى أَحْيِكُ) بُعِثَ الرُّوحُ الْأَمِينُ آتَاكُمْ اللَّهُ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ طَاطًا كُلُّ شَرِيفٍ لَشَرَفِكُمْ وَ بَخَعَ كُلُّ مُتَكَبِّرٍ لَطَاعَتِكُمْ وَ خَضَعَ كُلُّ جَبَّارٍ لِفَضْلِكُمْ وَ دَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لَكُمْ وَ أَشْرَفَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ وَ فَازَ الْفَائِزُونَ بِوِلَايَتِكُمْ، بِكُمْ يُسَلِّكُ إِلَى الرِّضْوَانِ وَ عَلَى مَنْ جَدَدَ وَ لَا يَتَكُمُ غَضَبُ الرَّحْمَنِ، بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي

هرکس که اراده خدانشناسی و اشتیاق به خدا در دل یافت به پیروی شما یافت و هر کس خدا را به یگانگی شناخت به تعلیم شما شناخت و هر که خدا را قصد کرد و خداجو گردید متوجه شما گردید، پیشوایان و موالی من صفات کمالیه شما را نمی‌توان احصاء و شماره نمود زیرا بی‌نهایت است و از حیطة احصاء خارج است بنابراین حقّ ثنای شما را شمار نتوانم کرد و به کُنه مدح و توصیف قدر و منزلت شما نتوانم رسید، شمائید نور قلب

خوبان عالم و شمائید هدایت کنندگان نکوکاران جهان و شمائید حجّت‌های خدای مقتدر جبار، خداوند عالم (که موجد و خالق جمیع اشیاء است) به شما افتتاح عالم ایجاد و خلقت کرد و به شما نیز ختم کتاب آفرینش و نظام خلقت فرماید. بواسطه برکت وجود شما خدا بر ما باران رحمت نازل کرد و بواسطه شما آسمان را بپا داشت تا بر زمین جز به امر او فرود نیاید و بواسطه شما غم و اندوه و رنجها را از دلها برطرف کند و اسرار نازل بر پیغمبران و نزول فرشتگان نزد شما است بر جدّ بزرگوار شما (اگر در مقام زیارت حضرت ولی الله اعظم علی علیه السلام است به جای کلمه جدّ کلمه برادر شما ذکر شود) روح الامین نازل گردید، خداوند عالم (که معطی و مفیض وجود و کمالات وجود است) به شما مقامی عطا فرمود که به احدی از اهل عالم عطا ننمود، هر شخص با شرافت پیش شما و شرف مقام شما سر تعظیم فرود آورد، و هر سرکش متکبری به اطاعت شما سر می‌نهد و هر جبار گردن فرازی در قبال فضل و کمال شما خاضع شد و همه چیز فروتن گشت، ارض عالم امکان به نور وجود شما روشن گردید، و رستگاران جهان به ولایت و محبت شما رستگار شدند، پیروی شما راه بهشت و رضوان، و بر انکار کننده ولایت شما خشم و غضب خدای رحمان است، پدر و مادر و جان و اهل و مال همه فدای شما باشد.

ذِكْرُكُمْ فِي الذَّاكِرِينَ وَ اَسْمَاؤُكُمْ فِي الْاَسْمَاءِ

در حلقه ذاکران جهان از سماوات و ارض از عوالم عالیه و سافله (و در مجموعه نظام کل) همه جا ذکر خیر شما است و همه جا اسمها و نامهای شما در میان اسماء و نامها است و با تعظیم و تکریم نامتان برده می‌شود. مؤلف گوید در اهمیّت و عظمت و گرامی داشت اسماء شریفه و مبارکه خاندان عصمت (چهارده معصوم) همین بس که نام آنان زینت و زیور است در میان اسماء مردم و در مقام حاجات خود بذیل عنایت ایشان چنگ می‌زنند و با توسّل به اسماء شریفه آنان حاجات مشروعه خود را از صقع الوهی و پیشگاه ربوبی می‌خواهند و به اجابت می‌رسد. چنانکه آدم ابوالبشر با توسّل به اسماء شریفه آنان حاجتش مستجاب و غم و اندوهش برطرف شده و از غصّه نجات یافت، حضرت آدم پس از هبوط به این عالم مدت دویست سال کارش گریه و زاری بود تا اینکه جبرئیل بدو گفت: ای آدم می‌خواهی از این غم و غصّه نجات یابی؟ گفت: آری، جبرئیل این اسماء و کلمات

را به آدم تلقین نمود **فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ ۲۸**.

جبرئیل گفت به این اسماء متوسل شو و بگو: **یا حمید بحق محمد یا عالی بحق علی یا فاطر بحق فاطمه یا محسن بحق حسن یا قدیم الاحسان بحق الحسین (ع)**، و همین توسل موجب نجاتش گردید و این خود درسی است برای هر حاجتمند که نبایست این درس را فراموش کنیم.

قال الصادق علیه السلام: **نحن والله الاسماء الحسنی، التي لا يقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا.** و قالوا عليهم السلام: **بنا عرف الله ای بمظهریتنا لجميع اسمائه و صفاته.** یعنی قسم به خدا که مائیم اسماء حسناى الهی و مظاهر صفات علیای ربوبی، عمل بندگان مورد قبول در پیشگاه آلهی واقع نمی شود مگر به ولایت ما و معرفت ما خاندان عصمت (به مقام نورانیت).

ما جام جهان نمای ذاتیم
 ما مظهر جمله صفاتیم
 ما نسخه نامه الهیم
 ما گنج طلسم کائناتیم
 هم مظهر واجب الوجودیم
 هم معنی جان ممکناتیم
 هرچند که مجمل دو کونیم
 تفصیل جمیع مجملاتیم
 ما هادی جمله علومیم
 کشف جمیع مشکلاتیم
 بیمار و ضعیف را شفائیم
 محبوس و نحیف را نجاتیم
 گو مرده بیا که روح بخشیم

گو تشنه بیا که ما فراتیم

ای درد کشیده دواجوی

از ما مگذر که ما دواتیم

اسماء شریفه ایشان مشتق از اسماء الهی است مخصوصاً اسم مبارک (علی) که در روایت آمده: **علیُّ اشتقّ**

من العلیّ^{۲۹}

اقتدای ما به شاه اولیا است

آنکه اسمش مشتق از اسم خدا است

و در حدیث شریف منقول از لسان معجز بیان حضرت مولانا علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیة و الثناء در اصول کافی کلینی رضوان الله تعالی علیه در باب حدوث اسماء ذکر شده است لقله علیه السلام: **فاؤل ما اختار لنفسه العلیّ العظیم، الحدیث.**

و اسم علی اوّل اسم مختار الهی است در موطن اسماء و صفات او که علوّ ذاتی و سرمدی و رتبه‌ای خدا را حاکی است نسبت به تمام شئون کمالیه الهیه که مؤلف تحقیق عرشى و بیان این اسم را در اشراق اول کتاب (جلوات ربّانی) به مناسبت شناسائی حضرت علی مرتضی اولین نیر برج امامت در معرفت به مقام نورانیت تشریح و سراسر مقاله مربوطه را ضمن آن اشراق محور اسم (علی) نگاشته است و در این مقام به لحاظ رعایت اختصار از توضیح و بیان آن صرف نظر می‌نماید و علاقه‌مندان و ارادتمندان به مقام ولایت کلیه مطلقه را به مطالعه اشراق نامبرده حواله می‌دهد.

حال برویم به دنبال کلام معجز نظام امام علی النقی علیه السلام در مقام تعلیم در زیارت جامعه که سپس فرموده است:

وَ أَجْسَادُكُمْ فِی الْأَجْسَادِ وَ أَرْوَاحُكُمْ فِی الْأَرْوَاحِ وَ أَنْفُسُكُمْ فِی النَّفُوسِ

برای این فیئیت اجساد و ارواح آنان نسبت به سایر اجساد و ارواح و نفوس چند توجیه است که قابل توجه

۲۹ - ینابیع المودة باب ۵۶ ص ۲۵۵

است.

۱- از باب عکس و عاکس که حقیقت محمّدیّه و ائمه اثنی عشریّه به منزله عاکس و ماسوی به منزله عکس آنهایند.

۲- از باب اینکه ذوات الاشیاء لا تعرف الّا باسبابها، چه حقیقت محمّدیّه و ائمه اثنی عشریّه که همه نور واحدند به منزله ذوات اشیاء و مقوم آنها و حقیقت اشیاء می‌باشند.

۳- از باب اینکه بسیط الحقیقه کل الاشیاء علی نحو البساطه دو عنوان دارد یکی اصلی و یک ظلّی، مصداق اصلی آن ذات صمدی حق تعالی و مبدء اعلی است، و مصداق ظلّی آن حقیقت محمّدیّه و ائمه اثنی عشریه می‌باشند که همه نور واحدند، پس عالم و ماسوی الله عنوان ظلّ الظل را دارند، چه اصل و تمام اشیاء که مظهر بسیط الحقیقه است حقیقت محمّدیّه (ص) است.

۴- از باب اینکه هدایت تکوینیّه آنها سبب وصول تمام اشیاء و کلیّه موجودات به کمالات خود می‌باشد.

۵- از باب اینکه به هدایت تشریحیّه ایشان، ارواح و نفوس و موجودات و مخلوقات عارف به حق شده و به عرفان کامل به ذات کل الکمال صمدی الوهی، که غایت خلقت و سرّ آفرینش همین معرفت است، نائل می‌شوند كما اشارالیه نصّ الكتاب الالهی: **و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون، ای لیعرفون**^{۳۰} و در حدیث قدسی آمده: **كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف.**

۶- از باب ظهور مطلق در مقید، چه ایشانند که ظاهر در هر شیء می‌باشند، و بعبارة آخری جلوه و ظهور نور اینها است که در تمام اشیاء و قاطبه ممکنات از مبدعات و منشآت و مخترعات و مکونات علی الاطلاق می‌باشد.

۷- از باب اینکه اینها مظهر اسم اعظم الهی می‌باشند و تمام اشیاء و قاطبه موجودات ولیده اسم اعظم الوهی هستند و بعبارة آخری تمام اشیاء و کافه مخلوقات رقایق اسم اعظم هستند، و اینکه هر موجودی مظهر اسمی از اسماء الله می‌باشد و همه اسماء الهیّه در تحت اسم اعظم واقع و مندرج هستند، پس بایستی تمام مظاهر از سدنه اسم اعظم و مجالی و رقایق او باشند.

۳۰ - آیه ۵۶، سوره ذاریات

۸- از باب اینکه اینها با نفس کلیّه الهیّه بلکه با عقول طولیه و عرضیه و قواهر اعلون و قواهر ادنون متحدند، و آنها ملکوت عالم وجودند به مقتضای **فَسَبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ**^{۳۱} و به مقتضای **وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ**^{۳۲}، و هر ملکوتی باطن ناسوت است، پس اینها ملکوت و باطن اشیاء و عوالم می‌باشند، و هر ملکوتی و باطنی در ظاهر مستتر می‌باشد، و همچنانیکه باطن در ظاهر مخفی است انوار مکرمه این خانواده جلیله طاهره در قاطبه ارواح و نفوس مستور و مخفی، مانند مستوریت نفس در بدن، می‌باشد که نفس مستور ولی آثارش ظاهر و هویدا است، چنانکه حضرت مولی الموالی علی علیه السلام می‌فرماید: **كُنْتُ مَعَ جَمِيعِ الْاَنْبِيَاءِ سِرّاً وَ مَعَ مُحَمَّدٍ جَهْرًا**، در واقع این خانواده جلیله به منزله جان عالم بلکه جان جان تمام عالمیاند.

جهان نهران در جسم و تو در جان نهران

ای نهران اندر نهران ای جان جان

۹- از باب اینکه **لَكُلِّ رَقِيْقَةٍ حَقِيْقَةٌ**، اینها حقیقت و لبّ لباب عالم وجود می‌باشند، و تمام عالم به منزله قشر محسوب می‌شوند، پس انفسکم فی النفوس حکم مغز در پوست را دارد.

۱۰- از باب اینکه این خانواده جلیله به مفاد حدیث: **نَحْنُ وَجْهُ اللهِ وَ نَحْنُ رُوحُ اللهِ**، وجه الله الباقی را مصداق واقعی هستند، و همچنانکه حق تعالی به مقتضای **سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ**^{۳۳} و به مقتضای **وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ اِلَهٌ وَ فِي الْاَرْضِ اِلَهٌ**^{۳۴} در همه اشیاء آیات باهرات او ظاهر است، حقیقت محمدیّه و ائمه اثنی عشریه که همه نور واحدند و همه عنوان وجه اللّهی دارند در همه اشیا متجلی و ظاهرند و ظهور دارند و درواقع اشیاء آیات الآیات و ظلّ الظلّ محسوب می‌شوند.

۱۱- از باب اینکه **لِكُلِّ وَجْهَةٍ هُوَ مَوْلِيْهَا**^{۳۵} اینها وجهه خاص حقّند که از برای هر شیء این وجهه است، پس درواقع اینها اول وسیله ارتباط قاطبه موجودات به حق می‌باشند، و اینها ایند که رابط بین حادث و قدیمند

۳۱ - آیه ۸۳، سوره یاسین
 ۳۲ - آیه ۲۱، سوره حجر
 ۳۳ - آیه ۵۳، سوره فصلت
 ۳۴ - آیه ۸۴، سوره زخرف
 ۳۵ - آیه ۱۴۸، سوره بقره

لذا تعبیر به فی ارواحکم و فی انفسکم شده است.

۱۲- از باب اینکه اینها اوّل تعین و اوّل ظهورِ فیض مقدّس و رحمت رحمانی هستند و به مقتضای **و رحمتی وسعت کلّشیء**^{۳۶}، اینها چون مظهر رحمت واسعه الهیه‌اند پس سعه رحمتشان کلّ اشیاء را شامل و دربر گرفته است و فیض رحمت آنان در کلّ اشیاء ساری و جاری است.

۱۳- از باب اینکه به مقتضای حدیث شریف نبوی (ص): **كنت نبياً و آدم بین الماء و الطین**، تمام اعیان ثابته‌ی اشیاء در مرتبه‌ی واحدیت، رقیقه‌ی عین ثابتِ محمدی و ائمه اثنی عشر، به مفاد **اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد**، می‌باشند، و فیض اقدس ظهور جلوه محمدی است در مرتبه واحدیت نسبت به همه اشیاء به مقتضای **القابل من فیضه الاقدس**، تمام اعیان ثابته به فیض اقدس اینها در مقام واحدیت ظاهر شده‌اند، و همچنانکه فیض در مفاض متجلّی است عین ثابت اینها در سایر اعیان ثابته‌ی اشیاء متجلّی است.

۱۴- از باب اینکه حقیقت محمدیه مظهرِ الله ذاتی است و الله ذاتی اصلِ الله صفاتی است، چون الله صفاتی در همه اشیاء و قاطبه موجودات متجلّی است بحکم: **الله نور السموات و الارض**^{۳۷}، پس اینها به ظاهریتِ الله ذاتی در صفاتی، و صفاتی در همه‌ی اشیاء ظاهر و متجلّی می‌باشند.

۱۵- از باب حدیث: **خلق الله بالمشیة و المشیة بنفسها**، اینها مشیت فعلیه‌ی حق تعالی هستند، و مشیت خدا در تمام اشیا و کافه موجودات ساری و جاری است، پس اینها هم در تمام اشیاء جاری و ساری می‌باشند.

۱۶- از باب اینکه مظهر سبع المثنی اسماء الهی هستند و آن اسماء مشکّل قوسین نزول و صعود وجود می‌باشد، پس اینها به عنوان مظهریت مشکّل قوسین نزول و صعود می‌باشند، چنانکه در همین زیارت جامعه دارد: **بِکُمْ فَتَحَ اللهُ وَ بِکُمْ یَخْتَمُ** که مراد فتح و ختم قوسین وجود است.

دو سر خط حلقه هستی

به حقیقت بهم تو پیوستی

۳۶ - آیه ۱۵۶، سوره اعراف
۳۷ - آیه ۳۵، سوره نور

۱۷- از باب اینکه اینها مظهر اسماء مستأثره فی غیب ذات الله اند و این اسماء مؤثر در باطن اشیاء و موجودات می‌باشند، همچنانکه اسم اعظم و اسم ظاهر که از سنده اوست در ظاهر و در باطن اشیاء و موجودات مؤثر است اینها هم به عنوان مظهریت اسم باطن و اسماء مستأثره، مؤثر در باطن و ظاهر اشیاء و موجودات می‌باشند.

۱۸- از باب اینکه اینها مظهر احدیت ذات حق تعالی و مظهر مقام او آدنی هستند، و آن مقام ارفع و اشمخ ذات احدیت جلّت عظمته روح تمام مقامات و اصل تمام درجات حضرت رفیع الدرجات ذوالعرش است، لذا اینها هم بعنوان مظهریت روح تمام مقامات و اصل الاصول قاطبه‌ی اشیاء و موجودات از مبدعات و منشآت و ارواح و نفوس و اجساد می‌باشند.

۱۹- از باب اینکه اینها مظهر صرف الوجودند، و صرف الوجود صرف هر شیء و وجود است، و هیچ مخلوطی از صرف خالی نیست، پس اشیاء و عوالم و کلیه موجودات از ارواح و نفوس و اجساد خالی از انوار فعلیه‌ی صرفه‌ی وجودیه‌ی اینها نیستند.

۲۰- از باب اینکه حق تعالی و مبدء اعلی محیط بر تمام اشیاء و موجودات از عقول و ارواح و نفوس و اجساد و محیط بر کل ما سوی علی الاطلاق به احاطه‌ی قیومیّه ذاتیه‌ی وجوبیه‌ی اصلیه است به حکم نص صریح آیه قرآنی: **الله من ورائهم محیط**^{۳۸}، و به حکم: **احاط بكل شیء علما**^{۳۹}، اینها نیز بعنوان مظهریت، احاطه قیومیّه وجودیه ظلّیه بر قاطبه اشیاء و کلیّه موجودات دارند.

۲۱- از باب اینکه حق تعالی و مبدء اعلی معیت قیومیّه وجودیه وجوبیه ذاتیه اصلیه نسبت به قاطبه اشیاء و کلیه موجودات علی الاطلاق دارد، به حکم نص کتاب آسمانی قرآن مجید که می‌فرماید: **هو معکم اینما کنتم**^{۴۰} پس وجود خاتم انبیاء حضرت محمد مصطفی و ائمه هدی که دوازده نفرند به ضمیمه حضرت فاطمه لاهوتی صفات که مجموعاً چهارده معصوم نامیده می‌شوند اینها نیز بعنوان مظهریت، معیت قیومیّه وجودیه ظلّیه با کلّ اشیاء و قاطبه‌ی موجودات علی الاطلاق دارند.

۳۸ - آیه ۲۰، سوره بروج
۳۹ - آیه ۱۲، سوره طلاق
۴۰ - آیه ۴، سوره حدید

باری شک و شبهه‌ای نیست که این فیئیت در جمله نورانیّه حضرت بر سبیل احاطه و معیت ایشان است بعنوان مظهریت و ظلّیت بر کل ماسوی الله، و قاطبه اشیاء و جمیع موجودات از ارواح و نفوس و غیرهما نه بر سبیل حلول تا مورد اشکال وارد شود، زیرا حلول و اتحاد اینجا محال است، که در وحدت دوئی عین ضلال است، احاطه و معیت حق تعالی بر اشیاء و با اشیاء احاطه قیومیّه و معیت قیومیّه است و اشیاء درواقع فی خیال حق نیستند و رسمیتی در وجود و موجودیت ندارند بلکه همه لا شیء و در حکم اعدام و اباطیل هستند، **ذالک بان الله هو الحق و ان ما يدعون من دونه هو الباطل**^{۴۱}، (الا کل شیء ما خلا الله باطل) و از این جهت است که حلول و اتحاد محال است، چه حلول و اتحاد بین شیء و شیء است، اینجا شیء در قبال حق تعالی نیست بلکه ماسوی الله همه اפיاء و اطلال و عکوسند و از خود هیچ استقلالی ندارند.

همه هرچه هستند از آن کمترند

که با هستیش نام هستی برند

و نیز مفاد کلام امام علیه السلام در جمله مزبور که فرموده: **أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَ أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ** الخ، حاکی بر احاطه قیومیّه ظلّیه ایشان بر کلّ اشیاء و معیت آنان با کلّ اشیاء حاکی بر معیت قیومیّه ظلّیه ایشان است با کلّ اشیاء با بیانی که فوقاً گردید خذ واغتنم.

و آثارکم فی الآثار و قبورکم فی القبور فما احلی اسمائکم و اکرم انفسکم و اعظم شأنکم و اجلّ خطرکم و اوفی عهدکم و اصدق وعدکم، کلامکم نور و امرکم رشد و وصّیتکم التقوی و فعلکم الخیر و عادتکم الاحسان و سجّیتکم الکرّم و شأنکم الحقّ و الصّدق و الرّفق و قولکم حکم و حتم و رایکم علم و حلم و حزم ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و مأویه و منتهاه، بابی انتم و امی و نفسی.

و نیز آثار و قبور شما همین احاطه معنویه را دارند و بدین لحاظ است که چنانچه هرگاه بر شما سلام می‌کنیم و به قبور شما توجه می‌نمائیم هرچند از دورترین نقاط زمین و آسمان باشد بُعد مسافت و مکان حائل فیما بین زائرین شما و شما نیست، و قبور شما هم محکوم به حکم ارواح و نفوس و اجساد شما است، جواب سلام

۴۱ - آیه ۶۲، سوره حج

ما را در هر کجا باشیم به ما می‌دهید و ما را مورد لطف و عنایت و رحمت خود قرار می‌دهید، و برای شما حی و میّت، زنده و مرده ندارد، و شما درحقیقت روح و جان ما می‌باشید، ارواح و نفوس و اجساد و قبور ما همه در حیطه شما است و شما از هر حیث بر ما احاطه دارید، کلام ما را می‌شنوید، زیارت ما را که عارف به حق شما هستیم مورد قبول خود به لطف و کرم خود قرار می‌دهید و شمائید که تمام ارواح و نفوس در تحت تأثیر و تدبیر شما می‌باشند. و لنعلم ما قال:

جمله ارواح در تدبیر تست

سجده اشباح از تأثیر تست

عقل جمله واله و حیران تست

کل موجودات در فرمان تست

صد هزاران بحر و ماهی در وجود

سجده آرد پیش آن دریای جود

روح جان و جان جان ای جان تویی

عقل و جان خلق را سلطان تویی

فَمَا أَحَلَّى أَسْمَاءَكُمْ، الخ، پس چقدر شیرین است نامهای شما، و چه قدر با کرامت است نفوس شما، و چه قدر بزرگ است شأن و مقام و مرتبه و جلالت و منزلت شما، و چه قدر باوفا است عهد شما، و وعده شما راست و با حقیقت است، کلام دُرربار شما نوربخش دلها است، و امر شما ارشاد و هدایت خلق است، و توصیه شما همیشه به تقوی است، و کار شما نیکو و پسندیده، و عادت شما احسان، و سجّیت و فطرت شما کرم، و بخشش و شأن ذاتی شما حق و صدق و ارفاق و شفقت، و قول و دستور شما حکم حتمی و لازم الاجرا، و رأی شما علم و حلم و دانش و بردباری و مأل اندیشی است، اگر ذکر از خیر و نیکوئی شود اول مقام نیکی را دارائید، و اصل و فرع و معدن و محل و مبدء و منتهای هر خیر و نیکوئی در جهان هستی و نظام حق پرستی شما خاندان عصمت می‌باشید، پدر و مادر و جانم فدای شما باد.

كيف اصف حسن ثنائكم و احصى جميل بلائكم و بكم اخرجنا الله من الذل و فرج عنا غمرات الكروب و انقذنا من شفا جرف الهلكات و من النار، بابي انتم و امي و نفسي.

چگونه می توان مدح و ثنای شما را وصف کرد و چگونه توانم شئون کمالیه و رفیعه و جمیله شما را احصاء نمایم و بشمار آورم در صورتیکه به واسطه شما خدا ما را از ذلت (کفر و عصیان) نجات داد و غم و اندوههای شدید ما را برطرف ساخت و از وادی مهالک عالم و آتش دوزخ رهانید، پدر و مادرم و جانم فدای شما باد.

بِمُؤَالَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا وَ أَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا وَ بِمُؤَالَاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَ عَظُمَتِ النِّعْمَةُ، وَ انْتَلَفَتِ الْفُرْقَةُ وَ بِمُؤَالَاتِكُمْ تَقْبَلُ الطَّاعَةَ الْمُفْتَرَضَةَ وَ لَكُمْ الْمُوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ وَ الدَّرَجَاتُ الرَّفِيعَةُ وَ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ وَ الْمَكَانُ الْمَعْلُومُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْجَاهُ الْعَظِيمُ وَ الشَّانُ الْكَبِيرُ وَ الشَّفَاعَةُ الْمَقْبُولَةُ، رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ، رَبَّنَا لَا تُرْغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ، سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبَّنَا لِمَفْعُولٍ، يَا وَلِيَّ اللَّهِ (اگر مخاطب مفرد باشد، و اگر جمع باشد یا اولیاء الله) إِنْ بَيْنِي وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ذُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا رِضَاكُمْ فَبِحَقِّ مَنْ ائْتَمَنَكُمْ عَلَى سِرِّهِ وَ اسْتَرَ عَاكُمُ أَمْرَ خَلْفِهِ وَ قَرَنَ طَاعَتَكُمْ بِطَاعَتِهِ لَمَّا اسْتَوْهَبْتُمْ ذُنُوبِي وَ كُنْتُمْ شُفَعَائِي فَإِنِّي لَكُمْ مُطِيعٌ مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَ مَنْ أَحْبَبَكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ اللَّهُمَّ إِنِّي لَوْ وَجَدْتُ شُفَعَاءَ أَقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ الْأَيَّمَّةِ الْأَبْرَارِ لَجَعَلْتُهُمْ شُفَعَائِي فَبِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَيْكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُدْخِلَنِي فِي جُمْلَةِ الْعَارِفِينَ بِهِمْ وَ بِحَقِّهِمْ وَ فِي زُمْرَةِ الْمَرْحُومِينَ بِشَفَاعَتِهِمْ إِنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.

به جهت ولایت شما خدا معالم دین را به ما آموخت و هر آنچه از امور دنیوی ما فاسد بود اصلاح نمود و بواسطه ولایت شما کلمه توحید و معارف الهیه بحدّ کمال نهائی رسید و نعمت بزرگ دین به خلق عطا گردید و تفرقه و پراکندگی (عقاید و آراء) امت به الفت و اتحاد مبدل گشت و به لحاظ ولایت شما طاعت فریضه خلق پذیرفته می شود و خداوند مودت و محبت و دوستی شما را بر خلق واجب کرد و به شما درجات رفیعه و عالیه و مقام محمود عطا فرمود، شما را عند الله منزلت عالیه و جاه و عزت بزرگ و شأن عظیم و مقام شفاعت مقبوله

است. پروردگارا ما به آنچه در کتاب آسمانی قرآن حکیم نازل فرمودی ایمان آوردیم و تبعیت و پیروی حضرت ختمی مرتبت رسول گرامی تو را نمودیم پس تو ما را از شاهدان و گواهان ثابت در ایمان قرار بده و نام ما را در عداد اهل ایمان و ایقان ثبت فرما.

پروردگارا دل‌های ما را که به حق هدایت فرمودی دیگر به باطل مایل نگردان، و به ما از لطف ازلی خود رحمتی کامل عطا فرما که همانا تو وهّاب و عطابخش بسیاری، و جود و بخشش تو بدون عوض است، و تو بخشنده بی‌منتی، و از عیب و نقص پاک و منزّهی پروردگارا، محققاً وعده پروردگار ما تحقق خواهد یافت، ای ولی خدا، ای اولیاء خدا، همانا بین من و خدای عزوجل گناهی هست که جز رضایت و شفاعت شما آن گناهان را محو نخواهد ساخت پس قسم به حقّ آن کس که بر سرّ خود شما را امین گردانید و سرپرست امور بندگان خود قرار داد و اطاعت شما را به اطاعت خود مقرون ساخت که شما از خدا برای من بخشش و آمرزش طلبید و شفیع من باشید که من (از دل و جان) مطیع فرمان شمایم، و هر کس شما را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده، و کسیکه شما را نافرمانی کند معصیت خدا کرده، و کسیکه شما را دوست دارد خدا را دوست داشته، و کسی که با شما خشم و دشمنی دارد با خدا دشمنی داشته است.

پروردگارا من اگر شفیعیانی از حیث قرب و منزلت به تو، نزدیکتر از (حبیبیت حضرت ختمی مرتبت) محمّد (ص) و آل اطهار اهل بیت او که آنها اخیار و ائمه ابرار و همه مقربان دربار تو هستند در صحنه جهان هستی می‌یافتم هر آینه آنها را به درگاه تو شفیع خود قرار می‌دادم ولی دانستم که مقربتر و محبوبتر و شریفتر از ایشان در ملک وجود از غیب و شهود در نزد تو نیست و نخواهد بود لذا تو را قسم می‌دهم بحقّ آنها که آنها را تو بر خود لازم گردانیدی از تو درخواست می‌کنم که مرا داخل در جمله عارفان ایشان (به مقام نورانیت آنان) گردانیده و در زمره رحمت شدگان به شفاعت آنها قرار دهی، که توئی ای خدا مهربان‌ترین مهربانان و توئی ارحم الراحمین، و صلوات و درود نامتناهی خدا بر حضرت محمّد مصطفی و آل طاهرینش و سلام و تحیت بی‌نهایت بر ایشان باد ازلاً و ابداً و سرمداً. (و حسبنا الله و نعم الوکیل).

مدح و ستایش سلطان صفا حضرت امام علی النقی الهادی علیه الصلوٰة و السلام

عیان ساخت گنجینه سرّ سبحان

دھم نیّر برج ایمان و دین را

علیّ النقی حجّت خاص ایزد

علیّ النقی رهبر متقین را

علیّ النقی ماه برج امامت

علیّ النقی خسرو ملک دین را

علیّ النقی بحر علم و کرامت

علیّ النقی آیت مستبین را

علیّ النقی سرو باغ تجرّد

علیّ النقی ماه مهرآفرین را

علیّ النقی مظهر علم یزدان

علیّ النقی شاه مسندنشین را

ز حسنش سرایند مرغان عرشی

ثنای خداوند حسنآفرین را

ملانک پس از حمد و تسبیح ایزد

ستایند آن ماهروی مهین را

سلام و تحیات خاصان ایزد

مر آن دوحه خاتم المرسلین را

سلامی ز دلہای پاکان عالم

مهین خسرو کشور ماء و ظین را

سلامی به اخلاص خاص محبّان

علي النقي آن شه بي قرين را

همایون شه عالم جسم و جان را

فروزان مه شيعه پاك دين را

علي الوجود است و سلطان خوبان

سفير است حق را، امير است دين را

توان دید زآينه وي خدا را

گشا بر رخس دیده پاك بين را

جهان شد زگفتار او كام شیرين

چو بگشود لعل لب شکرين را

همي ريخت گنج گهرهاي عرفان

سليمان از او يافت نقش نگين را

ستایش از او در زیارات جامع

مقامات و اسرار اهل يقين را

در آن ذکر و تسبيح و تقدیس جامع

شناسند ارباب عين اليقين را

از آن بحر موج علم لدني

بيابند انهار ماء معين را

در آن باغ و گلزار اسرار سبحان

توان يافت نزهتگه عارفين را

از آن خوشترين نغمه آسماني

همي بشنوي وحي روح الامين را

بدان منطق عشق و مفتاح ایمان

گشودند درهای خلد برین را

در آن جمع گردیده اوصاف پاکان

بسی راز نگشوده عقل رزین را

ز گنجینه سرّ حکمت بیانش

ز لعل لب انگیخت درّ ثمین را

ده و چار معصوم پاکند و زآنان

علی چار رکن و عمادند دین را

نخستین همی دان امیر نکویان

شه لافتی ماه حبل المتین را

دوم شاه سجّاد و داود جنّت

علیّ النسب سیّد السّاجدین را

سوم شه علیّ ابن موسی الرضادان

امام الهدی قبله هفتمین را

چهارم علیّ النقی هادی دین

فروزنده شمع هدی مهتدین را

(الهی) توسّل بدان پاک دین جو

که جوئی ره وصل آن نازنین را

حضرت امام هادی دهمین اختر فروزان امامت علیه الصلوة و السلام را آثار بسیار است، از بزرگترین آثار آن حضرت همان بیان زیارت جامعه کبیره و تجلی کلامی و اشراق علمی آن بزرگوار است که دریای حکمت و عرفان است، و ما متن آن را تبرکاً و تیمناً در صدر این رساله نفیسه زینت مقاله مربوطه به آن معدن رحمت الهی و مخزن و گنجینه علم ربّانی قرار دادیم و به شرح آن پرداختیم و اگر تحقیق مختصر محور برخی از آن کلمات

نورانی شده عنوان قطره‌ای از دریا و ذره‌ای از خروار دارد، لذا از مطالعه کنندگان در مقام اعتذار برآمده عذرخواهی می‌نماید، حالت کسالت و بیماری این حقیر سراپا تقصیر اجازه تشریح و تقریر تفصیلی بیان کلام معجز نظام امام همام علیه السّلام به این نگارنده ناچیز نداد (العذر عندالکرام الناس مقبول).

حضرت امام هادی علیه السّلام را آثاری است در مقام معارف الهی و اسماء و صفات ربوبی.

حضرت امام هادی علیه السّلام را آثاری است در مقام احکام و اسرار آن با منطق استدلال عقلی.

حضرت امام هادی علیه السّلام را آثاری است در مقام پاسخگوئی آن بزرگوار در قبال سئوالات اشخاص.

حضرت امام هادی علیه السّلام را آثاری است در مقام حلّ مسائل غامضه و مشکله.

حضرت امام هادی علیه السّلام را آثاری است در مقام ابطال مسالک فرق ضالّه و مضلّه.

حضرت امام هادی علیه السّلام را آثاری است در مقام ابطال جبر و تفویض و اثبات امر بین الامرین.

حضرت امام هادی علیه السّلام را آثاری است در مقام ابطال آراء منحرفه از طوایف مختلفه.

حضرت امام هادی علیه السّلام را آثاری است در مقام معجزات و کرامات صادره از آن بزرگوار.

حضرت امام هادی علیه السّلام را آثاری است در مقام بیان مواعظ سودمند و گفتار آن بزرگوار.

امام علی نام، هادی لقب

که ظاهر از او گشت فضل و ادب

فرو مرد بدعت به ایام او

برافروخت عالم هم از نام او

به اشراق علمش جهان نور شد

تو گویی که نور علی نور شد

از او نور ایمان فروزنده بود

به او سنت مصطفی زنده بود

سپهر شرف را رخس آفتاب

دلش واقف سرّ امّ الکتاب

به تاج امامت سرش سرفراز

فتاده به پایش ملك از نیاز

امام دهم هادی راه دین

فروزان مه نیّر برج یقین

براهین و دلائل عقلیه و نقلیه مثبت امامت و مقام ولایت آن بزرگوار می‌باشد، گفتار دُرربارش که فوق کلام مخلوق و دون کلام خالق است مؤید مقام علمی آن بزرگوار است، هرگونه سئوالی را جوابگو و هر مشکلی را حل و هر شبهه‌ای را ابطال نموده است.

سئوالات ابن سکیت از حضرت امام هادی علیه السّلام و پاسخ او

متوکل خلیفه عباسی در اکثر مجالس رسمی خود حضرت امام هادی علیه السّلام را دعوت می‌کرد و مقصدش این بود که از مقام علمی آن حضرت مستفیذ گردد، و غرض سیاسی او این بود که شاید بتواند وسیله تحقیر آن حضرت را فراهم سازد و تخفیف و تحقیر آن بزرگوار در نزد مردم موجب مسرت او گردد.

دارد که یک روز در مجلس رسمی اِبْنُ السَّكِّيتِ را دستور داد که بایست خود را مهیا سازی برای پرسش مسئله غامضه و عویصه‌ای، و آن را در مجلس رسمی ما از فرزند ابن الرضا یعنی امام هادی بپرسی شاید در قبال سئوال تو درماند و نتواند پاسخ تو را با دلیل بدهد در اینصورت درماندن او از پاسخگوئی از مسائل غامضه باعث خوشحالی ما خواهدبود، اِبْنُ السَّكِّيتِ هم برحسب دستور او خود را برای سئوال مسئله غامضه مشکله از آن حضرت آماده و مهیا ساخت تا با تشکیل آن مجلس سئوال خود را از آن بزرگوار بنماید. همینکه آن حضرت بر حسب دعوت در آن مجلس رسمی نزول اجلال فرمود، اِبْنُ السَّكِّيتِ سئوال خود را مطرح نموده و در محضر آن جناب عرض نمود و گفت:

لَمْ يَبْعَثَ اللَّهُ مُوسَى بِالْعَصَا وَ بَعَثَ عِيسَى بِأَبْرَأَ الْأَكْمَةِ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَحْيَاءَ الْمَوْتَى وَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِالْقُرْآنِ وَ السِّيفِ، فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَعَثَ اللَّهُ مُوسَى بِالْعَصَا وَ يَدِهِ الْبَيْضَاءِ فِي زَمَانِ الْعَالِبِ عَلَى أَهْلِهِ السَّحَرِ فَأَتَاهُمْ مِنْ ذَالِكِ مَا قَهَرَ سِحْرَهُمْ وَ بَهَرَهُمْ وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ وَ بَعَثَ عِيسَى

بِأَبْرَأِ الْأَكْمَةِ وَالْأَبْرَصِ وَ إحياء الموتى باذن الله في زمان الغالب على أهله الطّب فأتاهم من أبرأ الأكمه و الأبرص و احياء الموتى بإذن الله فقهرهم و بهرهم و بعث محمداً بالقرآن و السيف في زمان الغالب على اهله السيف و الشّعراً فأتاهم من القرآن الزهرا و السيف القاهر ما بهر به الشّعراًهم و قهر سيفهم و أثبت الحجّة عليهم^٢.

این سکّیت از حضرت هادی علیه السلام سؤال کرد چرا و چه علت داشت که خدا موسی بن عمران را به عصا مبعوث نمود و عیسی بن مریم را مبعوث کرد به شفا دادن امراض مانند اینکه کور مادرزاد را شفا بخشد و ابرص و آنکس را که مرض پیسی گرفته پیسی او را که قابل معالجه نیست مرتفع سازد و شفا بدهد او را، و نیز مردگان را زنده گرداند، و خاتم انبیا محمّد (ص) را به قرآن و شمشیر مبعوث فرمود، حضرت ابوالحسن امام هادی (ع) در جواب چنین فرمود و مسائل او را پاسخ داد.

اما اینکه خداوند موسی را به عصا و ید بیضاء برانگیخت و معجزه او را عصا و ید بیضاء قرار داد به جهت اینکه در زمان موسی مردم بیشتر اهل سحر و شعبده بودند و بازار سحر در آن عصر رایج بود و غلبه داشت، لذا ذات احدیت جلّت عظمته معجزه او را عصا قرار داد تا اژدها گردد و کلیّه اسباب سحر آنها را بلع نماید، و نیز ید بیضا داد که دست در بغل نماید و نوری بیرون آورد که مایه تعجب باشد تا بدین شکل و دلایل بر سحره و مردم عصر و زمان خود غالب و قاهر و آنان را مغلوب و مقهور نماید، و اثبات حقانیت خود را نسبت به رسالت و نبوت از جانب خدا در نزد مردم نموده حجّت را بر آنها تمام نماید.

و اما علت و جهت و سبب اینکه ذات احدیت جلّت عظمته عیسی را به شفا دادن کوران و ابرصان و زنده کردن مردگان برانگیخت این است که در عصر عیسی علم طب اوج گرفته بود و فنّ غالب در میان مردم آن عصر و زمان معالجه امراض بود و هرگونه مرضی را اطباء عصر معالجه و مداوا می نمودند مگر شفا دادن کوران و ابرصان و مانند آن و مهمتر از همه زنده کردن اموات بود که به هیچ وجه از دست آنها این امور ساخته نبود، حال عیسی اینگونه امراض را شفا بخشید مضافاً باینکه مردگان را زنده نمود باذن الله تا با این معجزات بر مردم و اطباء حاذق

٤٢ - به نقل از کتاب مناقب ابن شهر آشوب صفحه ٤٤٣ ج ٢

آنان غالب و قاهر آید و حقانیت خود را در رسالت و سفارت از طرف خدا بر مردم اثبات نماید و حجت بر آنها تمام شود.

و اما علت و جهت اینکه ذات احدیت جلت عظمته به حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (ص) در مقام بعثت و برانگیختن او معجزه‌اش را قرآن و شمشیر قرار داد سببش این است که مردم آن عصر بهترین هنرشان فصاحت و بلاغت در سخن و سرودن اشعار و جنگجویی بود، حال در چنین عصر و زمانی که فن فصاحت و بلاغت و جنگجویی و قدرت در میان مردم حکومت و غلبه دارد بایستی دستی بیاید ید اللّهی با صمصام و اسلحه برآن، و منطقی بیاید همه حکمت و برهان، تا تمام فصحا را مغلوب و تمام مقتدران را در عالم منکوب و مقهور نموده و بدین وسیله نه تنها مردمان عربستان را مغلوب بلکه مردم سراسر جهان را مقهور و در تحت حکومت اسلام و قرآن درآورد و خرطوم خصم را با شمشیر و اسلحه معجزآسای خود به خاک مالد و عیناً چنین شد، لذا در بعثت حضرت ختمی مرتبت ذات احدیت بر حوزه بشریت منت گذارد و معجزه او را قرآن و حکمت، و اسلحه او را شمشیر، و دین مبین اسلام را جهان گیر فرمود.

لقد من الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم آياته و يزيكهم و يعلمهم الكتاب و الحكمة و ان كانوا من قبل لفي ضلال مبين^{٤٣}.

برو گر عاقلی زان حکمت آموز

به نور حکمت آن جان بیفروز

سخن بشنوز وحي آسمانی

که مر جان راست عمر جاودانی

چه قرآن بحر بی‌پایان عرفان

یکی گنجینه شایان عرفان

سخن سنجی که علمه البیان است

گهر آویز گوش عقل و جان است

٤٣ - آیه ١٦٤، سوره آل عمران

به پیش حکمت قرآن احمد
 که زد بر مخزن اسرار سرمد
 میار افسانه اشراق و مشاء
 که شب بود این جهان و قوم اعشاء
 به غیر از علم قرآن هرچه گویند
 شبان تیره در بیراهه پویند
 کتاب سرّ لاریبی است قرآن
 ظهور شاهد غیبی است قرآن
 صحیفه سرّ سبحان است دریاب
 کتاب عشق قرآن است دریاب
 جمالش جمله عرفان است دریاب
 کلامش جمله برهان است دریاب
 تمامش حکمت و اعجاز عقلی
 ز حق نازل شده بر عقل کئی
 نباشد معجزی بهتر ز حکمت
 لذا جاوید باشد تا قیامت
 تو (ربانی) از این حکمت بیاموز
 به نور حکمت آن جان بیفروز

مؤلف برای اعجاز قرآن بیست و چهار وجه بیان نموده که تمام وجوه در کتاب کوثر ربانی مندرج است و از ذکر آن به لحاظ عدم تطویل در کلام در این مقام صرف نظر گردید.

سئوالات یحیی بن اکثم از حضرت امام هادی علیه السلام و پاسخ تمام سئوالات او

و نیز در کتاب تحف العقول تألیف ابن حرّانی که از علمای قرن چهارم هجری است و کتاب نامبرده نزد محدثین از نظر سند بسیار با اعتبار است نقل شده که یحیی بن اکثم سؤالاتی غامضه مطرح نموده و از حضرت امام هادی دهمین نیّر برج امامت علیه الصلوٰه و السّلام جواب آنرا دریافت نموده است که مسائل و اجوبه آن به ترتیب ذیلاً ذکر می‌شود.

۱- سئوال نموده از قول خدای متعال "و قال الذی عنده علم من الكتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک

طرفک"^{۴۴} سلیمان تخت بلقیس را خواست احضار نماید و آنکه نزد او علمی از کتاب بود (یعنی وزیر سلیمان که آصف برخیا نام داشت) گفت من آن تخت را پیش از آنکه چشم برهم زنی حاضر کنم مگر سلیمان پیغمبر خدا محتاج بود به علم آصف؟ چرا خود این کار را انجام نداد؟

قال الامام علیه السّلام لم یعجز سلیمان علیه السّلام عن معرفة ما عرف آصف لکنه صلوات الله علیه احبّ ان يعرف امته من الجنّ و الانس انه الحجة من بعده و ذالک من علم سلیمان علیه السّلام اودعه عند آصف بامر الله ففهمه ذالک لئلا یختلف فی امامته و ولایته من بعده كما فهم سلیمان (ع) فی حیاة داود علیه السّلام لتعرف نبوته و امامته من بعده لتأكد الحجة علی الخلق.

حضرت امام هادی علیه السّلام فرمود سلیمان عاجز نبود از اتیان این کار و از شناسائی آنچه آصف می‌شناخت و لکن دوست داشت که به امتش از جن و انس بفهماند که حجّت بعد از او آصف است، و آن علم را هم سلیمان به امر خدا به وی سپرده بود و تعلیمش کرده بود تا در امامت او اختلافی رخ ندهد، چنانچه در زمان حضرت داود هم مسائلی به حضرت سلیمان تعلیم شده بود تا نبوت و پیشوائی او بعد از وی معلوم و حجّت بر خلق مستحکم گردد.

دوم سئوال یحیی بن اکثم این بود در آیه شریفه قرآنیّه آمده: **و رفع ابویه علی العرش و خرّوا له سجداً**^{۴۵} **سجد یعقوب و ولد لیوسف و هم انبیاء.**

در قرآن آمده که حضرت یوسف هنگامیکه پدر و مادرش نزد او به کنعان آمدند آنان را بر فراز تخت برد و

۴۴ - آیه ۴۰، سوره نمل
۴۵ - آیه ۱۰۰، سوره یوسف

همه در برابرش به سجده افتادند این کار از آنها شایسته نبود زیرا سجده و خضوع و خشوع مخصوص خدا است و بس، حال چگونه یعقوب و فرزندانش برای یوسف سجده کردند؟

قال عليه السّلام في جوابه و اما سجود يعقوب عليه السّلام و ولده كان طاعة لله و محبة ليوسف عليه السّلام كما أنّ السجود من الملائكة لآدم عليه السّلام لم يكن لآدم و انما ذالك طاعة لله و محبة منهم لآدم عليه السّلام فسجود يعقوب (ع) و ولده يوسف (ع) معهم كان شكراً لله باجتماع شملهم الم تره يقول في شكره ذالك الوقت "رب قد اتيتني من الملك و علّمتني من تأويل الاحاديث"^{٤٦}.

حضرت امام هادی علیه السلام در مقام پاسخ فرمود: سجده یعقوب برای یوسف نبوده بلکه به شکرانه ملاقات یوسف فرزند گم کرده خود و برای طاعت خدا و اظهار محبت به یوسف بود، چنانکه سجود ملائکه برای آدم نبود بلکه برای اطاعت امر خدا و محبت آدم و اظهار علاقه به او بود.

حال یعقوبی که سالها به فراق فرزند دلبنده خود مبتلا و خبر مرگ او را شنیده دوباره چشمش به دیدار او روشن شده و گم کرده خود را پیدا نموده است اینجا موردی است که بشکرانه این نعمت ذات احدیت را سجده نماید و این سجده شکر از پروردگار است لذا همان دم در مقام شکرگذاری گوید پروردگارا تو مرا پادشاهی دادی و تو مرا علم تعبیر خوابها آموختی.

سوم سؤال یحیی بن اکثم در رابطه با این آیه قرآنی است "فان كنت في شك مما انزلنا اليك فاسئل الذين يقرؤون الكتاب"^{٤٧} من المخاطب بالآية فان كان المخاطب النبي صلى الله عليه و آله فقد شك و ان كان المخاطب غيره فعلى من اذا انزل الكتاب. اگر از آنچه بر تو نازل کرده‌ایم در شکی، از آنها که پیش از تو کتاب می‌خوانده‌اند بپرس. در این آیه خطاب به کیست؟ اگر به پیغمبر است و مخاطب اوست چگونه او شک دارد، و اگر خطاب به دیگری است پس قرآن بر که نازل شده است؟

حضرت امام هادی علیه السلام می‌فرماید:

انّ المخاطب به رسول الله (ص) و لم يكن في شك مما انزل اليه و لكن قالت الجهلة كيف لم يبعث الله

٤٦ - آیه ١٠١، سوره یوسف
٤٧ - آیه ٩٤، سوره یونس

نبيّاً من الملائكة اذ لم يفرق بين نبيّه و بين الناس في الاستغناء عن المآكل و المشارب و المشى في الاسواق فاوحى الله الى نبيه (فاسئل الذين يقرأون الكتاب) به محضر من الجهلة هل بعث الله نبياً قبلك الا هو يأكل الطعام و يمشى في الاسواق ذالك بهم اسوه و انما قال فان كنت في شك و لم يكن له شك و لكن للمنصفة كما قال (تعالوا ندع ابناننا و ابنائكم و نساننا و نسانكم و انفسنا و انفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين) و لو قال عليكم لم يجيبوا الى المباهله و قد علم الله ان نبيّه يؤدى عنه رسالته و ما هو من الكاذبين فكذالك عرف النبي انه صادق فيما يقول ولكن احب ان ينصف من نفسه.

حضرت فرمود در اين آيه فان كنت في شك الخ مخاطب حضرت رسول الله است، اما او در وحى كه به وى نازل شده بود شك نداشت، اما نادانان مى گفتند چرا خدا از فرشتگان به رسالت و نبوت مبعوث نگردانيد و پيغمبرش را با ساير مردم فرقى نگذارده؟ چه او در مآكل و مشارب، در خوردن و آشاميدن و در مشى در اسواق و بازارها تفاوتى با ما ندارد، لذا خداوند وحى فرمود به پيغمبرش كه به اين مردم يعنى جاهلان كه چنين ايرادى گرفته اند كه چرا پيغمبر از سنخ ملائكه نيست بگو شما از كسانيكه با كتب سماوى پيش از اين آشنا بوده اند سؤال كنيد آيا سابقه دارد كه تاكنون خدا پيغمبرى مبعوث نموده باشد كه نخورد و ننوشد و در بازارها حركت نكند، تو هم مانند آنها هستى و اين تعبير كه اگر شك دارى با وجود اينكه شك نداشته است (چه مقام عصمت منزّه و چه مبرّى است از شك و ترديد) اين از باب مماشاء همراهى با طرف است. چنانكه در آيه مباهله قرآن دستور مى دهد بگو بياييد تا فرزندان ما و فرزندان شما و نساء ما و نساء شما و انفس ما و انفس شما را دعوت نماييم و سپس نفرين كنيم و لعنت خدا را بر دروغگو قرار دهيم (البته دروغگويان در اين مقام حضرات نصارى بودند و در اين امر ترديدى نبود) ولى اگر مى گفت لعنت خدا را بر شما قرار دهيم آنها به مباهله حاضر نمى شدند و خدا مى دانست پيغمبرش رسالت او را ابلاغ مى نمايد و دروغگو نيست، اينجا هم پيغمبر اكرم (ص) به راستگويى خود يقين داشت ولى مى خواست با مدعى بعنوان بى طرف گفتگو كند و گرنه هيچ شكى در صدق رسالت خود نداشت.

چهارمين سؤال يحيى بن اكثم از قول خداوند متعال است در قرآن كه فرموده "ولو انّ ما فى الارض من

شجرة اقلام و البحر يمدّه من بعده سبعة ابحر مانفدت كلمات الله^{٤٨} " که سؤال نموده ما هذه الابحر و این

هی؟

یحیی بن اکثم در مورد این آیه مبارکه که خداوند متعال در قرآن فرموده است اگر آنچه در قلمرو زمین است از اشجار و درختان همه قلم شوند و دریاهاى هفت‌گانه همه مرکب و مداد گردند کلمات خدا پایان نپذیرد، مراد از این کلمات چیست و این دریاها کدام است و در کجا واقع است؟

حضرت امام هادی علیه السلام در پاسخ پرسش او ضمن معرفی کردن آن دریاها و بیان جغرافی آن ابحر تفصیلاً، آنگاه فرمود مراد از آن کلمات که اگر آب تمام آن دریاها برای نوشتن و احصاء آن کلمات مصرف نمایند ممکن نیست آن کلمات شماره شود و پایان پذیرد مقصود فضائل و شئون کمالیه ما خاندان عصمت است که نامتناهی است و قابل استقصاء و احصاء و شماره نمی‌باشد **نحن الكلمات التي لاتنفد و لا تدرک فضائلنا و لا تستقصی.**

آری کتاب فضائل این خاندان از حیطة ادراک و احصاء خارج است (اگر مداد شود ابحر و قلم اشجار).

پنجمین سؤال یحیی بن اکثم در مورد این سخن خداست که خداوند متعال در توصیف بهشت فرموده است: **و فیها ما تشتهیة الانفس و تلذ الاعین^{٤٩} فاشتتهت نفس آدم علیه السلام اکل البر فاکل و اطعم (و فیها ما تشتهی الانفس) فکیف عوقب؟** سؤال می‌کند یحیی بن اکثم از امام همام که خدای متعال در قرآن می‌فرماید درباره بهشت که هرچه دل بخواهد و چشم از آن لذت برد در آن موجود است، دل آدم علیه السلام گندم خواست و آنرا خورد، پس چرا خدا او را مجازات نمود و به جرم خوردن گندم او را معاقب گردانید و او را به دار دنیا هبوط داد؟

حضرت امام هادی علیه السلام در جواب او فرمود البته هرگونه مآکل و مشارب و آنچه دل بخواهد و چشم به آن ملتذ شود موجود است و تمام آن نعم را هم خداوند متعال برای آدم حلال کرده بود، اما آن درختی که آدم و

٤٨ - آیه ٢٧، سوره لقمان
٤٩ - آیه ٧١، سوره زخرف

همسرش را از آن نهی فرموده بود آن درخت و شجره حسد بود که به عنوان استعاره نام درخت بر آن نهاده شده، به آنها توصیه نموده بود که به چشم حسد بر کسانی که خدا آنان را بر مخلوقات دیگر فضیلت و برتری‌شان داده است منگرید و آدم این دستور الهی را فراموش کرد و بر آنها حسد برد و به عین حسد بر آنها نظر کرد و عزم و تصمیمی نداشت، لذا خدا او و زوجه‌اش را از بهشت راند و آنها را به دنیا فرستاد.

ششمین سؤال یحیی بن اکثم راجع به آیه "او یزوجهم ذکرا و اناثا"۵۰. یزوج الله عباده الذکران و قد عوقب قوما فعلموا ذالک.

در این آیه که خدا فرموده با پسران و دختران به آنها تزویج کنیم، البته یحیی بن اکثم مفهوم آن را جواز تزویج با پسران فهمیده می‌گوید اگر چنین است که تزویج مرد در این آیه جایز است پس چرا قوم لوط به سبب همین عمل مورد سقوط و عذاب سخت قرار داده شدند؟

قال علیه السّلام: اما قوله تعالى (او یزوجهم ذکرا و اناثا) ای یولد له ذکور و یولد له اناث یقال لکل اثین مقرنین زوجان کل واحد منهما زوج و معاذ الله ان یکون عنی الجلیل ما لبست به علی نفسک تطلب الرّخص لارتکاب المآثم و من یعمل ذالک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القيامة و یخلد فیہ مهانا ان لم یتب.

حضرت امام هادی علیه الصلوٰه و السّلام می‌فرماید آیه و یزوجهم ذکرا و اناثا مفهومش این است که گاه نوزاد دوتا است یکی پسر و یکی دختر و بهر دوتائی که باهم قرین باشند جفت اطلاق می‌شود چه هر یک جفت دیگری است (نه اینکه مراد ازدواج باشد) پناه بر خدا که مراد پروردگار جلیل نیرنگهائی باشد که تو بر خود ساخته‌ای تا مجوز بزهکاریت باشد و هر که مرتکب این گناه شود کیفر بیند و روز قیامت عذابش دو چندان شود و خوار و زبون تا ابد در عذاب بماند البته اگر توبه نکرده باشد.

هفتمین سؤال یحیی بن اکثم:

عن الشهادة المرأة جازت وحدها و قد قال "واشهدوا ذوی عدل منکم"۵۱.

۵۰ - آیه ۵۰، سوره شوری
۵۱ - آیه ۲، سوره طلاق

سؤال می‌کند چگونه در بعضی از موارد شهادت یک زن به تنهائی کافی است با اینکه خدا فرموده دو مرد عادل را به شهادت گیرید.

حضرت امام هادی علیه السلام فرمود:

و اما شهادة المرأة وحدها التي جازت في القابلة جازت شهادتها مع الرضا فان لم يكن رضى فلا اقل من امرأتين تقوم المرأتان بدل الرجل للضرورة لان الرجل لا يمكنه ان يقوم مقامها فان كانت وحدها قبل قولها مع يمينها.

حضرت فرمود، اما آنجا که شهادت یک زن مورد قبول است مربوط به قابله است که در امور زنانگی شهادت او پذیرفته است با شرط رضایت، و در صورت عدم رضایت کمتر از دو زن کافی نیست، و این شهادت به حکم ضرورت به جای دو مرد محسوب می‌شود، چه در این مورد مرد نمی‌تواند کار زن را به عهده گیرد و اگر یک زن باشد که مورد اطمینان نباشد شهادتش با قسم مورد قبول و پذیرش واقع می‌شود.

هشتمین سؤال یحیی بن اکثم:

عن الخنثى و قول على عليه السلام يورث من المبال فمن ينظر اذا بال اليه مع انه عسى ان يكون امرأة و قد نظر اليها الرجال او عسى ان يكون رجلاً و قد نظرت اليه النساء و هذا ما لا يحل و شهادة الجار الى نفسه لا تقبل.

پرسش نمود درباره خنثی که علی علیه السلام دستور داده برای تشخیص زن و مرد بودن و تعیین ارثش باید ببیند از کدام مجری ادرار می‌کند، این جریان را که ببیند اگر مرد نگاه کند شاید او زن باشد و اگر زن معاینه کند شاید او مرد باشد و این هر دو معاینه‌شان جائز نیست، ادعای خودش هم که مورد قبول نیست زیرا او ذی نفع است.

حضرت امام هادی علیه السلام در پاسخ این سؤال فرمود:

و اما قول على عليه السلام في الخنثى فهي كما قال ينظر قوم عدول ياخذ كل واحد منهم مرآة و تقوم الخنثى خلفهم عريانة و ينظرون في المرايا فيرون الشبح فيحكمون عليه.

امام هادی علیه السلام می فرماید مسئله خنثی همان است که علی علیه السلام فرموده اما به این صورت که مردان عادلّی جلو آئینه می ایستند و خنثی پشت سر آنها برهنه می شود شهود عکس او را در آئینه می بیند و گواهی می دهند نسبت به مورد تشخیص خود و حکم می کنند به ذکوریت و یا انوثیت او بر طبق معاینه خود با آئینه و تشخیص حاصله از آن بدین وسیله.

نهمین سؤال یحیی بن اکثم:

عن رجل اتى الى قطع غنم فرأى الراعى ينزوا على شاة منها فلما بصر بصاحبها خلى سبيلها قدخلت بين الغنم كيف تدبج هل يجوز اكلها ام لا؟

راجع به مردی که دید چوپانی با گوسفندی جمع شده و چون چشمش به صاحب گله افتاد کنار رفت و آن گوسفند مورد تجاوز در میان گوسفندان دیگر گم شد، حال این گوسفندها را چگونه سر ببرند و بفرمائید گوشت آن محکوم به حلیّت است و حلال است یا محکوم به حرمت و حرام است.

حضرت امام هادی علیه السلام در پاسخ این سؤال فرمود:

و اما الرجل الناظر الى الرّاعى و قد نزا على شاة فان عرفها ذبحها و احرقها و ان لم يعرفها قسم الغنم نصفين و ساهم بينهما فاذا وقع على احد النصفين فقد نجا النصف الآخر ثم يفرق النصف الاخر فلا يزال كذلك حتى تبقى شاتان فيقرع بينهما فايتها وقع السهم بها ذبحت و احرقت و نجا سائر الغنم.

امام هادی علیه السلام می فرماید در موضوع گوسفند و چوپان و جریان قضیه اگر گوسفند نامبرده معلوم و مشخص بود باید آنرا سر ببرند و بسوزانند و گرنه چنانچه معلوم نبود بایست با قید قرعه تعیین شود به این نحو که اوّل گله گوسفند را هرچه هست دونصف می کنند و قرعه می کشند بنام هریک درآمد نصف دیگر آزاد است، باز همین نصف را دو نیمه می کنند و قرعه می کشند و عمل قرعه را ادامه می دهند تا دو تا بیشتر نماند، و قرعه آخرین بنام هر کدام افتاد آنرا سر می برند و می سوزانند و بقیه آزاد می شوند.

دهمین سؤال یحیی بن اکثم:

عن صلوة الفجر لم يجهر فيها بالقراءة و هي من صلاة النهار و انما يجهر في صلاة الليل.

پرسید نماز صبح چرا بلند خوانده می‌شود با اینکه از نمازهای روزانه است، و بلند خواندن مربوط به نمازهای شب است.

حضرت امام هادی علیه‌السلام در جواب او فرمود:

اما صلاة الفجر فالجهر فيها بالقراءة لانّ النّبی صلّى الله عليه و آله كان يغلس بها فقراءتها من اللیل.
اما بلند خواندن نماز صبح به لحاظ این است که حضرت نبی اکرم صلّى الله عليه و آله و سلّم وقتی آنرا می‌خواند که هوا تاریک بود از این جهت به حکم قرائت های شبانه است.

سؤال یازدهم یحیی بن اکثم:

عن قول علی علیه السلام لابن جرّموز بَشْرٌ قاتل ابن صفیّه بالنّار فلم یقتله و هو امام.

یحیی عرض می‌کند در سئوالش به اینکه حضرت امام المؤمنین علی علیه‌السلام به ابن جرّموز (قاتل زبیر) فرمود قاتل ابن صفیه یعنی زبیر را به آتش بشارت ده (و با این کلام خود به او فهمانید که تو اهل آتشی)، چگونه او که امام بود این قاتل را نکشت؟

حضرت امام هادی علیه‌السلام فرمود:

و اما قول علی علیه‌السلام بَشْرٌ قاتل ابن صفیّه النّار فهو لقول رسول الله صلّى الله عليه و آله و كان ممن خرج يوم النهروان فلم یقتله امیر المؤمنین علیه الصلوة و السّلام بالبصره لانه علم انه یقتل فی فتنة النهروان.

حضرت هادی علیه‌السلام فرمود اما کلام علی علیه‌السلام در مورد قاتل زبیر که فرمود قاتل ابن صفیه را به آتش دوزخ بشارت بده این مژده‌ای بود که قبلاً حضرت رسول الله صلّى الله عليه و آله داده بود و قاتل از خوارج بود که در جنگ نهروان شرکت کرد و حضرت امیر المؤمنین علی علیه‌السلام از این جهت او را نکشت که می‌دانست در فتنه نهروان کشته خواهدگردید.

سؤال دوازدهم یحیی بن اکثم:

اخبرنی عن علی علیه‌السلام لم یقتل اهل صفین و امر بذالک مقبلین و مدبرین و اجاز علی الجرحی و كان حکمه يوم الجمل انه لم یقتل مولیا و لم یجز علی جریح و أم یامر بذالک و قال من دخل داره آمن و

من القى سلاحه فهو آمن، لم فعل ذالك فان كان الحكم الاول صواباً فالثانى خطأ.

یحیی بن اکثم سؤال می کند از حضرت امام هادی علیه السلام که چرا امیرالمؤمنین در جنگ صفین همه لشکریان دشمن را می کشت، چه مهاجم، چه فراری، و چه زخمی، اما در جنگ جمل با فراری و مجروح کاری نداشت و اعلان کرد هر که به خانه اش رود ایمن است، و هر که سلاحش را افکند ایمن است، این اختلاف رویه و این تفاوت حکم برای چه بود، اگر حکم اول صواب و حق و درست بود پس لابد حکم دوم خطا و اشتباه بوده است.

حضرت امام هادی علیه السلام در جواب یحیی بن اکثم فرمود:

و اما قولک انّ علیاً علیه السلام قتل اهل الصفین مقبلین و مدبرین و اجاز جریحهم و انه یوم الجمل لم یتبع مولیاً و لم یجز علی جریح و من القى سلاحه آمنه و من دخل داره آمنه فانّ اهل الجمل قتل امامهم و لم یکن لهم فتنه یرجعون الیها و انما رجع القوم الی منازلهم غیر محاربین و لا مخالفین و لا منابذین رضوا بالكفّ عنهم فکان حکم فیهم رفع السیف عنهم و الکفّ عن اذاهم اذ لم یطلبوا علیه اعوانا و اهل الصفین کانوا یرجعون الی فئۃ مستعدة و اما یجمع لهم السلاح الدرع و الرماح و السیوف و یسنی لهم العطاء یهیئ لهم الانزال و یعود مریضهم و یجبر کسیرهم و یداوی جریحهم و یحمل راجلهم و یکسوا حاسرهم و یردهم فیرجعون الی محاربتهم و قتالهم فلم یسأد بین الفریقین فی حکم لما عرف من حکم فی القتال اهل التوحید لکنه شرح ذالک لهم فمن رغب عرض علی السیف او یتوب من ذالک.

حضرت امام هادی علیه السلام در مقام پاسخ فرمود: اما سؤال تو در علت و فلسفه حکم و اختلاف روش حضرت امیر اهل ایمان علی علیه الصلوٰة و السلام در جنگ صفین و جنگ جمل که آنجا یعنی در جنگ صفین مهاجم و فراری و زخمی را می کشت، و اینجا یعنی در جنگ جمل فراریان را تعقیب نمی کرد، مجروحان را نمی کشت، آنها را که سلاح خود را افکندند یا به خانه و دار خودشان پناه می بردند امان داد، علت و سرش این بود که اهل جمل فرمانده و رهبرشان (طلحه و زبیر) کشته شده بود و دیگر (پایگاه) و جمعیتی نداشتند که به آنان بازگردند و (فتنه را از سر گیرند)، همه به خانه ها و منازل خود برگشته و دیگر نه جنگجو بودند و نه مخالف و نه معارض، راضی بودند که کسی با آنان کاری نداشته باشد و قهرا وظیفه درباره آنها (که دیگر به فکر

جمع‌آوری لشکر و از سر گرفتن جنگ نبودند) برداشتن شمشیر و خودداری از آزارشان بود. اما اهل صفین به پایگاه و اردوئی مجهز برمی‌گشتند، باز فرماندهی داشتند که اسلحه، زره، نیزه و شمشیر برایشان فراهم می‌کرد، جوائزی بین آنها پخش می‌نمود، آذوقه تهیه می‌دید، و بیماران را عیادت و دست و پا شکستگان را شکسته‌بندی می‌کرد و زخمیان آنان را درمان می‌نمود، پیادگان آنها را مرکب و برهنگان آنها را جامه می‌داد، و باز دوباره همه را به میدان جنگ و کارزار می‌فرستاد و آماده نبرد می‌کرد، از این جهت و از این رو حضرت علی علیه السّلام این دو گروه را به یک چشم ننگریست که وظیفه را در پیکار با فریقین خوب می‌دانست و آنچه حکم فرمود براساس عدالت و مصلحت بود و هرکس حق را نمی‌پذیرفت شمشیر به رویش می‌کشید مگر اینکه توبه کند.

سؤال سیزدهم یحیی بن اکثم:

اخبرنی عن رجل اقر باللواط علی نفسه ایحدّ ام یدرا عنه الحدّ؟

یحیی بن اکثم سئوالش این است چه می‌فرمائی در مورد کسی که به نفسه اقرار به لواط کند، آیا باید حد بر او جاری شود یا نباید حد بخورد.

حضرت امام هادی علیه السّلام فرمود:

اما الذی اعترف باللواط فانه لم تقم علیه بینة و انما تطوع بالاقرار من نفسه و اذا كان للامام الذی من الله ان يعاقب عن الله كان له ان یمنّ عن الله، اما سمعت قول الله " هذا عطائنا فامنن او امسک بغير حساب" ۵۲.

حضرت امام هادی علیه السّلام می‌فرماید با اعتراف و اقرار این مرد به لواط اگر شاهدهی در کار نباشد و به دلخواه اقرار کند حاکم شرع می‌تواند از جانب خدا بر او منت گذارد و چون خود اعتراف نموده مورد عفو قرار دهد، چنانکه حق دارد از جانب خدا او را معاقب و کیفر دهد، آیا نشنیده‌ای که حق تعالی به حضرت سلیمان فرموده این عطای ماست بدون حساب، به هر که خواهی عطا کن یا از او باز دار.

آنگاه پس از جواب دادن حضرت امام هادی علیه السّلام جمیع مسائل مورد پرسش را خطاب به یحیی بن اکثم فرمود:

قد انبأناک بجمیع ما سألتنا عنه فاعلم ذالک

یعنی ما آنچه تو پرسیده بودی همه را پاسخ دادیم تو این را بدان، (یعنی قدر این اجوبه ما را بدان). مؤلف گوید سایه مقام ولایت بر سر امت اسلامیّه مستدام باد، اگر این خاندان عصمت و معادن علم و حکمت علیهم السّلام نبودند که پاسخگوی مسائل غامضه باشند و حلّ مشکلات را برای ما بنمایند ما را هادی و راهنمایی در کار نبود و تا ابد در جهل و ضلالت بودیم و این از فضل و عنایت بی‌نهایت حضرت احدیّت است که ازلا و ابد ا و سرمد ا هادی و حجّت معصوم و بعبارت ساده رهنما و رهبر در میان خلق خود از باب لطف قرار داده است. و قیل من لسانهم:

ما هادی جملة علومیم

کشاف جمیع مشکلاتیم

قال الصادق علیه السلام: الحجة قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق^{۵۳}.

ما بیان این حدیث شریف را با منطق استدلال عقلی ضمن اشراق دوازدهم کتاب (جلوات ربّانی)، مشروحاً نموده‌ایم، شما خواننده محترم می‌توانید بدان مقاله مراجعه فرمائید که بسیار مقاله مهمه‌ایست مخصوصاً در اثبات حجّت و علامات و مشخصات حجّت.

ناگفته نماند آنچه راجع به پاسخهای سئوالات یحیی بن اکثم از ناحیه حضرت امام هادی دهمین نیر برج امامت جواب داده شده است نیز در کتاب مناقب ابن شهر آشوب جلد دوم چاپ قدیم با تغییر عبارت مختصر مندرج است ولی مؤلف آن مسائل را از کتاب تحف العقول نقل نمود در هر صورت این هر دو کتاب از کتب معتبره است و در این جهت تردیدی نیست.

۵۳ - اصول کافی، باب لزوم حجّت

حضرت امام هادی علیه الصلوة و السلام از نظر اعجاز و کرامات

حضرت امام هادی علیه السلام را علاوه بر آثار علمی و تجلیات کلامی نیز معجزات و کرامات بسیاری است که ما به برخی از آن در این مقام بعنوان فهرست اشاره می‌نمائیم چنانکه در کتب معتبره نقل گردیده است:

۱- مجسم شدن تصویر شیر در مجلس رسمی متوکل خلیفه عباسی و جریان وقوع این معجزه به نقل از کتاب اعیان الشیعه و به نقل از خرایج راوندی به شرح زیر است.

متن خبر این است:

روی الراوندی فی الخرایج عن رزافه حاجب المتوکل انه وقع رجل مشعبد من ناحية الهند الى المتوکل فقال له المتوکل ان انت اخجلت علی بن محمد الرضا اعطيتک الف دينار قال تقدم بان يخبر رفاق خفاف و اجعلها المانده واقعدنی الى جنبه ففعل و احضر علی بن محمد (ع) و علی یساره مسورة علیها صورة اسد فمد علی بن محمد (ع) يده الى رقاقه فطيرها ذالک الرجل و مديده الى اخرى فطيرها فتضاحک الناس فضرب علی بن محمد (ع) يده علی تلك الصورة و قال خذه فوثبت تلك الصورة من المسورة فابتلعت الرجل و عادت كما كانت فتحيّر الجميع و نهض علی بن محمد علیه السلام.

فقال (ع) والله لا يرى بعدها التسلط اعداء الله علی اولياء الله و خرج من عنده فلم ار الرجل بعد.

راوندی روایت کرده که رزافه دربان متوکل گفت مردی شعبده باز از ناحیه هند به دربار متوکل بار یافت و کارهای محیرالعقولی از او صادر شد.

متوکل به او گفت اگر توانستی علی بن محمد الرضا را که من دعوت می‌کنم خجل و شرمنده سازی من هزار دینار به تو می‌دهم، مرتاض گفت من حاضرم چنین کنم، شما دستور دهید که نان‌های سفره را قرصهای کوچک تهیه نمایند و جای من کنار آن مهمان تو باشد.

متوکل دستور داد نانهای قرص کوچک تهیه نمایند، و سفره‌ای گسترده و اعیان و رجال لشکری و کشوری را رسماً دعوت کرد و در یک طرف خود حضرت امام علی النقی الهادی علیه السلام را جا داد و پهلوی آن حضرت آن مرتاض هندی نشست، پرده‌ئی در مجلس متوکل بود که نقش شیری بر آن مرتسم گردیده بود و مدعوین

همه آمدند و سر سفره نشستند و خلیفه سابقه داده بود که قصد اهانت و تحقیر حضرت امام هادی را دارد، لذا درانتظارند ببینند مرتاض هندی چه می‌کند.

خلیفه تعارف نمود آقایان بفرمایند شروع به غذا خوردن نمایند، در این موقع حضرت امام هادی علیه السلام دست برد قرص نانی بردارد، آن قرص نان بصورت پرنده درآمد و طیران کرد، دست برد به قرص دوم آن هم طیران کرد، حضار مجلس همه شروع کردند به قهقهه و خنده بلند.

مجلس صورت بدی بخود گرفت، ولی خلیفه مشعوف شد، زیرا او جز قصد اهانت و تحقیر حضرت منظوری نداشت، حال دارد به مراد خود نائل و مرتاض هم دارد به دریافت هزار دینار جایزه خود نزدیک می‌گردد، در این هنگام امام هادی علیه السلام با انگشت خود اشاره فرمود به صورت شیر پرده که بگیر این مرد مرتاض بی‌معرفت را، فوراً به فرمان آن حضرت صورت شیر پرده مجسم شده و به هیكل شیر درنده خارجی درآمد و آن مرد بدبخت مرتاض را یک لقمه کرد و بلعید و خون او را هم از آنچه بر فرش خلیفه ملعون ریخته بود لیسید بطوریکه اثری از آن باقی نماند.

حضار همه از این منظره عجیب به وحشت و دهشت افتادند و در مقام اضطراب به التماس پرداختند و از حضرت تقاضا کردند دستور دهید این شیر آنچه خورده برگرداند، حضرت فرمود به خدا قسم که هرگز برنخواهد گشت و او را دیگر نخواهید دید، و رو کرد به متوکل و فرمود دیدی قدرت خدا را که هرگز دوستان خود را خجل نسازد، بلکه خجلت از آن دشمنان مقام امامت و ولایت است، و سپس از آن مجلس حرکت نموده و آن محفل رسمی را ترک نمود.

به قدرت معجز آورده نه در مخفی نه در پرده

به شیر پرده هی کرده که خصم جان اعداء شد

و امثال این معجزات از حضرتش صادر و مورد شهود مردم واقع شده است.

مانند رفتن خود آن بزرگوار به میان شیران درنده و خضوع و خشوع آنان نسبت به آن حضرت.

مانند اطاعت حیوانات درنده و غیر درنده از فرمان آن حضرت.

مانند زنده کردن اموات و مخصوصاً زنده کردن غلام متوکل عباسی.

مانند یافتن شمشیر بین هوا بدون چیزی که بدان آویخته باشد.

مانند مشتی از خاک برداشتن و آن را زر سرخ کردن.

مانند ظاهر ساختن چشمه آب در بیابان خشک.

مانند روئیدن سبزه در کنار صحرا و بیابان خشک.

مانند ظاهر ساختن شبکه طلا در نزد مردم.

مانند نشان دادن بهشت با همه اشربه و اطعمه و نعم آن به اصحاب خود.

مانند بردن ابی هاشم به طی الارض به چند شهر در یک شب.

مانند گویا کرد لسان ابی هاشم بر هفتاد لغت غیرعربی.

مانند بی-اختیار شدن امرا و وزراء در تعظیم آن حضرت.

مانند شفا دادن مبروصان و شفا دادن امراضی که اطباء حاذق عصر آن حضرت از معالجه آن عاجز بودند، و

نیز معجزات و کرامات بسیار دیگر که همه در کتب اخبار معتبره مذکور و مسطور است، و تو خود حدیث مفصل

بخوان از این مجمل.

و نظر به اینکه بنای ما بر اختصار و جلوگیری از تطویل کلام است مضافاً باینکه نقل آن آثار و معجزات از

وسع این رساله خارج است شما خواننده محترم را به کتب معتبره حواله می‌دهیم و توفیق مطالعه آنرا از صقع

ربوبی برای عشاق مقام ولایت و استحضار و اطلاع ایشان بر فضائل مقام ولایت خواستاریم.

کلام حضرت امام هادی علیه السلام در ذمّ صوفیه

محقق اردبیلی در کتاب حدیقه الشیعه از محمدبن حسین بن ابی الخطاب روایت می‌کند که گفت با حضرت

ابی الحسن الهادی علی بن محمد علیه السلام در مسجد رسول الله بودیم که جماعتی از اصحاب وارد مسجد

گردیدند، از آن جمله ابوهاشم جعفری بود، او مردی عظیم الشان و مورد احترام طبقه صوفیه بود، این جماعت در یک گوشه مسجد نشستند به شکل دایره و شروع به تهللیل و ذکر کردند.

حضرت امام علی النقی علیه السّلام فرمود:

لاتلتفتوا الی هؤلاء الخدّاعین فانهم خلفاء الشّیاطین و مخربوا قواعد الدّین الی آخر کلامه علیه السّلام

که به ترجمه آن اکتفا می‌نمائیم.

حضرت امام علی النقی علیه السّلام فرمود توجهی و التفاتی بدین قوم و این طایفه نداشته باشید، اینها مکاران و حيله‌گران و فریب دهندگانی هستند که جانشینان شیطان می‌باشند، و اینها قواعد و آداب و آئین دین اسلام را خراب می‌کنند، اینها به زهد می‌پردازند تا صید و شکار مردم عوام کالانعام نمایند، غذا کم می‌خورند تا مردم را به ریا و شبیه بفریبند، در میان مردم سخنرانی کنند و در محافل در زیر جبّه و خرّقه می‌خیزند، اوراد آنها توأم با رقصیدن و اذکار آنها توأم با ترنم و تغنی و آوازخوانی است، و جز سفهاء و حمقاء کسی تبعیت و پیروی آنها نمی‌کنند و عقیده به آنان پیدا نمی‌کنند.

فمن ذهب الی زیارة احدهم حیاً او میتاً فکاتماً ذهب الی زیارة الشّیطان و عبدة الاوثان و من اعان واحداً منهم فکاتماً اعان معاویة و یزید و ابی سفیان.

پس هر کس به دیدن یکی از آنها برود خواه زنده یا مرده مثل آن است که به زیارت شیطان یا زیارت بتان رفته باشد، و هر کس به یکی از آنها کمک و اعانت کند مانند کسی است که معاونت به معاویه و یزید و ابی سفیان کرده باشد زیرا آنها تخریب کننده دین و مخرب آئین اسلام بودند.

یکی از اصحاب عرض کرد یابن رسول الله اینها (یعنی فرقه صوفیه) که معترف به حقوق ما و مقام شما می‌باشند، حضرت امام هادی به نظر خشم بر او نگریست و فرمود رها کن آنان را، اگر آنها به مقام ما اقرار و اعتراف داشتند علیه ما نمی‌کوشیدند.

اما تدری انهم احسن طوائف الصّوفیه و الصّوفیه کلهم مخالفونا و طریقتهم مغایرة لطریقتنا و ان هم الاتّصاری او مجوس هذه الامّة اولنک الذین یجتهدون فی اطفاء نور الله بافواهم والله متم نوره و لو کره

الکافرون^{۵۴}.

فرمود آیا می‌دانی اینها پست‌ترین صوفیه هستند، و همه صوفیه مخالف با ما می‌باشند، بدلیل اینکه طریقه آنها غیر از طریقه ما است، آنها نیستند مگر نصاری و مجوس این امت، فرمود آنها می‌کوشند که نور خدا را در لباس ولایت خاموش کنند، اما خدای متعال نور هدایت خود را تتمیم و تکمیل می‌کند اگرچه کفار راضی نباشند و مکروه خاطر آنها باشد.

بیان فرق صوفی و عارف که بسیار قابل اهمیت است

مؤلف گوید به لحاظ اینکه واقع و حقیقت در فرق بین عارف و صوفی کاملاً مشخص و روشن شود بر ما لازم است که بیان و تحقیق استاد خود حکیم الهی قمشه‌ای رضوان الله تعالی علیه را عیناً در این مقام بیاوریم. استاد الهی در کتاب حکمت الهی جلد اول صفحه ۲۷۶ و ۲۷۷ در معنی "تصوّف" چنین تحقیقی دارند:

اگر معنی تصوّف و صوفی عالمان ربّانی هستند که دارای مقام معرفت الله، و تخلّق به اخلاق الله، و تهذیب نفس به عبادت، و ریاضت، و مجاهده است و مخالفت هوای نفس، و تزکیه روح، و پاک ساختن دل از عشق و محبت ماسوی الله است، و هدایت و تربیت خلق به معرفت، و خدانشناسی، و اخلاق حسنه، و علم، و عمل خالص، و ذکر و فکر در اسماء و اوصاف الهی است، و ترک شهوات حیوانی و فضولات دنیوی، و احسان و خدمت بی‌ریا به خلق است، و دستگیری از بیچارگان، و اعانت مظلومان، و ارشاد گمراهان وادی توحید و خدانشناسی است، به حقیقت آنان شاگردان عالی مدرسه انبیاء و این طریقه قرآن بوده، و مدرسه قرآن است که خلق را بر آن دعوت فرموده، و پیروی حقیقی (چون اصحاب صقّه) از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیاء اوست، صلوات الله علیهم اجمعین.

و اگر معنی صوفی و تصوّف عبارت از ادعای دروغ مقام ولایت است، و نیابت خاصه به هوای نفس، و حبّ ریاست، و خرقه‌بازی و سالوسی و ریا و دکان‌داری، و فریب دادن مردم ساده‌لوح (در عین حال مشتاق معارف

۵۴ - از تاریخ سامرا، صفحه ۲۴۰، مجلد ۳

حقه)، و تشکلات و امور موضوعه موهوم، و القاء اوهام و تخیلات بر مردم زودباور به ادّعی کرامات دروغ، که عارف برآستی گوید

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد

بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

تا بالنتیجه از لذّات حیوانی، و شهوت دنیوی کاملاً برخوردار گردند، به افسون و فریب جمعی را گرد خود بنام فقر، و درویشی، و ارشاد جمع کرده و دکانی از آیات، و اخبار عرفانی، و گفتار نظم و نثر بزرگان حکماءِ علمای ربّانی بازکنند، و حرف مردان خدا را بدزدند برای متاع دکان خود، چنانکه عارف قیومی ملای رومی فرماید:

چند دزدی حرف مردان خدا

تا فروشی و ستانی مرحبا

و آه و ناله‌های شیطان، و نفس‌های سرد بی‌حقیقت کشیدن، و خلسه و رعشه، و ریا و خودنمائی برای آنکه در دل مردم ساده‌دل جای گرفته و از دنیای آن بهره گیرند، و بر آنها افسون و نیرنگِ ذکر قلبی و سخنان ذوقی القاء کنند و از آخرت و مقامات اولیاء و مراتب سعادت روحانی سخن گویند، و خودشان جز سعادت مادّی و لذّات فانی بدن دنیوی بجائی معتقد نباشند.

دائم به فکر آنکه ثروتمندی را به دام آرند و از مال و ارادت او تمتّع و اعتباری یابند، و در مریدان هیچ تأثیر کمال نفس و صفای روح و خدانشناسی و خداپرستی و تقوی نداشته، بلکه تنها به رعونت و خودپرستی و ریاکاری و کبر و نخوت آنها بیفزایند، و مردم را از استعداد فطری توحید و شوق ذاتی معرفتِ الله خارج کرده به وادی ظلال و راه ریا و سمعت کشند، و اینگونه صوفی در هر دور بسیار بوده و هستند (ضعف الطالب و المطلوب)، گر این است معنی صوفی، صد نفرین حق بر این مردم باد که بدنام کننده نکونامان عالمند.

و از حدیث حضرت علی علیه السّلام در اصول کافی در بیان تقسیم علما به علمای حقیقی متقی خداپرست مخالف هوای نفس که هادی و خیرخواه و خدمتگزاران معنوی خلقند، و دیگر علمای ظاهری مدّعی ریاکار و مجادل و ریاست طلب و طالب جاه و جلال دنیوی که مصل و گمراه کننده مردم‌اند، این دو معنی را که در

تصوّف گفتیم بخوبی می‌توان دریافت. جعلنا الله من العلماء العاملين الربانيين و اعادنا الله من شر شياطين الجن و الانس اجمعين بجاه محمّد و آله الطاهرين، انتهى كلامه قدّس سرّه.

مؤلف گوید با تفسیری که استاد الهی در معنی تصوّف نموده کلام حضرت امام هادی علیه الصلوة و السّلام بر معنای دوم از تصوّف منطبق است، و جوانان با ایمان عصر ما بایست بسیار هشیار باشند که گول این گمراه کنندگان را نخورند و در دام آنها نیفتند، و گرنه خسر دنیا و الآخرة خواهند گردید.

بیان حضرت امام هادی علیه السّلام در بطلان جبر و تفویض به نقل از تحف العقول

قال عليه السّلام: فاما الجبر الذى يلزم من دان به الخطاء فهو قول من زعم انّ الله جلّ و عزّ اجبر العباد على المعاصى و عاقبهم عليها و من يقول بهذا القول فقد ظلم الله فى حكمه و كذبه و رد عليه قوله "و لا يظلم ربك احدا" ، و قوله "ان الله لا يظلم الناس شيئا ولكن الناس انفسهم يظلمون" ، و قوله "ذالك بما قدّمت يداك و انّ الله ليس بظلام للعبيد" .

حضرت امام هادی علیه الصلوة و السّلام فرمود اما عقیده حضرات جبریه که معتقدان به آن در خطا و اشتباهند عقیده کسانی است که می‌پندارند خدای عزوجلّ بندگان را بر معاصی و گناهان مجبور ساخته و در عین حال عقوبتشان می‌کند و هرکس قائل به این عقیده باطله باشد خداوند متعال را حاکمی ظالم و ستمکار دانسته و او را تکذیب کرده و سخن خدا را رد کرده است، زیرا خدا در قرآن فرموده پروردگار تو به هیچکس ظلم و ستم نمی‌کند، و نیز فرموده است خدا هیچ ظلم و ستمی به مردم نکند و این خود مردمند که به خود ظلم و ستم می‌کنند، و نیز فرموده است این عذاب کیفرهائی است که به دست خود کرده‌ای و خداوند در حق بندگان ظالم و ستمکار نیست، و لذا این قبیل آیات نمونه‌اش در قرآن بسیار است.

فمن زعم انه مجبر على المعاصى فقد احوال بذنبه على الله و قد ظلمه فى عقوبته و من ظلم الله فقد كذب كتابه و من كذب كتابه فقد لزمه الكفر باجماع الامة.

۵۵ - آیه ۴۹، سوره کهف

۵۶ - آیه ۴۴، سوره یونس

۵۷ - آیه ۱۰، سوره حج

پس کسی که پندارد بر گناهانیکه از او صادر می‌شود مجبور است، او گناهان خود را به گردن خدا افکنده، و او را در کیفر دادن ظالم معرفی کرده، و هرکس خدا را ظالم داند پس کتاب خدا را تکذیب نموده، و آنکه کتاب خدا قرآن را تکذیب نماید به اجماع امت کافر است.

و مثل ذالک مثل رجل ملک عبداً مملوكاً لا یملک نفسه و لا یملک عرضاً من عروض الدنیا و یعلم مولاه ذالک منه فامرہ علی علم منه بالمصیر الی السوق لحاجتہ یأتیہ بها و لم یملکہ ثمن ما یأتیہ به من حاجتہ و علم المالك انّ علی الحاجة رقیبا لا یطمع احد فی اخذها منه الا بما یرضی من الثمن و قد وصف مالک هذا العبد نفسه بالعدل و النّصفة و اظهار الحکمة و نفی الجور و اوعده عبده ان لم یأتہ بحاجتہ ان یعاقبه علی علم منه بالرقیب الّذی علی حاجتہ انه سیمنعه و علم انّ المملوک لا یملک ثمنها و لم یملک ذالک فلما صار العبد الی السوق و جاء لیاخذ حاجتہ الّتی بعثه المولی لها وجد علیها مانعا یمنع منها الا بشراء و لیس یملک العبد ثمنها فانصرف الی مولاه خانباً بغير قضاء حاجتہ فاغتاظ مولاه من ذالک و عاقبه علیہ الیس یجب فی عدله و حکمه ان لا یعاقبه و هو یعلم انّ عبده لا یملک عرضاً من عروض الدنیا و لم یملکہ ثمن حاجتہ فان عاقبه عاقبه ظالماً متعدّیا علیہ مبطلاً لما وصف من عدله و حکمته و نصفته و ان لم یعاقبه کذب نفسه فی وعیده ایاه حین اوعده بالکذب و الظلم الذین ینفیان العدل و الحکمة تعالی عما یقولون المجبّرة علوا کبیرا.

آنگاه حضرت امام هادی علیه السلام در مقام ابطال عقیده آنان که به جبر قائلند مثالی می‌آورند، امام می‌فرماید مثال عقیده جبر به این ماند که مردی غلامی دارد که نه مالک نفس خویش است، و نه مالک چیزی از مال دنیا. ارباب با اینکه از وضع نداری او آگاه است بدون اینکه پولی در اختیار این غلام گذارد او را برای خرید جنسی به بازار فرستد، بازاری که خود می‌داند همه اجناس تحت مراقبت صاحبان آنها است، و بدون پرداخت بهاء و تحصیل رضایت ایشان هیچ‌کس نتواند در برداشت جنس طمع کند، و ارباب در عین اینکه خود را عادل منصف حکیم و غیر ظالم معرفی می‌کند غلام را تهدید نماید که اگر جنس مورد نظر را نیاوری با تو چنین و چنان خواهیم کرد، حال غلام تهیدست با دست خالی به بازار رود و چون بخواهد جنس مطلوب را بردارد با منع صاحب جنس روبرو شود که حاضر نیست جز در قبال دریافت وجه بهاء جنس را تحویل دهد، بناچار نومید و

دست خالی بازگردد، ارباب او را چنین ببیند به خشم آید و غلام را مورد شکنجه قرار دهد. آیا عدل و حکمت وی ایجاب نمی‌کند که دست از عقوبت او بدارد با اینکه می‌داند غلام مالی نداشته و او هم چیزیش نداده؟

با این وضع اگر بخواهد کیفر دهد ستمگر و متجاوز است و عدل و انصاف و حکمتی را که از آن دم می‌زد باطل کرده، و اگر کیفر نکند خود را تکذیب کرده که وعده عذاب داده، وعده‌ای که سرانجامش یا دروغ است یا ظلم، و این هر دو برخلاف عدالت و حکمت است. خداوند عزوجلّ از آنچه مجبّر و ظالمین گویند منزّه و مبرّی می‌باشد.

پس هر کس به جبر قائل شود یا به عقیده‌ای که مستلزم جبر باشد، بر خدا ستم کرده و او را ظالم و ستمکار خوانده که مردم مجبور و بی‌اراده و اختیار را، به عقوبت تهدید کرده، و قائل به جبر ناچار است بگوید خدا عذاب را از آنها برداشته (تا نسبت ظلم به او نداده باشد)، و اگر پندارد که خدا معصیت کاران را از عذاب معاف نموده قهراً وعیده‌ای او را دروغ شمرده است.

فمن دان بالجبر او بما يدعوا الى الجبر فقد ظلم الله و نسبه الى الجور و العدوان اذا وجب على من اجبره العقوبة و من زعم ان الله يدفع عن اهل المعاصي فقد كذب الله في وعده حيث يقول "بلى من كسب سيئة و احاطت به خطيئة فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون" و قوله "انّ الذين ياكلون اموال اليتامى ظلماً انما هي في بطونهم ناراً و سيصلون سعيراً" و قوله "انّ الذين كفروا باياتنا سوف نصليهم ناراً كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غيرها ليذوقوا العذاب انّ الله كان عزيزاً حكيماً" مع آي كثيرة في هذا الفن ممن كذب وعيد الله و يلزمه في تكذيبه آية من كتاب الله الكفرو هو ممن قال الله "افتونمون ببعض الكتاب و تكفرون ببعض فما جزاء من يفعل ذلك منكم الا خزي في الحياة الدنيا و يوم القيامة يردون الى اشدّ العذاب و ما الله بغافل عما يعملون".

آری آنها که کار بد انجام دهند و گناهان بر آنها احاطه کند آنان اهل آتش و تا ابد گرفتارند.

و آنان که مال یتیمان را به ستم می‌خورند شکم از آتش پر می‌کنند و بزودی به آتش فروزان درآیند.

و آنها که به آیات کافر شدند عن قریب به آتششان می‌کشیم هرچه پوست بدنشان بسوزد پیوسته پوست

دیگری بجایش آریم تا عذاب بچشند که خدا مقتدر و حکیم است و آیات فراوانی در این زمینه است که منکران

آن وعید خدا را تکذیب کرده و کسی که حتی یک آیه قرآن را تکذیب کند کافر است و مشمول این آیه است "آیا پاره‌ای از کتاب را می‌پذیرید و پاره‌ای را انکار می‌کنید؛ سزای آن دسته از شما که چنین کنند در زندگی دنیا جز ذلت چیزی نیست و در قیامت به سخت‌ترین عذابها وارد شوند و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست".

بل نقول، انّ الله جلّ و عزّ یجازی العباد علی اعمالهم و یعاقبهم علی افعالهم بالاستطاعة ملکهم ایاها فامرهم و نهاهم بذالک و نطق کتابه "من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسيئة فلا يجزي الا مثلها و هم لا يظلمون"، و قال جلّ ذکره "يوم تجد كل نفس ما عملت من خیر محضرا او ما عملت من سوء تود لو انّ بينها و بينه امداً بعيداً و يحذرکم الله نفسه"، و قال "اليوم تجزي كل نفس بما كسبت لا ظلم اليوم" فهذه آیات محکّمات تنفی الجبر و من دان به و مثلها فی القرآن کثیر اختصرنا ذالک لنلا يطول الكتاب و بالله التّوفیق.

اما عقیده ما و قول ما این است که خدای جلّ و عزّ بندگان را بر اعمالشان مجازات کند، و بر کردارشان کیفر دهد، چون به آنها استطاعت و قدرت داده، و به همان ملاک قدرت (و اراده و اختیار که پروردگار به آنها عطا فرموده) ایشان را امر و نهی کرده است، و منطبق قرآن کتاب آسمانی ناطق به همین است که می‌فرماید "هر که نیکی آرد ده برابر پاداش برد و هر که عمل بد آرد جز همانند آن کیفر نبیند و بر آنان ستم نرود"، و فرماید: "روزی که هر کس آنچه خوبی کرده حاضر بیند، و هر چه بدی کرده آرزو کند میان او و بدیها مسافتی بس دراز باشد، و خدا شما را از (عذاب) خود برحذر داشته و بیم می‌دهد"، و می‌فرماید "امروز هر کس سزای کرده‌های خود را دریافت کند، امروز ستمی نیست".

این‌ها همه آیات محکمی است که جبر و معتقدان به جبر را ردّ می‌کند (و مسلک آنان را ابطال می‌نماید) و از این قبیل آیات در قرآن فراوان است که به لحاظ اختصار به همین مقدار اکتفا کردیم و توفیق با خدا است.

و اما التّفویض الذی ابطله الصادق علیه السّلام و اخطاء من دان و تقلّده فهو قول القائل: انّ الله جلّ ذکره فوّض الی العباد اختیار امره و نهیه و اهلهم و فی هذا الكلام دقیق لمن یذهب الی تحریره و دقّته. و الی هذا ذهب الائمة المهتدیة من عترة الرّسول صلّى الله علیه و آله. فانهم قالو لو فوّض الیهم علی جهة الاهمال لکان لازماً له رضی ما اختاروه و استوجبوا منه الثّواب و لم یکن علیهم فیما جنوه العقاب اذا کان

الاهمال واقعاً و تنصرف هذه المقالة على معنيين.

أما ان يكون العباد تظاهروا عليه فالزموه قبول اختيارهم بأرائهم ضرورة كره ذلك ام احب فقد لزمه الوهن او يكون جَلّ و عَزّ عجز عن تعبدهم بالامر و النَّهى على ارادته كرهوا و احبوا ففوّض امره و نهيه اليهم فى الكفر و الايمان.

و مثل ذلك مثل رجل ملك عبداً ابتاعه ليخدمه و يعرف له فضل ولايته و يقف عند امره و نهيه و ادعى مالك العبد أنّه قاهر عزيز حكيم فامر عبده و نهاه و وعده على اتباع امره عظيم الثواب و اوعده على معصيته اليم العقاب. فخالف العبد ارادة مالكه و لم يقف عند امره و نهيه فأى امر امره و أى نهى نهاه عنه لم يأتته على ارادة المولى بل كان العبد يتبع ارادة نفسه و اتباع هواه و لا يطيق المولى ان يرده الى اتباع امره و نهيه و الوقوف على ارادته ففوّض اختيار امره و نهيه اليه و رضى منه بكل ما فعله على ارادة العبد لا على ارادة المالك و بعثه فى بعض حوائجه و سمي له الحاجة مخالفاً على مولاه و قصد لاراده نفسه و اتبع هواه فلما رجع الى مولاه نظر الى ما اتاه به فاذا هو خلاف ما امره به فقال له لم اتيتنى بخلاف ما امرتك فقال العبد اتكلت على تفويضك الامر الى فاتبعت هواى و ارادتى لأنّ المفوض اليه غير محظور عليه فاستحال التفويض.

آنگاه حضرت امام هادى عليه السلام پس از ابطال عقیده حضرات قائلین به جبر، نیز به ابطال عقیده قائلین به تفویض در پاسخ نامه اهل اهواز می‌پردازد، و در نامه مبارکه خود چنین مرقوم فرماید و درواقع حضرتش شارح کلام معجز نظام امام صادق کاشف حقایق است که فرمود "لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین"، لذا می‌فرماید:

و اما قول به تفویض که امام صادق علیه السلام آنرا باطل دانسته و پیروانش را تخطئه کرده این است که گویند خداوند جلّ ذکره کار بندگان و اختیار امر و نهی خود را بدانها سپرده آنان را خود سر رها کرده است. این عقیده برای طالبان تشریح و دقت ایرادی دقیق دارد که ائمه ره‌شناس از عترت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم بیان کرده‌اند اینان فرموده‌اند:

اگر کار تکلیف به مردم واگذار شده باشد (چنانکه از جانب خدا هیچ مراقبت و حساب و کتابی در کار نباشد)

باید خداوند متعال هر عملی را مردم اختیار کردند بپذیرد و بر آن ثواب دهد و هر جنایتی کردند کیفرشان ندهد که لازمه خودسری و اهمال این است.

بنابراین یکی از دو محذوره اجتناب ناپذیر است. یابندگان بر خدا تظاهر کرده و شوریده‌اند و او را به پذیرش آراء و عقاید خود خواه ناخواه مجبور کرده‌اند این امر مستلزم وهن و سستی در قدرت خداوند است (که توانائی دفاع از هجوم بندگان را ندارد)، و یا خداوند جلّ و عزّ چنین قدرتی ندارد که آنها را بخواهند یا نخواهند به اطاعت امر و نهی خود بر وفق مرادش وادار کند، و از این رو کار را بدست خودشان داده که به دلخواه خودشان عمل کنند و به جهت ناتوانی از مطیع ساختن آنها اختیار کفر و ایمان را به خودشان وا گذاشته است.

و مثال این مذهب این است که مردی غلامی را به منظور خدمت بخرد که مقام آقائی‌اش را بشناسد و از امر و نهی‌ها تخلف نکند و ارباب مدّعی باشد که بر غلام مسلّط و مقتدر است و کارهایش حکیمانه است، سپس امر و نهی‌ها صادر کند، بر اطاعت وعده ثواب دهد، و بر تخلف و نافرمانی به عذابهای دردناک تهدید کند، اما غلام از راه اراده ارباب سرپیچد و به امر و نهی او اعتنا نکند، خواست او را واقعی ننهد، خودسرانه به اراده خود و میل خویش کار کند، و ارباب بر اثر ناتوانی از تحمیل فرمانش بر او کار امر و نهی را به خودش واگذارد، و هر کاری را به میل خود ولو برخلاف مراد ارباب انجام داد امضاء کند، او را دنبال کاری فرستد، عمل را برایش مشخص کند، و غلام هرچه دلش خواست انجام دهد، و موقعی که بازگردد مولی ببیند که عمل برخلاف اراده‌اش صورت گرفته و انجام پذیرفته، و چون توبیخش کند که چرا خلاف دستور کردی؟ گوید تو کار را به من وا گذاشتی من هم به میل خود عمل نمودم و بر صاحب اختیار منع و ملامتی نیست. به این دلیل تفویض هم باطل است. و نظر باینکه دنباله گفتار بسیار است و تمام گفتار آن بزرگوار محور بطلان جبر و تفویض و اثبات قول حق که منزله بین المنزلتین و امر بین الامرین است دور می‌زند لذا در همین جا نتیجه را اعلام و از بقیه کلام معجز نظام آن بزرگوار صرف نظر می‌نمائیم و تفصیل آنرا موکول به رساله مستقله‌ای که در این باب تألیف کرده‌ایم می‌نمائیم.

اختیاری هست ما را در جهان

حسن را منکر نتائی شد عیان

امتحان و آزمایش در بشر

خود دلیل اختیار است ای پسر

پس نه جبر است و نه تفویض ای عزیز

تو از این دو قول باطل می گریز

قول حق را از لب صادق پذیر

گفت حق را از دل و از جان پذیر

قول حق گفت امام صادق است

که قبولش از دل و جان لایق است

قول حق "بل امر ما فی البین" دان

گفت صادق را تو نور عین دان

مثبت آن منطق قرآن و دین

قول حق را تو همین دان از یقین

بیان شمه‌ای از گفتار ذرربار حکمت حضرت امام هادی علیه الصلوة و السلام

قال علیه السلام: الحکمة لا تنجع فی الطباع الفاسده.

یعنی علم به حقایق الهیّه و معارف ربّانیّه تأثیر نبخشد در طبیعتهای فاسده جرماتیّه، لذا دستور است که حکمت و علم به حقایق اشیاء و علوم ماوراءالطبیعه را به کسانی تعلیم دهید که قلوب آنها قابلیت فهم آنرا داشته باشد، و گرنه جایز نیست حکمت را به هر نالایق آموختن، و بدین لحاظ است که معلم الملک و الملکوت امیر کلام علی علیه السلام فرموده است: **لاتعقلو الجواهر فی اعناق الخنازیر**، یعنی آویخته نکنید جواهر گرانبها را در گردن های خوکان پست فطرت، مراد از جواهر حکمت است که نباید در گردن نااهل افکند، یعنی حکمت و علم به حقایق لایق هرکس نیست دارد، که حضرت عیسی علیه السلام سفارش و توصیه‌اش همیشه این بود که حکمت را برای جهّال حدیث مکنید، (خر چه داند قدر حلوا و نبات).

علامه محقق صمدانی ملامحسن فیض کاشانی قدس الله سرّه السبحانی در مقام نکوهش از مردم نادان زمان خود گفته است:

قصه عشق سرودیم بسی

سوی ما گوش نیانداخت کسی

چه نمائیم به کوران خوبی

شکری را چه کند خرمگسی

سرّ این شهد بیوشان ای فیض

نیست در دهر خریدار کسی

قال علیه السلام: الهزء فکاهة السفهاء و صناعة الجهال.

حضرت امام هادی (ع) فرموده است ریشخندی و مسخرگی پیشه پست فطرتان و نادانان است که از دین و ایمان خبری و از عقل و خرد اثری در آنان نیست، و اینگونه کسان به مراحل بسیار از منزل انسانیت و دیار آدمیت دورند، و نمی‌شود آنان را انسان شمرد، چه آنها مصداق **اولئک کالانعام بل هم اضلّ** هستند، و در واقع در مقام جفتک زدن و عرعر کردن از کرّه خران وحشی هم در حیوانیت و سبّیت گوی سبقت را ربوده‌اند، و امروز در عصر حاضر نمونه اینان یعنی این بی‌خردان و سفیهان در جهان تمدن در وحوشیت بسیارند، و این کرّه خران را به خران و ابگذارید، **قل الله ثمّ ذرهم**، در خانه اگر کس است یک حرف بس است.

بر ماست که فرزندان خود را درس آدمیت و اخلاق انسانیت بیاموزیم و از دیدن آنان نسبت به مشاهده کردار این سفیهان جلوگیری کنیم، و اگر از آنان ممانعت و جلوگیری از بعضی مناظر وحشیانه ننمائیم به حال اولاد خود ظلم و ستم کرده‌ایم، که در روایت آمده: وای بر اطفال آخر زمان از دست پدر و مادر ایشان، و این مطلبی است که تذکر آن در این عصر و در این زمان لازم و ضروری است.

تا توانی می‌گریز از یار بد

یار بد بدتر بود از مار بد

مار بد تنها همی بر جان زند

یار بد بر دین و بر ایمان زند

قال عليه السّلام: من اتق الله يتقى، و من اطاع الله يطاع، و من اطاع الخالق لم يبال سخط المخلوقين، و من اسخط الخالق فلييقن ان يحلّ به سخط المخلوقين^{٥٨}.

حضرت امام هادی علیه السّلام فرموده است هرکس از خدا پروا کند و بترسد، از او پروا کنند و بترسند، و هرکس اطاعت خدا کند خلق از او اطاعت کنند.

بندگی کرده خواجه خود را

خواجهگان بر درش شده بنده

هرکس اطاعت خالق را کند از غضب مخلوقین نهراسد، هرکس خدا را به خشم آرد باید بداند که مورد خشم مخلوق قرار گیرد.

مؤلف گوید سرّش این است که عموم خلق عالم همه علم و ادراک و شعور دارند، و همه قوای انتظامی و به منزله عسگر و لشگر حقّند، و چون کسی را بر ضدّ فرمان خالق شناسند همه بر ضدّ آنکس قیام نمایند، و عکس العمل نشان دهند، و نه تنها به سخط انسانها گرفتار شود، بلکه به سخط کلّ ماسوا دچار گردد. الم تر كيف فعل ربك بعاد، ارم ذات العماد، التي لم يخلق مثلها في البلاد، و ثمود الذين جابوا الصخر بالواد و فرعون ذی الاوتاد الذين طغوا في البلاد فاکثروا فيها الفساد فصبّ عليهم ربك سوط عذاب، ان ربك لبالمرصاد^{٥٩}.

عارف قیومی ملّای رومی در کتاب مثنوی گوید:

ای نموده ضد حق در فعل و درس

در میان لشگر اوئی بترس

جمله ذرات زمین و آسمان

لشگر حقّند گاه امتحان

٥٨ - نقل از تحف العقول
٥٩ - آیات ٦ تا ١٤، سوره فجر

زندگی و مرگ سرهنگان او
 بر مراد او روانه کو به کو
 هر کجا خواهد فرستد تهنیت
 هر کجا خواهد فرستد تعزیت
 سیل و جوها بر مراد او روند
 اختران زان سو که او خواهد شوند
 باد را دیدی که با عادن چه کرد
 ابر را دیدی که در طوفان چه کرد
 آنچه بر فرعون زده آن بحر کین
 و آنچه با قارون نمودست این زمین
 و آنچه آن بابیل با آن پیل کرد
 و آنچه پشه کآه نمود خورد
 و آنکه سنگ انداخت داودی به دست
 گشت سیصد پاره و لشگر شکست
 سنگ می‌بارید بر اعدای لوط
 تا که در آب سیه خوردند غوط
 گر بگویم از جمادات جهان
 عاقلانه یاری پیغمبران
 مثنوی چندان شود که چل شتر
 گر کشد عاجز شود از بار پُر
 ای نموده ضدّ حق در فعل و درس
 در میان لشگر اوئی به ترس

جزو جزوت لشگر او در وفاق

مر تو را اکنون مطعیند از نفاق

گر بگوید چشم را کاو را فشار

درد چشم از تو برآرد صد دمار

ور به دندان گوید او بنما وبال

پس ببینی تو ز دندان گوشمال

چونکه جانِ جانِ هر جزوت وی است

دشمنی با جانِ جانِ آسان کی است

زآنکه بر مرصاد حق اندر کمین

می‌دهد پاداش پیش از یوم دین

وان جزا کاتجا رسد در یوم دین

هیچ آن با این نماند، نیک بین

قال علیه السلام: الدنيا سوق، ربح فیها قوم و خسروا آخرون.

حضرت امام هادی علیه السلام فرموده است دنیا بازاری است که جمعی در آن سود برند و گروهی زیان و خسران بینند.

قرآن فرموده: والعصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات^{۶۰}.

اکثریت مردم در این جهان زیان کارند مگر اهل ایمان و آنان که عمل صالح دارند. دنیا بازاری است، هر کس خود را به هرچه فروخت و معامله کرد نرخش همان است، برخی خود را به مال و متاع و ثروت می‌فروشند اینگونه کسان زیان کرده‌اند که خود را با متاع قلیل دنیای فناپذیر معامله کرده‌اند اینها سودی نبرده‌اند، بعضی خود را به مقام و منصب و ریاست دنیوی معامله نموده‌اند اینها هم زیان کرده‌اند زیرا ریاست و مقامات دنیوی جز

وهم و خیال چیزی نیست خیلی خسارت برده آنکه خود را به ریاست موقت دنیا فروخته است اینگونه کسان نابالغ و بحد بلوغ عقلی نرسیده‌اند، العقل ما عبد به الرحمان و اکتسب به الجنان^{۶۱} حدیث است.

عقل سوی در اله برد

نه سوی نفس و مال و جاه برد

ملای رومی در مثنوی گفته است:

خلق اطفالند جز مست خدا

نیست بالغ جز رهیده از هوا

مؤلف گوید:

خلق اطفالند جز عشاق حق

بالغی نبود بجز مشتاق حق

بالغان حقیقی به بلوغ عقلی آنهاست که در این بازار دنیا خود را ارزان نفروختند، آنها نه تنها به دنیا و مافیها اعتنا نکرده، بلکه به عقبی و آخرت و نعمت بی‌نهایت ثابت آن نیز اعتنا نمودند.

دنیا بیفکن از طلبی عقبی

نیز از خدا پرستی هم عقبا را

مثال بالغان به بلوغ عقلانی در درجه اولی سلسله جلیله انبیاء و اولیایند، آنها هستند که به آفتاب و ماه فلک اعتنا نکردند، نمونه‌اش حضرت ابراهیم خلیل الرحمان علیه السلام است که گفت: لا احب الاقلین، انی وجهت وجهی للذی فطر السماوات والارض حنیفاً و ما انا من المشرکین.

معشوق باطل را نخواهد عشق صادق

محبوب ناقص را نجوید عقل کامل

جان من و شوق تو ای زیبای مطلق

چشم من و روی تو ای شیرین شمایل

پای من و کوی تو ای شاهنشاه کل

دست من و دامانت ای میر قوافل

او حبیب الله خاتم انبیاء و سرور اصفیاء عقل کلّ حضرت محمد مصطفی علیه و آله آلاف التحیّۀ و الثناء است که در قبال پیشنهاد مخالفان خود که گفته بودند مال می‌خواهد می‌دهیم، مقام و منصب و جاه و جلال می‌خواهد و هرچه بخواهد در اختیارش می‌گذاریم، و وسیله ابوطالب عموی پیغمبر مراتب را به پیغمبر ابلاغ و یگانه تقاضایشان این بود که آن حضرت دست از دعوت خود در خداپرستی بردارد، و آنها را به صنم پرستی و بت پرستی خود واگذارد، همینکه حضرت ابوطالب پیام آنان را با خاتم پیغمبران در میان نهاد و تقاضای مشرکان را به عرض رسانید، دارد که پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم از شنیدن این پیشنهاد ناراحت شد و فرمود: «عمو جان به آنان بگو پیغمبر می‌گوید که شما فرضاً آفتاب و خورشید جهان تاب را در کف راست و ماه فروزان را در کف چپم بگذارید من محمد یکتاپرست صمدپرست دست از دعوتم بر نمی‌دارم.»

ما در خلوت به روی غیر بستم

از همه باز آمدیم و با تو نشستیم

آنچه نه پیوند یار بود بریدیم

و آنچه نه پیمان دوست بود گسستیم

مردم هشیار از این معامله دورند

شاید اگر عیب ما کنند که مستیم

یکتاپرستان را نظر بر ما سوا نیست

از دید آنان دلبری غیر از خدا نیست

سرمست عشقتد و صمد را می‌پرستند

جز حق پرستی کاری از آنها سزا نیست

اصحاب حضرت امام هادی علیه السّلام

مشهورترین اصحاب بزرگوار آن حضرت شش نفرند:

اول حسین بن سعید است که از رجال بزرگ اهواز است، و ثقه و جلیل القدر است، و از راویان حضرت امام رضا و حضرت جواد الائمه و حضرت امام هادی علیهم السّلام است، اصلش از کوفه است، لکن با برادرش حسن به اهواز منتقل شد، پس از آن به قم تحویل کرد، و نازل شد بر حسن بن ابان، و در قم بود تا وفات یافت و سی کتاب تألیف کرده است.

دوم خیران الخادم که خدمت حضرت امام رضا و حضرت امام جواد و حضرت امام هادی علیهم السّلام را نموده است، این خیران خادم و همسفر امام جواد علیه السّلام در سفر حج بوده و اخباری از آن حضرت روایت نموده است، ثقه و جلیل القدر و از اصحاب حضرت امام هادی علیه السّلام است، بلکه از اصحاب حضرت امام رضا و حضرت امام جواد علیهما السّلام نیز بوده و از مستودعین اسرار ایشان است.

سوم ابوهاشم الجعفری است که ثقه و جلیل القدر و عظیم الشان و بزرگ منزلت است نزد ائمه علیهم السّلام، و از حضرت امام رضا تا امام زمان حضرت ولی عصر علیهم السّلام را درک کرده و از همگی روایت کرده است، و اخباری چند از ائمه نقل نموده، و اشعاری نیکو در حق ائمه علیهم السّلام سروده است، وفاتش در سنه ۲۶۱ هجری و قبر شریفش مشهور و در بغداد واقع است، چه آن جناب از اهل بغداد و متوطن در آنجا بوده است.

چهارم علی بن جعفر هیمنادی که از قراء بغداد است، او مردی موثق و جلیل الشان و وکیل حضرت امام هادی علیه السّلام بوده است، متوکل خلیفه عباسی دستور داد او را زندانی نموده ولی به دعای حضرت امام هادی علیه السّلام شب جمعه از زندان رهائی یافته و به امر حضرت به مکه رفت و مجاور آنجا شد.

پنجم ابن السکیت یعقوب بن اسحاق اهوازی است که ثقه و جلیل القدر و دارای تألیفات در ادبیات در علم منطق و لغت، و حامل لواء علم عربیت، و ادب و از خواص اصحاب حضرت امام جواد و حضرت امام هادی علیهما

السّلام بوده است، متوکل خلیفه متعصّب و ظالم دستور داد غلامان ترک او را لگدکوب کردند، سببش آن بود که متوکل از او پرسید که دو پسر من معتز و مؤید نزد تو بهترند یا حسن و حسین؟ او گفت البته حسنین، و شروع کرد به نقل فضائل امام حسن و امام حسین علیهما الصلوة و السّلام و به روایتی دارد که در جواب متوکل گفت قنبر خادم حضرت علی علیه السّلام بهتر است از هر دو پسران تو، متوکل امر کرد زبانش را از قفا بیرون کشیدند و او را ابن السکیت می‌گفتند به جهت کثرت سکوت او^{۶۲}.

ششم حضرت عبدالعظیم بن عبد الله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام است که از اکابر محدثین و اعظم علماء ربانیین و زهاد و عباد و صاحب ورع و تقوی بوده است، این بزرگوار از اصحاب خاص حضرت امام جواد و حضرت امام هادی علیهما السّلام است، و نهایت ارادت به آنان داشته و احادیث بسیار از ایشان روایت کرده است.

دارد که این بزرگوار اعتقادش را بر امام زمانش حضرت امام هادی علیه السّلام عرضه داشت و مورد تائید آن حضرت واقع گردید.

بیان عرضه داشتن جناب عبدالعظیم عقیده دینی خود را در محضر امام دهم علیه السّلام

عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی، قال دخلت علی سیدی علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ابن علی ابن ابی طالب علیهم السّلام فلما بصرنی قال لی مرحبا بک یا ابالقاسم انت ولینا حقاً.

قال قلت له یا بن رسول الله انی ارید ان اعرض علیک دینی فان کان مرضیاً ثبت علیه حتّی القی الله عزّوجلّ فقال هات یا ابالقاسم فقلت انی اقول انّ الله تعالی واحد لیس کمثله شیء خارج عن الحدین حد الابطال و حد التشبیه انه لیس بجسم و لا صورة و لا عرض و لا جوهر بل مجسم الاجسام و مصور

۶۲ - نقل از کتاب منتهی الآمال خاتم المحدثین حاج شیخ عباس قمی رضوان الله تعالی علیه، مجلد دوم

الصور و خالق الاعراض و الجواهر و رب كل شیء و مالکة و جاعله و محدثه.

شیخ صدوق رئیس المحدثین رحمة الله علیه در کتاب امالی و کمال الدین تألیف خود، روایت کرده از حضرت عبدالعظیم که فرموده شرفیاب شدم محضر انور مولی و آقایم حضرت امام علی النقی الهادی دهمین نیر برج امامت و اختر فروزان آسمان ولایت علیه الصلوة و السلام.

چون نظر مبارک آن حضرت بر من افتاد فرمود مرحبا به تو ای ابوالقاسم تو حقّاً از دوستان واقعی و حقیقی ما هستی، پس عرض کردم خدمت آن بزرگوار ای فرزند رسول الله من میل دارم عقیده دینی خود را بر شما عرضه بدارم اگر چنانچه مرضی و مورد پسند شما باشد بر آن عقیده ثابت باشم تا بلقائ خدایم عزوجل نائل آیم.

حضرت فرمود «هات یا ابالقاسم» بیاور و عرضه کن و اظهار نما اعتقاد دینی خود را، عرض نمودم من معتقدم به اینکه ذات یکتای الوهی واحد است (البته به وحدت حقّه حقیقه، نه وحدت عددیه) و او را مثل و مانندی نیست، و او خارج است از حدّ ابطال و تشبیه (ذات یکتای احدی صمد الوهی) جسم و صورت و عرض و جوهر نیست (او منزّه است از جسم و لوازم آن)، او اجسام را جسمیت داده، او خود منزّه است از جسم و جسمانی بودن، او مصوّر و تصویر کننده تمام صور موجودات است، او خود مبری است از اینکه دارای صورت باشد، او خالق و آفریننده تمام اعراض و جواهر است (و خود منزّه است که عرض و جوهر باشد)، او ربّ و مربّی کل اشیاء است (و خود مبری است از اینکه مربوب باشد)، او مالک کل اشیاء است (و خود مبری است از اینکه مملوک باشد)، او جاعل کل اشیاء و جمیع خلائق است (و خود منزّه و بری و معرّی است از اینکه مجعول باشد)، او محدث و پدید آورنده کل اشیاء و جمیع مکونات و موجودات است (از مبدعات و منشآت و مخترعات)، و خود منزّه و مبری است از اینکه حادث باشد، چه او قدیم بالذات است (لا قدیم بالذات سوی الله)، و عالم و ماسوی را چه حادث ذاتی و چه حادث دهری و چه حادث اشراقی بدانیم ساحت اقدس او منزّه است از تمام اقسام حدوث، زیرا او وجودی است ازلی و ابدی و سرمدی بالذات و بالاصالة.

و أنّ محمداً عبده و رسوله خاتم النبیین فلا نبی بعده الی یوم القیامة و أنّ شریعته خاتم الشرایع فلا شریعة بعدها الی یوم القیامة و اقول ان الامام و الخلیفة و ولی الامر بعده امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب

ثمّ الحسن ثمّ الحسين ثمّ علي بن الحسين ثمّ محمد بن علي ثمّ جعفر بن محمد ثمّ موسى بن جعفر ثمّ علي بن موسى ثمّ محمد بن علي ثمّ انت يا مولاي، فقال علي بن محمد عليه السّلام و من بعدى الحسن ابني فكيف للناس بالخلف من بعده.

قال و قلت و كيف ذلك يا مولاي قال لانه لايري شخصه و لا يحل ذكره باسمه حتى يخرج فيملاء الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً قال فقلت اقررت و اقول ان وليهم ولي الله و عدوهم عدو الله و طاعتهم طاعة الله و معصيتهم معصية الله.

من عقیده دارم که حضرت محمد عبد مقرب و رسول خداست، او خاتم تمام پیغمبران است (و دائره نبوت به آن حضرت ختم گردیده)، و بهمین جهت بعد از وی پیغمبری نخواهد بود تا روز قیامت، و شریعت آن حضرت خاتم جمیع شرایع است، و بهمین جهت بعد از شریعت کامله او شریعتی نخواهد بود تا روز قیامت.

من معتقدم به اینکه امام و خلیفه الله و ولی امر بعد از حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله وجود حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است، و بعد از او (مقام خلافت الهیه و ولایت کلیه مطلقه و پیشوای خلق عالم) مختص حضرت امام حسن مجتبی، بعد از او این مقام به امام حسین علیه السّلام انتقال یافته، و همین طور سایر ائمه بعد از امام حسین را شمرد تا رسید به خود آن حضرت یعنی امام علی النقی و عرض کرد اینک امام و خلیفه الله و ولی امر در عالم امکان شما هستید، آنگاه حضرت امام هادی علیه السّلام به جناب عبدالعظیم فرمود بعد از من مقام امامت و خلافت و ولایت مخصوص فرزندم امام حسن است، پس چگونه باشند مردم در زمان خلف بعد از او؟ گفتم و چگونه است این؟ یعنی توضیح بدهید تا بدانم، فرمود برای اینکه شخص او دیده نمی شود چه او غائب از انظار است، و حلال نباشد بر زبان آوردن نام او تا اینکه خروج کند و تجلی و ظهور فرماید، و پر کند جهان را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور.

جناب عبدالعظیم گفت عرض کردم اینک من اقرار کردم و معتقد شدم به این دو امام بزرگوار که بعد از شما خواهند بود، یعنی به وجود حضرت امام حسن عسکری و به وجود حضرت امام خلف آن حضرت (که قطب عالم امکان بقیة الله ولی عصر مهدی حجة بن الحسن عسکری دوازدهمین نیر برج امامت و خلافت و ولایت،

الذی بيمينه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض و السماء، روحی و ارواح العالمین لمقدمه الفداء باشد)، پس گفتیم و می‌گوییم که من دوست دارم همه‌شان را، زیرا دوست این بزرگواران دوست خدا است، و دشمن ایشان دشمن خدا است، و طاعت و فرمانبری ایشان اطاعت خداست، و معصیت و نافرمانی ایشان معصیت خدا است.

و اقول، انّ المعراج حقّ و المسائلة فی القبر حقّ و انّ الجنة حقّ و النار حقّ و الصراط حقّ و الميزان حقّ و انّ الساعة آتیة لا ریب فیها و انّ الله یبعث من فی القبور و اقول انّ الفرائض الواجبة بعد الولاية الصلوة و الزکوة و الصّوم و الحجّ و الجهاد و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر. فقال علی بن محمد علیه السّلام یا اباالقاسم هذا والله دین الله الذی ارتضا لعباده فاتّبت علیه ثبتک الله بالقول الثابت فی الحیات الدنیا و فی الآخرة.

جناب عبدالعظیم عرضه داشت نزد حضرت امام علی النقی الهادی علیه الصلوة و السّلام من می‌گوییم و مرا اعتقاد دینی و ایمانی و ایقانی بر این است که معراج (عروج و صعود خاتم انبیاء حضرت محمّد مصطفی (ص) روحاً و جسماً به عوالم عالیه و رویت او جمیع آنچه در غیب عالم است) حقّ است.

(مؤلف را رساله‌ای است در بیان اثبات معراج روحانی و جسمانی از نظر قرآن و برهان و عرفان که قریباً به خواست خدا در دسترس چاپ واقع و به طبع خواهد رسید، و ضمن آن رساله مشکلاتی حل شده است که در هیچ‌یک از کتب و رسائل و تفاسیر سابقه ندارد و توفیق طبع و انتشار آنرا از خداوند خواستارم).

و نیز عرض کرد در محضر انور مقام ولایت که من مسائله در قبر را حق می‌دانم، و ایمان و یقین دارم به بهشت، و دوزخ، و صراط، و میزان و اقرار می‌کنم که همه حقّ است و هیچ شکّ و تردیدی نیست که ساعت قیامت (و قیامت کبری) آمدنی است، و خداوند زنده می‌کند جمیع مردگان، و مبعوث گرداند همه کسانی که در قبورند.

مؤلف را در اثبات معاد روحانی و جسمانی و جمیع منازل اخروی رساله‌ایست که بخش اول آن طبع شده است و در دسترس عشاق علوم ماوراء الطبیعه واقع است، و مسئله تجرّد روح انسانی و بقای آن بعد الموت و حقیقت مرگ و اثبات عالم برزخ و اثبات قیامت صغری و کبری و اثبات حشر کلی قاطبه موجودات و عود کلّ

اشیاء در محشر و دفع جمیع شبهات منکرین معاد جسمانی با براهین عقلی و منطق استدلالی ضمن آن بیان گردیده است، و امید است اعتقاد دینی ما که مهمتر از همه اعتقاد به معاد است و مهمترین اصل اعتقادی است، چه ضمانت اجرائی تمام احکام دین وابسته به عقیده و ایمان به معاد است، و اگر اعتقاد به معاد نباشد دین و احکام آن ضمانت اجرائی ندارد، از خداوند استحکام ایمان و اعتقاد به معاد را برای عموم مسلمین و اهل ایمان مسئلت می‌نمایم، باری جناب عبدالعظیم گفت عقیده دارم به اینکه واجبات و فرائض بعد از اعتقاد به ولایت و دوستی خاندان نبوت و رسالت و عصمت، نماز است، زکات است، روزه است، حجّ است، جهاد است، امر به معروف و نهی از منکر است، پس از آنکه معتقدات خود را بر حضرت امام هادی علیه السّلام عرضه داشت حضرت با تأیید تمام اعتقادات جناب عبدالعظیم چنین فرمودند:

ای ابوالقاسم این است به خدا سوگند دین خدا که پسندیده است آنرا خدا برای بندگانش، ثابت بمان بر همین عقیده مرضیه الهیه و دعا کرد در حقش، فرمود خدا ثابت بدارد تو را به قول ثابت در حیات دنیا و آخرت. مؤلف گوید این ابراز و اظهار اعتقاد جناب عبدالعظیم حسنی رضی الله تعالی عنه و تأیید حضرت امام هادی عقیده او را نسبت به مورد اعتراف او، در واقع درسی است برای ما و بر ماست که این درس عقیده دینی را خوب فرا گیریم و نصب العین خود قرار دهیم و اعتقاد خود را بر آن تطبیق نمائیم تا دعای امام همام در حق او نیز ما را هم شامل شود به لطف خدا.

بیان دوران وفات حضرت عبدالعظیم علیه السّلام و اهمیت فضیلت و ثواب زیارت

ایشان

در تاریخ و روایات آمده که حضرت عبدالعظیم علیه السّلام مورد تعقیب حکومت وقت قرار می‌گیرد، و برای مصونیت از خطر گریخته به ایران می‌آید و در شهر ری پنهان می‌شود، و به روایت نجاشی در سرداب خانه مردی از شیعیان در سکه الموالی اقامت گزیده و در آنجا به عبادت می‌پردازد، روزها را روزه می‌گیرد، و شبها به شب زنده‌داری و نماز می‌گذراند، و گاهی مخفیانه از خانه بیرون می‌آید و قبری را که مقابل قبر اوست و هم اکنون به

امامزاده حمزه معروف است زیارت می‌کند، و می‌فرماید این قبر مردی از فرزندان حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السّلام است.

حضرت عبدالعظیم علیه السّلام پیوسته در همان خانه می‌زیسته و خبر اقامت او در شهر ری بتدریج به شیعیان خاندان پیامبر می‌رسد و اکثر مردم ری او را شناخته و با او آشنا می‌شوند.

دارد که مردی از شیعیان، پیغمبر اکرم (ص) را در خواب دید که فرمود مردی از فرزندانم را از سکه الموالی می‌آورند و در نزد درخت سیب در باغ عبد الجبار بن عبد الوهاب مدفون خواهند نمود و به همین مکان که در آنجا دفن شده اشاره فرمود. پس آن شخص خواب دیده رفت که آن درخت سیب و آن مکان را از صاحب باغ خریداری کند، صاحب باغ گفت این زمین و این درخت را از برای چه می‌خری؟ آن مرد خواب خود و جریان واقعه را برای صاحب باغ نقل نمود، صاحب باغ گفت من خود نیز چنین خواب دیده‌ام، لذا موضع آن درخت را با جمیع باغ وقف کرد بر حضرت عبدالعظیم و شیعیان که در آنجا دفن شوند، پس از چندی آن حضرت بیمار گردید و از دار دنیا رحلت نمود و به رحمت ایزدی واصل گشت، چون هنگام غسل دادنش او را برهنه کردند در جیبش نامه‌ای یافتند که در آنجا نسب شریف خود را نوشته بود که منم ابوالقاسم پسر عبدالله پسر علی پسر حسن پسر زید پسر امام حسن پسر علی بن ابیطالب علیهم السّلام.

وفات حضرت عبدالعظیم علیه السّلام در دوران امامت دهمین نیر برج ولایت حضرت امام هادی علیه السّلام بوده است و مدفن آن بزرگوار در شهر ری است که زیارتگاه اهل ایمان و شیعیان است. در اهمیت فضیلت و ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السّلام همین بس که میرداماد، محقق عالیقدر در کتاب رواشح گفته که احادیث بسیار در فضیلت زیارت قبر حضرت عبدالعظیم روایت شده که هر که زیارت کند قبر او را بهشت بر او واجب شود، و شیخ شهید ثانی در حواشی، خلاصه همین روایت را نقل فرموده است، و نیز ابن بابویه به سند معتبر روایت کرده که مردی از اهل ری به خدمت حضرت امام علی النقی الهادی علیه السّلام شرفیاب شد، حضرت از او پرسید که کجا بودی؟ عرض کرد به زیارت حضرت امام حسین علیه السّلام رفته بودم، فرمود اگر زیارت می‌کردی قبر عبدالعظیم را که نزد شما است هر آینه مثل کسی بودی که زیارت امام حسین علیه السّلام کرده باشد.

مؤلف گوید با توجّه به این روایات معتبره و مخصوصاً بیان حضرت امام هادی علیه السّلام ما مردم ایران باید بسیار قدردان قبر شریف حضرت عبدالعظیم که در شهر ری واقع است بوده باشیم و زیارت قبر آن جناب را با آن همه ثواب و فضیلت مغتنم شماریم، تا ان شاء الله ثواب زیارت آن حضرت را دریابیم و در مقام زیارت قبر شریفش عرضه بداریم السّلام علیک یا ابالقاسم ابن السبط المنتجب المجتبی، السّلام علیک یا من بزیارته ثواب زیارت سیدالشهداء یرتجی، و چه خوب است که زیارت ما عارفانه باشد، و چه خوب است که در آن مکان شریف از زیارت جامعه کبیره که از لسان معجز بیان حضرت امام هادی علیه السّلام صادر شده است خواندن آن را به قصد زیارت چهارده معصوم علیهم السّلام فراموش ننمائیم، چه آن زیارت دریا دریا عرفان و حکمت است و می شود آنرا همه جا خواند، مخصوصاً در اماکن شریفه متبرکه، از عموم زائران با ایمان ملتمس دعای خیر هستیم، خداوند به شما همیشه توفیق زیارت عنایت فرماید.

و نیز از شخصیت‌های برجسته‌ای که می‌شود از اصحاب عالی‌مقام امام همام حضرت هادی علیه السّلام نام برد فضل بن شاذان نیشابوری است که مرحوم شیخ طوسی او را جزو اصحاب امام هادی علیه السّلام قلمداد کرده و برخی از علمای رجال نیز او را از اصحاب آن حضرت ذکر کرده‌اند، در عین اینکه او را از اصحاب و یاران حضرت امام جواد و حضرت امام حسن عسگری علیهما السلام معرفی نموده‌اند.

ابن شاذان مردی عظیم الشان و فقیهی مجتهد و متکلمی عالیقدر و توانا بوده و کتابهای بسیاری نوشته است، گفته‌اند تألیفات این مرد بزرگ بالغ بر یکصد و هشتاد کتاب است.

صاحب اصول کافی کلینی و شیخ طوسی و شیخ صدوق به اقوال و کلمات آن بزرگوار توجّه بسیار داشته‌اند و پاره‌ای از اخبار معتبره را از او نقل کرده‌اند.

فضل بن شاذان در ایام امامت حضرت امام حسن عسگری علیه السّلام رحلت نموده و در نیشابور فعلی در یک فرسخی آن مدفون گردیده و قبر شریفش زیارتگاه شیعیان است.

اسامی اولاد حضرت امام هادی علیه السّلام

اولاد و فرزندان آن حضرت از ذکور و اناث پنج تن است

- ۱- حضرت ابومحمّد الحسن که لقب مشهورش عسگری است و ما در اشراق ۱۱ این رساله موجه اشاره مختصری به فضائل و شئون کمالیه آن حضرت نمودیم.
- ۲- حسین نام دارد.
- ۳- محمد نامش می‌باشد.
- ۴- جعفر نامیده شده است.
- ۵- نامش (علیه) است که دختر والاگهر آن حضرت است به نقل از کتب معتبره.

اعتذار مؤلف

نظر به اینکه حالت کسالت و بیماری اینجانب اجازه بسط کلام به این ذره بی‌مقدار نمی‌دهد، لذا در مقام اعتذار برآمده با اشاره به تاریخ شهادت دهمین نیّر برج امامت و اختر فروزان آسمان ولایت پایان این رساله مختصره را اعلام می‌دارد.

شهادت حضرت امام هادی علیه السّلام

حضرت امام هادی علیه السلام در سال ۲۵۴ هجری وفات یافته، مدت امامتش در حدود ۳۳ سال، و عمر شریفش ۴۱ سال و چند ماه بوده است.

مدّت زندگانی این امام همام با حکومت هفت خلیفه عباسی همراه بوده‌است. پیش از امامت با مأمون و معتصم برادر مأمون، و در سالهای امامت با ادامه حکومت معتصم، و نیز با واثق پسر معتصم، و متوکل برادر واثق، و منتصر پسر متوکل، و مستعین پسر عموی منتصر، و معتز پسر دیگر متوکل معاصر بوده، و در زمان معتز به شهادت رسیده است، بدین ترتیب حضرت امام هادی علیه السلام همانند نیاکان گرامیش به مرگ طبیعی از دنیا نرفت، بلکه در زمان خلافت معتز خلیفه عباسی حضرتش را به زهر جفا شهید نمودند، و در ماه رجب سنه ۲۵۴ هجری رحلت فرمود، و در سامرا در خانه خویش به خاک سپرده شد و جهانی را عزادار نمود، صلوات و درود

نامتناهی ازلاً و ابداً و سرمداً بر آن امام همام باد.

تهران - محمدرضا ربّانی